

**THE BOOK WAS
DRENCHED**

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_190150

UNIVERSAL
LIBRARY

الحمد لله على سبيلنا محمد الوفاء الرحيم وآله وذوي الفضل العظيم
وما أدريك ما الطارق انجسم الثاقب ان كل نفس لما عاينها حافظ

مصرعه در سال تاليف
طلوع شمس بن كاخجافج رهنماش
٨٢٠ هـ

مصرعه در سال طبع
مثنوی بالبال بیان نجم ثاقب طبع
٨٢٠ هـ

فیسب ریاضت جامع علوم نقول معقول جناب لوی سید امین الله رضا بوجیب مثنوی
جامع محامد صوری پیغمبری جناب مولوی سید امداد علی خان صاحب بهادر و طلبه

بمطبع شیخ علم باه تمام ششمی حبل و قمر الدین خان فوجی طبع و نشر

بسم الله الرحمن الرحيم

والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم

اینست فهرست نام نامی حضراتیکه برین ساله غمناقب تقریظ

و قطعات تاریخ رفته فرموده اند

و اینجانب بکند و این نامی مختصات و مآب است و مقام مبارک

و پهلوری نام و دیگر حضرات حسب تئیب ملاحظه و تحریر فرمای

این حضرات است مگر بعضی قطعات تاریخ بنایت تقریظ

۱— جناب حضرت شاه امیرالدین صاحب مد ظلاله محمد

این حضرت را هفت در طول دهم مختصر باشد و چنان باشد

که از فرزندان و هم صاحب سجاده حضرت مخدوم الملک

قدس سره اعزیزه مشهور آفاق اند و سجاده کی مقام به باشد *

۲— جناب حضرت شاه محمد علی حبیب صاحب مد ظلاله

مد ظلاله صاحب سجاده حضرت مخدوم الملک

این حضرت را هفت در طول دهم مختصر باشد و چنان باشد

که از فرزندان و هم صاحب سجاده حضرت مخدوم الملک

قدس سره اعزیزه مشهور آفاق اند و سجاده کی مقام به باشد *

۳— جناب حضرت شاه محمد علی حبیب صاحب مد ظلاله

مد ظلاله صاحب سجاده حضرت مخدوم الملک

این حضرت را هفت در طول دهم مختصر باشد و چنان باشد

رسم معمولی دانند لهذا از روی ادب بر من هست که چیزی

هستم نویسم *

۳- جناب حضرت مولوی وحی احمد صاحب مدظلهم نواسه
جناب حضرت شاه نعمت الله قادری و از نسب آبائی
هم حضرت ایشان اهل سلسله اند حالت تجرید و دیگر
محاسن و حالات قوی حضرت ایشان چنانکه اهل طاعت
را باشد روشن است خصوصاً بر اکثر که ان اهل حاجت
و عموماً بر مریدان و مسترشدان که بسیاری مزیدان
و مسترشدان درین جمیع و ملک و غیره فائز المرام اند
مقام اقامت پهلوانی *

۴- جناب مولوی سید علی اعظم صاحب ابن خلیق و

و با وضع و با اہلیت خاص از دوستداران مصوف
و کاسب شاعری از علمای نامی صوبہ بہار و مقام پہلوآرک
۵۔ جناب مولوی احمد کبیر صاحب فی علم و ذکی الطبع
و نہایت نیک مزاج و با خلاق نیکو آراستہ و در علم
صنائع و بدائع گوی سبقت از ناداران این زمانہ بردہ
کہ تصنیفات جناب ایشان شاہدیت ہیں و مقام پہلوآرک
۶۔ جناب حضرت مولانا محمد سعید صاحب مدظلہم نامی
این حضرت درین اضلاع خمسہ و اضلاع بعیدہ با صفت
محمود مشہورست از روی اجازت و حالت حاصلہ طریقہ
علم باطن اہم فیض رسان اندر بدیان مستشرقین
را و حضرت ایشان را در مجلس سماع و تحریر یہ تقریر

و حفظ لسان و ملاقات عام و خاص با حسن خلق بطوریکه
 با هر گونه محاذ شریعت است همکنان اتفاق دارند که درین
 زمانه کمتر کسی را باشد * ————— مقام عظیم آباد محله منخلو
 ۷ ————— قطعه تالیف این رساله نجم ثاقب از جناب شاه
 محمد یحیی صاحب ابو العلانی مجموع الصفات و جوان صالح اندو
 بطریق مشایخ مریدان و مسترشدان دارند و در حلقه ارباب
 قطعات تایید گویان این زمانه گویا سالار اند * مقام عظیم آباد
 ۸ — جناب مولوی سید مقرر علی صاحب دوستدار
 علم ظاهر و باطن و ذی علم و شغل و کامیاب مغنیات
 روزگار اند طاهر اعمده گماشته گری افیون مرآت
 باطنی ایشان اپوشیده است ازینجا است ۵

از وزن شوکتش نالوز برون بگانه دوش + انجین بباروش

مکتر بود اندر حبهان + — مقام پیکر

۹- بارشاد جناب حضرت حافظ مولوی حاجی شیده

ایمیر الحسن صاحب منتهی که صاحب سجاده و از ارباب اجازت

وفیض رسان علم وراثت و مشور عام و خاص و ^{التعظیم} جلیل

اند تحریر جناب حاجی مولوی سید رضا حسین صاحب

که از مردیان و سترشدان و فیض یافتگان خاص

جناب حضرت مدوح اند با تحریز دیگر حضرات منسلک شد

جناب حضرت ایشان را عجز و کسار خستیده

چنانکه همیشه غالب می باشد شاد است که درین زمانه کسی را

باشد و در ولوله و شوق حضوری مدینه طیبه دوبار مشرف

شده اند اکثر اوقات باز چنان اشک ریز می باشند که
مردمان حاضرین متاثر می شوند و حاجی سید ضیاء حسین
موصوف را عنایت آلی بهمین همت حضرت مدوح بجای
رسانید که ترک جاده منصب در عین شباب نموده
در صحبت با برکت جناب حضرت مدوح بر باد و ساوگ
ستقیم اند + مقام ام عظیم آباد
۱۰ - جناب حضرت انا و علیم الدین صاحب مجلسی فرمودست
ساحب جهاد و نام مرتضی عظیم که عام و خاص هر دو قائم است
از ارباب طاقاتند و با وجود و اثبات علیق و با شمع
و مردان و ستم شنان را از روی ظایر و باطن یار و مددگار
می باشند خدائے محبت ظاهری حضرت ایشان

شاهد عادل است بر مراتب علیه باطنی و در مروت که درین
زمانه حکم غمنا دارد و با بیکمانه هم یکمانه اند جای اقامت بهترین

مقام فتوح

۱۱- جناب مولوی سید امداد علی خان صاحب حسینی
اتقادی المنعمی المهدوی نظامی بیکمانه که عهده جو نیز جی دارند
اگر چه این عهده را از جناب ایشان و لوق است از رو
باطن یکمانه که طریقه مشایخ از روی اجازت حاصله جاز
و بسیاری مردمان از مردمان مسترشان هستند و محبت
و حفظ وضع مشهور و ائمه از دوستدار دین اسلام و غیر خواه
عموم خلایق و بکار عالمی بسیار بطور خاص آنکه چندین حالت غیر زویرین مانده
کمتر کسی ابا شد و برین معنی صفت بهمت جناب ایشان

و بهت جناب ایشان در اجرا علوم که معروفست شایع و دل به
 طریقت بجز خدمت خلوت نیست به تسبیح و سجاده و دلنشست
 مقام مہاگل پورید

۱۲۔ جناب سید سیدین صاحب متخلص بسیدی نخبہ صفات
 و نہایت ظریف الطبع و بامروت و برہمیت جناب ایشان
 حلائے جناب اتفاق است و شاغل و کاسب اندہ مقام لمہ
 ۱۳۔ جناب مولوی عبد الرحمن صاحب لمہیری
 القادری المنعمی البخاری از مشاہیر علمای ضلع تہرت صاحب مذاق
 و کاسب شاغل طریقہ مشائخ اند

۱۴۔ جناب حضرت شاہ قیام اصدق صاحب صدقہ
 الفخری اچشتی القادری صاحب سجاده ملاوۃ سلم ظاہر

بوجه قوت علم باطن در بسیاری مقام مریدان و مستشرقان
 این حضرت حسب استعداد خود با کامیاب اند حضرت ایشان
 بس خلق اند و مزاج طیبیت متزاج مطابق سنت است
 سخاوت وجود شعرا را این حضرت و برشتگی و شکستگی
 قلب حضرت ایشان بطور خاص است که اهل تمیز بخوبی
 تمیز می کنند که از سلسله چشتیه فیضی خاص رسیده
 و در کلام و ارشاد حضرت ایشان اثریست خاص کمتر
 دیده شد * مقام جموایان

۱۵ جناب حضرت مولوی علی امیر الحق صاحب حجاب
 سجاد جناب حضرت مولانا طه و الحق صاحب علیه الرحمة
 مشهور عام و خاص ضلوع صوبه بهار و ضلوع دیگر از نظر

ارشاد بیعت حسب وضع مشایخ جاریت و بسیار می کسان
 از مسترشدان و مریدان کامیاب باند حق نیست که از ابتدا
 سجادگی بهترین وضع مسند سجادگی را رولق دادند و قوتی
 خاص دارند و اثر شورش حضرت ایشان بطرز خاص
 که حاضرین را گوازمردان و مسترشدان نباشد از جاسے برو
 نسب آباء حضرت ایشان با حضرت شاه مجیب اللہ
 قادرے علیہ الرحمۃ میرسد مقام اقامت مقام عظیم آباد
 ۱۶۔ جناب مولوی سید محمد بن المذکور بنور صاحب
 بر علم و استعداد کافی جناب ایشان علمای نامی این دیار
 را اتفاق است جناب ایشان صلاح و تقویٰ از ابتدا
 عالم شباب با انواع صفات نیکو و صلاحیت مزاج دارند

و با اعتقاد صحیح و درست دوستدار علم تصوف و مصوفانند

عمره منصفی براس جناب شان موجب عزت نیست بل

بهر مقام بر هر عمره اعلی که باشند از حسن صفات و

لیاقت و عدل جناب ایشان آن عمره را عزت مکان

آن علاقه را باعث فخر است با جمله درین پیرایه حالیکه دارند

از منتنات این زمانه اند مکان شان مقام شهر گماهی

۱۷ جناب حضرت شاه حسین علی صاحب مظلله جناب ایشان

عمو با نوکری را دوست ندارند که مزاج قناعت و فقر امتزاج

چنانچه پیش ازین بخوشی خود ترک عمره و دیوپی کلکطری

فرموده که مجبور سیه لغی بار قرض باز برین عمره

دیوپی آورد بر محامد و حالت اسلامیة حضرت ایشان بنوع

وانوار چهره جناب شان گواه است و از زیارت

حضرت سرور کائنات صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم

بطوریکه مشرف شده اند عین سعادت ماست که

نعلین حضرت ایشان را با اوب سرور بوسه زده

بر سر چشمم و با حضرت ایشان محبت

خاص از جان و دل دارم و مرا عهدیست

با جانان که تاجان در بدن دارم و هواداران

کوشش را بچو جان خوشیتن دارم و مقام پیگیری

۱۸- جناب مولوی سید عبدعلی صاحب درس اول مدرسه

عظیم آباد جناب ایشان در علم معقول و منقول

و فن ادب بهره کافی دارند و اشعار در نعت که از

جناب ایشان هست بر ولوله و شوق ایمانی که مراد
از محبت است شاهد عادل که سامعین متاثر می شوند
و متدرین و تدر که بالا نوشتم اهل ایمان باشند

۱۹

جناب حضرت مولوی شاه آل احمد صاحب مد ظله
بن جناب حضرت مولوی شاه محمد امام بن جناب
حضرت شاه نعمت الله قادری قدس اسرارهما
حضرت ایشان از ابتدای شباب اتفاق سیاحت
باتباع سنت اکثری از حضرت صوفیه که علم علیهم السلام بسیار
علاوه سفر سالهای سابقه حالا بعد بست دو سال
بتحریک خاص از مدینه طیبه که جای جان بجانان پیران
همان مقام برای حضرت ایشان قرار یافته است بمقام

پہلواری تشریف آورده صرف تا درس ادن
 کتب حدیث شریف اقامت دارند بحق که حالات
 حضرت ایشان فی الجمله نشان میدهند از حالات
 حضرات اصحات صفه رضی اللہ تعالیٰ عنہم با قطع تعلق
 از ہمنہ والتیام و حسن خلق با ہمنہ و حال توکل و تجرید و تقویہ
 و خواب خور و محبت خالص با حضرت حق بوسیله
 اتباع سنت بوضعی است کہ اگر کسی از غیر دین ہم در عقلش
 سلیم باشد بتمامہ اقف شود بی اختیار و بی ساختہ بزبانش آید
 کہ دین اسلام حق است جز در دین اسلام اینہنہ حالات
 کجا فقط و بعضی از حالات خاص حضرت ایشان دلیل
 صریح است کہ برگزیدہ اند و آن حالات بعضی از حضرات

اهل دل که از پهلوانی هیچگونه علاقه ندارند و از این طریق
 واقف شده باینکه فرموده اند از آن نمی توانیم
 که افشای آن خلاف مرضی حضرت ایشان
 خواهد بود زینست سعادت و نصیب ماست که اندکی
 بعد از حضرت ایشان پرداختیم و تقریظ و دعای خیر
 حضرت ایشان که در آخر است لیل است بزخامه
 بانحسب الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام
 علی جمیعہ الکریم و آلہ الرحیم و صحبہ العظیم

صلی اللہ علیک یا حبیب اللہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم والصلوة والسلام علی رسولہ الرحیم
والاکابریم واصحابہ العظیم کیے از صدقائے رفیع
وجہ تالیف این سالہ بخوبی داند کہ شملہ زان در
خطبہ نوشتہ ام خلاصہ اینکہ از ابتدا ہی تحریر آنکہ
باتمام رسانم بقدر فہم و حوصلہ در خاطر خود مخلص
مے یا نسیم مگر بعدہ وقتاً فوقتاً بوجہ ستائش اکثر
مردمان خصوصاً باعث ستودن حضرات مانہ ماکہ بہرینہ
ہمگان ابر حضرات مدوحین ہرگونہ اعتقاد و اعتماد
و وثوق است سرورے خاص در خاطر دیدم کہ نوبت بغیر

رسید یعنی مسرت از کجاست اگر از نیست که خدای کریم
 دلهای بندگان خود را از مولف خوش فرمود که بدعا
 خیر یاد فرموده این کتاب باعث نفع عام و خاص شود
 فرموده اند الحمد لله ثم الحمد لله و اگر این سرور از راه
 نفسانیت است که نفس و شیطان و تمنی بوضعی دارد
 که قسم آن دشوار سبحانک اللّٰهم اغفر لی این است
 التوابع الرحیم پس خدا کے کریم از ما در گذرد عفو فرماید بابر حال
 سرور خاطر و دعاے خیر این حضرات که بحق خودم بابت
 انواع خیر و برکات دارین است یقینی شفیع و حامی است
 و از اینجا که محض ماند و ماند ام منے بالیست که
 بتالیف کدم رساله کو ششم و طریق مناظره که راه بلا

سریع التاثير است اختيار كنم چنانچه در انواع آرام خاطر
 بطوريكه هرج راه يافت وايد ابرداشتن دل داند و ما
 دل الغرض بتوفيق اعلی بقصد حضرت جبيبہ صلی اللہ علیہ
 وآلہ وسلم اينده از تحریر تفسیر و مناظره و غیره يكقلم
 دست برداشتم و اینوقت توبه نضوح ساختم و اینغنی را از آن
 تحریر كنتم كه اگر چه وای توبه نيكه نباشد با عشت
 شهرت توبه شرم دهنم كند و كرد توبه شكی نگردم در آن
 قسم واقع كه كا هر كس واجب باشد از خداوند تعالی مسامح
 كه از دل كاره باشم ليكن راه مناظره و غیره هرگز نزوم كه
 اکنون راه سلامت برای این امانده همین است و بس حالا
 خدمات مبارك جناب ناظرین این كتاب از مؤلف

التماس بعجز نیست که جنوۃ حضرتیکہ این کتاب حسن قبول یافت
 و خواب دید یافت محسن عنایت اوست نعم نوالہ و مولف را در میان
 نہ بیند کہ اصل اعتبار این حضرات راست نیست نفول
 از تفسیر نطیات حضرات منظم و قطعات تاریخ تالیف ثبت
 این کتاب سبب ترتیب ملاحظہ و تحریر فرماے این حضرات
 سوای جناب حضرت صاحب سجادہ حضرت مخدوم
 قاسم سرہ الغزنی و جناب حضرت صاحب سجادہ *

مقام پچھلوارے شریف

۱ نقل بحر جناب حضرت شاہ امیر الدین صنا

د نظام سجادہ نشین حضرت مخدوم الملک قدس سرہ العزیز

مقام بہار شریف *

بسم الله الرحمن الرحيم

مولوی صاحب حب ارشاد و ہدایت کاشف ظلمات دلت
 دام فیوضاتہ از اسلیم الدین فردوس سے پیران سلام سنون مکتوف
 خاطر باد کہ نسخہ نجم ناقب الیف خود را بکلم طنوا المؤمنین خیر انزو
 این بے مضاعت فرستادہ اند ہر چند انجین استعد
 ندارم کہ بزرگان طریقت علوم دین استصواب جویند
 ناما بنظر مثال منجہ مذکور اتمام کمال معائنہ کردم و آن لذت
 باطنی یافتہم بیشتر غنا کہ بزبان صدق از اسرار حال تحریر
 فرمودہ اند و احوبہ و الات مراد بق کتب و سنت لا یخفی
 و نقلہ بکمال شہدہ اند پیر فتنی بہت و الحق کہ براے
 اہل کمال گمان اہل ضلالہت برین مان چراغ ہدایتی است

کہ اگر شب تار تک عقول وادہام باطلہ خود بفرغ آن راہ
 روند در ہاویہ خسران و نکال نہیند و فی الواقع کہ طبع اسین
 بمشاہد جاری نمودن منایع فیضی است کہ ہر س بزلال
 لطافش کلام جان شیرین کردہ از دریائے تلخ گامی گمراہی
 بساحل نجات رسند او قعالے بدرجہ اجابت رسانند
 و مقبول خاطر خواص معوام گردانند و مولف اجزای خیر

بخشاد بالبنی وآلہ الاحباد ولی خداوند

۲ نقل تحریر جناب حضرت شاہ محمد علی حبیب صاحب

مظاہر مرشدے صاحب سجادہ حضرت مولانا سید

محمد وارث رسول نما صلعم قدس سرہ اعظمیہ *

مقام پھلواریہ *

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على ان جعلني من امة محمد صلى الله عليه وآله وصحبه وسلم

والصلوة والسلام على سيد الانبياء وعلى آله وصحبه

نجوم الانوار اما بعد مي گويد محمد علي حبيب پيلوار و

اتحق كم اين ساله شريفه و صحيفه لطيفه اسم باسمه است

يعني نجم ثاقب و رسم شيطان كل دست ابادي از با

غوايت نور راه هدايت اين صفت باينه صفت هر قوم

توان كرد بلكه حقيقت صفت مصنف راسم است

كه خداي تعالى قدم سرق و دل با صفا داده

كه چنين مضامين هدايت آئينه و ذوق و شوق

دين و طريقت انگيز از باطن صافى بظاهريان و از زبان

بنوک قلم آمد الله تعالی ناظران مستفید و ستفیض گرداناد

بجرتہ النبی محمد و آلہ و صحبہ الامجاد علیہ و علیہم السلام
محرر خط طغرا

محمد علی حبیب

محمد علی حبیب قری عفا الله

الی ابد الآباد

۳

نقل تحریر و قطعاً تاریخ از جناب حضرت مولوے

وصی احمد صاحب ظلم

بسم الله الرحمن الرحيم

حامداً و مستعيناً و مصلئاً و مسلماً

جناب میر نجم الدین صاحب
ورقہ علی علی المناقب
و رتباہ تنفیحات المشارب
و اعنایہ و اعطایہ المطالب

معلی سید و الامناقب
اطال عمرہ الله تعالی
و اسقاه کو و سانی المحبۃ
و اعفاه و اکفاه و اجزاه

و غنی قلبه عما سوا الله
 و روح الروح فی المحبوب
 قدم نجم نجم الدین ضیار
 بخواه الله فی الدارین خیرا
 بحکم امر حق کردید مامور
 سوید شد در گاه رسالت
 از آن و با همه عون عنایت
 که سعی اندیش شکور بادا
 لوجه الله نموده صرف بهمت
 کفاه الله ز عالی بهت
 بحمد الله کتابی شد مرتب

و کان احب فی المحبوب
 و سر فی نسیل المذاب
 و افشار فی المشارق المغاز
 لما اهتم تحقیق المذاهب
 به ترتیب و لائل و مذاهب
 با مدا و علی شیر غالب
 شدند اركانین سونیش محاب^ط
 با جرش حق و حسن الحوائ^ق
 به تدوین کتابی رای صنایع
 شده ماجور تا یابد مذاهب
 به ترتیب و خجش و سلوب صنایع^ب

برای رفع ظلمات ضلالت
 بسار و شرع لائل جمع فرمود
 برین عوی لیل روششم
 وصی آورد برب نکته خوش
 الا گویا بود زیبا که از لب
 بلی جرس آن محبوب دلها
 از آن ساش بل مرغوب آمد
 وحی گفت از میان تمام تاریخ
 ازین پس بخت گویم تو بشنو
 جنات بتطاب قبله دین
 کمال ظاہر و باطن بنداش

پی حرم شیاطین کو از لب
 اگر وظلمات کفری گشت
 که شد روشن بنام نجم ثواب
 نه نسخه بلکه روشن نجم ثواب
 بر آید سال روشن نجم ثواب
 شدند ارباب نبش جلد طاب
 که در مغوب و دلها است
 از نجم دین کتاب نجم ثواب
 که در تقریظ این ارباب کتاب
 معالیه عالمی ثواب
 صفاتش اشرار و کی محاب

مجیب دعوة بهر مستمید
 باوصاف محمد جوهر فرد
 صفائی بخش دطاهر حبیب
 نه تنها مرشد ما و مصنف
 چو آرم بر زبان نام حبیبش
 ساه الله فیاضاً علی الخلق
 و مظله العالی و د
 بیکدین رساله را پسندید
 که بهر تفتیضان عین نور است
 بدین تقریب تقریظ مبارک
 ولی میم حساب ل بدکن

جهان را دستگیری در مصنا
 ولی نعمت آبا و ناسب
 بکامش پاک ساز بهر عائب
 که باشد مرشد جمله طوالب
 گشایم لب بنام شیر غالب
 و اعلا ه علی اعلی المراتب
 الی قصی المشارق و المغرب
 بدین نین خطاب شد مخاطب
 بود در حجم از پی شیطان کذب
 و صی حسته دگر سال مناسب
 نباشد تا که بی حسن رخ آن سحاب

چون بی حس میشود از رحم شیطان

بجو حجم شیطاین کواذب

۱۲ ۸۴

تخریب جس ۴۸ از حساب ۱۲

کتاب
فقیر و صنی احمد

نقل از خط جناب مولوی سید اعظم صاحب طبع

قبله و کعبه ظهیر مظلله العالی

بعد تسلیمات و تحیات و آرزوی ملازمت بابرکت و افادت

عرض است بشرف صدور فتح ارنامه رساله پنجم ثاقب

مغز شدم عجیب و غریب تحریر فیض تخمیر باتنویر و دلپذیر

شده است والله بانه عجیب مزه و لطف در کشفیات آن

مبعائنه تقریرات معقوله ان قبله و تائیدات ایزدی باجناب

برداشتم و شکر و ثنای خدای کریم بجا آوردم و بیشتر مقام

که طبیعت خوش محفل ظاهر شود استم که برایشان شکر و تحسین
 نویسم مگر خلاف ادب است نسبت صبر کردم حسن احوال و اقوال
 و حکام اخلاق و محبت اطاعت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
 صلوات الله علیه و سلم و از آن سبب وزارت دین همیشه روز
 این روز باد و اسلام ۴

قطعه تالیف از جناب لوی احمد کبیر حسنا مد ظله

| | |
|--------------------------------|--------------------------------|
| یوسف که ز قیام کس حنین بدید | یوسف که ز قیام کس حنین بدید |
| که زهره شترین دافند جان بدید | که زهره شترین دافند جان بدید |
| که راه وادگاهوش نامی عرش بدید | که راه وادگاهوش نامی عرش بدید |
| که گشت سنان بن قفل عقل بدید | که گشت سنان بن قفل عقل بدید |
| پانسیا طوازش بشکل گل خندید | پانسیا طوازش بشکل گل خندید |
| که یوسف که ز قیام کس حنین بدید | که یوسف که ز قیام کس حنین بدید |
| که زهره شترین دافند جان بدید | که زهره شترین دافند جان بدید |
| که راه وادگاهوش نامی عرش بدید | که راه وادگاهوش نامی عرش بدید |
| که گشت سنان بن قفل عقل بدید | که گشت سنان بن قفل عقل بدید |
| پانسیا طوازش بشکل گل خندید | پانسیا طوازش بشکل گل خندید |

جواب مسئله های سوال دین

جواب بین که از برهان عقلی و نقلی

دران ورق چو عناجوب اسرار

ازان جواب چون شکست تزلزل

موفش که هزار آفرین بنا شد

دلایر نبود نفع بخش تانیف

شعار او که به شرع محمدی مخلو

پزل شدند مدد عناصر شل

خوشا کتاب که طبع لایع عالم شد

جناب شاه خدای جبار

پسند کرد کتبش جناب مرشد ما

چنان نوشت که منسج کشتید

بچند مرتبشید قانع سوال

ز خوف طائر گاک رخ سلوک

طبیعت بل هر اشتهاس

نوشت اجوبه بهر عوم خاص

که هرست جامی او مالک کلام

شعور نیز بهشوق محمد است

کیا دست سید مخو چهار بار

قیدل خاطر ذی سلم باعل کردید

بعلم ظاهر باطلین برین مان

ز راه فصاحت عدل و حکم لطیف

| | |
|--------------------------------|-----------------------------------|
| جناب مولوی وسیدم علی اعظم | کہ اسم اعظم او نفع دو جهان بخشید |
| بصرف و نحو و ہول و شدت و طوفان | جزا کسی نشیندیم و ہم زمانہ ندید |
| قبول خاطر او نیز گشت آن مجموع | شکی نہاند کہ صاف آن نب قطع و برید |
| چو صیفت و صف کتابش گنج حشریت | دلش بی تالیف آن کتاب دید |
| ارادہ کرد کہ صوری معنوی تاریخ | عیان مصرعی کرد و لبان دہد |
| اشارہ رفت ز لہم کہ نیست حاجت | ہزار و دود و صد و ہشتاد و چار ہند |
| ۱۲ ۱۳ھ | ۱۲ ۱۳ھ |

نقل از خط جناب حضرت مولانا محمد سعید صاحب نظام

بسم اللہ الرحمن الرحیم والصلاۃ والسلام علی رسولہ الکریم

محمد سعید عفی عنہ و حضرت بابرکت اخی الامام

مخدوم مکرم مورفیوض سبحانی مہبط الطاف رحمانی لازال

کاسمہ بجا میدی بہ و نور القیدی پس از اسلام علیکم ورحمۃ اللہ

و بركاته معروض آنكه رساله نجم ثاقب از اول تا آخر دیدم
 و خدا شاهد حالست كه مستفید و خوشوقت گردیدیم و اكثر مقامات
 اقریریه پسندیده کرده اند و جوابهای سوالات را موافق
 عقل مطابق شریعت از كتب طریقت آورده آنرا با مشله
 واضح فرموده این سال نه تنها اهل این رانافع است بلكه اكثر
 ساكنان طریق و متصوفه را كارآمدنی است جزا كماله خیر الخیراء
 البته طبع این سال بسیار موجب منفعت است مرحومه است
 دخل و تصرف در آن حاجت نبود فقط امثالاً للامریك جا
 محو و اثبات و يك جا يك فقره بدر کرده هم ختم اند
 و كلمه باخیر والسلام

قطعه تالیف ساله نجم ثاقب از جناب محمد یحیی حسینی

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| کتابیست یا خود از اہم الکتاب | ولا نجم ثاقب عجب نسخہ است |
| کہ ہر یک جو بہت عین صواب | سوالات بنگر جوابات میں |
| ز موملے قعالے بیاد ثواب | مجیب مولف ز تالیف آن |
| عجب کار کردن مع سلاخا | جوابات عقولے نقلی نوشت |
| ر روح جناب ریالت مآب | مؤید تالیف این نسخہ شد |
| نویس جواب بلا ایتاب | و گرنہ چہ یارای کسک یخچنین |
| علی و احیاء ربو تر آ | ہم از روح مولای مشک کلکشا |
| چنین اجوبہ بچو در خوشاب | شدہ ستقیض و رقم ساختہ |
| باتقان و ایقان صد آیتاب | پی ہر سوالی سبب نوشت |
| و ہد نفع بیشک بہر شیخ و شاب | منزل شکو کست است الاریفہ |
| شوند اہل عقل و خرد فیضیاب | کتابیست کز دینش بالیقین |

| | |
|----------------------------|----------------------------------|
| پسندید بسیار سے آن نسخہ را | خرد پرور استا و گردون کباب |
| محمد سعید اسم والائی | بر دست صوفش حد حساب |
| محمد اہل علم اند نجم الحسن | بود ذات استا و من آن قباب |
| بود علم او قلزم بیکران | از ان قلزم قطره چون حساب |
| پسند اگر سال تالیف آن | بگو هست این نسخہ لاجواب ۱۲۸۳ھ |

دیگر

| | |
|------------------------|------------------------------|
| دیدیم کتاب نجم شاقب | یاران بویم بکہ مشتاق |
| این نسخہ بخوبی ولطافت | سبحان اللہ آمدہ طاق |
| گفتیم صحیح و درست یحیی | سارخیش نفع بخش آفاق ۱۲۸۳ھ |

نقل خط جناب مولوی سید قمر علی صاحب مدظلہ

قبلہ و کعبہ و جہانم مدظلہ العالی

تحفه تسلیم بانظران مراتب تعظیم و تکریم بجا آورده بعض
 مدعا و پیرا زد که کتاب نجم ثاقب چون نام نامی اسم گرامی
 خود بر ساحت تحقیق و دقیق سرگرم و خشنودی و تابانی ست
 بذریعہ والا نامه عطا وقت گیرین و رود مسعود فرموده سرمایه
 فخر و مباحات باین دره بے مقدار از رانی داشت
 سبحان الله عجب کتابی و طرفه نسخه پیرایه ظهور در بر کرده
 که سخن بر اندازد تعریف و توصیف آن با همه وسعت کوتاهی
 میکند بحد که عجب تحقیقات انقہ و تقریرات شقیه در آن
 زیب رقم پذیرفته که اسلامیان را کشف اسرار حقیقت
 می نماید و ملاحظه و زنادیق را انقلاص ماده فاسده توهمات
 بپوش و شبهات لایق نموده هدایت بصراط مستقیم نماید

والله ثم بالله که نه از راه غلو و اغراق است بل نفس الامری
 گذارش بنماید که چه اسمائی رنگین بیانی پوشتین جامع وجوہات
 عقلی و حاوی روایات نقلی درین کتاب مستطاب این راج
 یافته است کہ ہم پابستگان سلاسل عقلیات را دوا می
 شافی و ہم ارباب قلوب را یکہ و اصحاب نفوس قدسیہ را
 حجتی است کافی بتبریب مقدمات و دلائل این کتاب کہ
 چندین محنت بکار برده اند ظاہر است کہ غیر از نفع خلایق و تدا
 خاص و عام دیگر چه منوی خاطر بوده باشد فخر اکرم الله فی الدار
 خیرا و متع الله العالمین بطول بقائکم و بمطالبتہ ہذا الکتاب
 المستطاب این قلیل البضاعت فقہ الاستعداد این نسخہ
 متبرکہ را سرتاسر مکرر دیدہ و بجمال غور و دقت نظر معائنہ کردہ

در حسن معانی و خوب الفاظ و تیرتیب مقدمات و وثاقت
 و اهل نیل خوب مرغوب بنظر آمد و مجال آن نیافت که خبری
 از کم و زیاد نماید حضرت مولانا مولوی ارا و تعلی خاوند صاحب هم
 با این خط فرمودند و پس خوشنود شدند و انطباع آن هرست در
 مجلسی که بجا آورد و باعث تربیت خاطر ناظرین خواهد بود
 زیاده حداد ب فقط نیازنامه کمترین یا قر علی
 قطعه تالیف برآله تخم ناقب انجناب مولوی سید علی رضا مدظلله

| | |
|---------------------------------|---------------------------------|
| چون نوشته شد الانباع کابل | که مشهور بآن علم و دهر پارسی شد |
| که گویم از علو تیره ذات صفات او | براه معرفت مخصوص بهر شیوه ای شد |
| نام از چون نام خویش بجهان رسید | شکست گنگدین اهمیت میا شد |
| از پیش کس که گوید از دل و ایمان | بکوش کجیان اخلاص هم جبهه میا شد |

| | |
|------------------------------------|-------------------------------------|
| زیر لب و کمال و شد از ادراک بالاتر | عروج کاینجا یا به سیرت قرآنی شد |
| ز جوشن بخشش و احسان انعام میم او | درا و عالمی از قبل حاجت دلی شد |
| بخریر جواب اعتراض فلیسوفانه | موفق از و صدق از ناکجی انی شد |
| تعالی اند چه نگین نخبه نبوشت کلک | که از فیض اشعش صفا کاند خدای شد |
| ز شوخی و تحریرت او و مشهور طناز | که در بزم تماشا بر سر برقع انبیا شد |
| بجنب خست تحقیقش خرد گیشان عالم را | ببازار حجاب که ستایع و دانی شد |
| منو دم فکر تا رخش سر و آمل بگوش | طلوع شمسین کاینجا باج خدای شد |

۹ نقل خط جناب مولوی سید حسین صاحب فیض بانگیان
 خاص جناب حضرت حافظ مولوی شاه سید محسن حسنا
 منعم صاحب سجاد و مظلوم که بوجب حکم جناب حضرت
 حافظ صاحب مدح رقم فرمودند

قبلا و کعبه ادم الله اظلالهم علينا

آداب و کونشآت فراوان با همه جن سائی با عرضه میسر

سطر چند بظهور عیضه موسوم حضرت اقدس و اعلیٰ

سولای خودم ادم الله فیوضاتهم و برکاتهم علينا با کتاب

مستطاب نجم ثاقب پر تو بردل افکنده این نامه سیاه را

رو پیدی جاوید بخشیده با نا آن قدسی کتاب اچون در حضور

حضرت اعلیٰ بر خواندم چه عرض دهیم که بشنیدنش چه مایه دیر گامش

و استوند و مولف را با سلام و دعای خیر یاد فرموده

ارشاد کردند که هر آنکه این کتاب اثر اجر النفس نافع الخلق

بسا عیوب را بر ما و انموده است حقیقت شایسته کتابی

در سلک تحریر کشیده شد که شنایش از احاطه تحریر بیرون است

اشاره از
بناب حضرت
ماظن و الا ان شاء
بیگم
مستند
بناب حضرت
بناب حضرت
بناب حضرت

این هیچ سبب خود چه کس باشد که زبان عجز تو امان را بختش
 برکشاید که استند ظاهر است آن از ادراک فهم بایش از
 بیش است تا بکنه و کائناتش چه رسد الا باطن رسائی های استند
 خود بخود از بهر پای این از روی چید که این صحیفه قد
 به عیست هر چه تمام تر حای الطبع پوشد که بجا بخت از
 معتضاتان بر داره به عقدان را بدایت افزایش داده تسلیم
 نقل بحر جناب حضرت شیخ عیسیٰ سلم الدین حب قباله
 ۱۰ نام الفنا علیه السلام الدین العلی فردوسی این تالیف لطیف تمام
 تردید و دلزدگی کشش گردید بهج و قنای آن برناشنا سے خود
 زبان کشودن از مرتبه اش افکنده است همین بس که فائده بخت
 خود گرفت اگر چه به توینج از ان گزیر نیست که خصوصاً متوسل است

باید که این را بدل و جان قبله حاضر خود نمایند و بدانست که

درین وقت ظلمت ضلالت عالم را پوشیده است پس

بلنغه فردوس
سید عالم الدین

به ازان نوری از هدایت نیست

نقل تحریر جناب مولوی سید اعلیٰ حسن ایدل

۱۱

الحمد لله علی ما نعتی ثم الحمد لله علی ما بقی و الصلوٰه علی حبیب و صفیه

خیر الوری سیدنا و مولانا محمد بن المصطفیٰ و آل المجتبیٰ اهل التقی اما بعد

نعمت عباد الله القوی سید امداد علی الحسنی الحسینی القادر

المنعمی المهدوی در خدمت بنندگان این وجیزه شریفه متبرکه که غزیه

التماس دار که برای خدا از مطالع این رساله سرسری نگذرنند بلکه

بامعان نظر خوب غور فرمایند که قائل این مقوله لطیفه چه چیز ^{گفته}

و چه دریا سفته و چه قدر حقوق اخوت اسلامیه سلیمانان مود

ساخته و چپمت در شراط محبت ایمانیه با کافه اهل ایمان
 بجا آورده چه نکته های نگین است برای تکمین اهل تلوین با دگیا
 زندگانی جاودانی خود گذاشته است و چه فقره های نصائح
 و نشیمن که برای ایقاظ مدیهوشان خواب غفلت درین مجمره
 شریفه مندرج ساخته فخر ازاه الله خیر الخیر بحق فضل الانبیاء
 و سید الاولیاء علیها الصلوٰۃ و الثناء و سید اعلیٰ آسمانی المنعمی المهدی و

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نصلی علی رسولہ الکریم

مثنوی از میر حسین حسینی

در دی ز عشق حسن آلود شد و نوازنا

هر تی تو از ازل صنما کار سازنا

مذکور اولین شد و مشهور آخیرین

نور جمال است ز هر نور اولین

عالم تمام کلمه عشق تو بر زبان
 ایمان عبارتست عشق جمال تو
 قرآن تمام وصف جمال تو آمده
 نادران شدیم عشق و در خزان تو ام
 عشق تو چون آیین سکوادر
 آن اولین که یک تر و خوشتر از هر
 و آن دو یکی هست و این بهترین
 و آن سیمو که جامع آیات صفت
 و آن چارین که با علم و هم پیوست
 مشکلتشای خلق و نه سخت لاف
 هر مسم نه جزا و نیکان عشق

۲۴
 گردان عشق روی منو هر کس
 ایمان اشیایست خوف و طمأنینه
 حرفه صد بر آرزو حال تو آمده
 بسیار تر شدیم که یوازه تو
 دل لعل غلامی هر جایارت
 صدیق با وفا و تزلزل خار و دو
 یعنی عمر شجاع و سبیر شمشیر
 عثمان که گفت تو بهتر از اینده
 تاثیر و آفتاب نجوم و نجوم
 شیر خدای و قورت بازوی
 عقده کشای سلسله بندگان عشق

عیسی صفت هزار غلامان گمش
 بار کجا توان کرد و صفش کنم عیان
 لیکن بچشم لطف اگر یک نگاه کند
 صلوات علی محمد و بر آل و یار
 حالا بیان مقصد دل سید بکن
 شرح محبت همین راه اهل این
 خفت اینکه حق نه جز این دیگر
 ترقیب اگر جهان هست اعتبار
 یعنی که بعد نسخ کتبهای دیگران
 ایمانست بر بنحیه اسلام اگر تیرا
 انکار از شرعیت و اقرار مسلم

صدمه داشت نده بیک چندین
 ما خاک کوی اویم و مهر آسان
 دانم که ای کوچک است کت
 بر حمله اهل بیت و بنمای راه
 آنرا که گمراه است نخل سید بکن
 آنکس که رو بافت از و شد باین
 آنکس که حق نجست بغفلت سرست
 بی شبهه قول سیدیم هست پاید
 نازل شده است مصحف با قلم آسان
 لاریب حکم شرع بجا آوری سزا
 در فهم کس نماید و چون تیرا

اکنون این مانده که قرب میاست

خطرات نفس بجای نام عقل

نویسیت عقل تا بناید ره صواب

سوی نیت شایه مان همی برد

بنگش و الهامی سیفانه چند

یا حق نوشته است جوهر لطیف تر

یاد دیند از هر لفظ تازه شد

ماشک که خجسته با بند پیش از آن

ناله کباب و قی نوشته بجان

خویش را ایت رد درین یقین کند

است کمال و که نوشته این باب

دین هوای نفس البست و شست

آخر شد آن گردن ل بسکه دم عقل

تبلیس نفس را بهدم میدهد جواب

چون شمع تا محض طابان همی برد

و کرش کم رفته است بظلمه چند

کز بوی گل خوش است بغمزه لطیف تر

بر روی دل معنی سنجیده غازه شد

قلش کم است طالع و باینده یلین

اربابین بشکر از رخا برند

عشق محمدی همه تن دلشین کند

رونق تابا زکی شده خیر و ثواب

محفوظا مذ خلق زکریا ای تمام
 شد ختم مدعا بدعا دست کبشا
 یارب فضل خویش کن عفو گناه
 یارب رحاک کرده آخر نمود ما
 سزا بپاکنا هم و حد گناه نیست
 از رحمت تو جمله شود و وجود ما
 جرم بخشش و وی سیه چو پاک کن
 ماتحق رحمت تو بوده ام اله
 بجز سیر خود و اولاد قاطعه
 جانم بنام تو و بنام حبیب تو
 فطراره جمال تو باشد مراد ام

از دولت جوابت النعم والسلام
 ای سید خیرت بسته بینوا
 باشد نه جز بمسایه لطف پناه من
 جز فضل لطیف تو نبوده است و بود ما
 جز فضل و رحمت تو سبیل نیایه است
 یکمشت خاک هستم و این تبار و بود ما
 و ز لطف خاص معجی دم و برادر کن
 هستم ز کلمه گوی محمد تو ی گواه
 گردان بوقت نزع تو بانجیر خائنه
 بیرون چو بوی گل شود از جسم تو
 زیر لوای رحمت مرسل بود و قیام

این جلگی که سیدی خسته جان تو

فیضی است ارجحال عیب زمانه

مار است و تکیه و عالم فدائی

برده و متانش حرمت پرو و گکار

آه و فغان نوشت و نزل نوشت

آن ناسب سول خدا را یگانه

جانم دم خاک که کفش پایی او

بر باد و شمش همه چون غبار با

نقل تحریر جناب مولوی سید محمد رحمن ضابطه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على نعماء الصلوة على سيدنا محمد وعلى آله وصحبه

الجم كما نوا سادات هه ضابطه اما بعد فقيد عباده المنان محمد

المنيرى القادري المسمى البخاري اين ساله را وید سر مه

بصيرت بديه دك كشد و مبطالعش مردم دیده راحله نو

خوشايد و قالبش را بیکل نورانيان گردايند نه نقطه اش

شکفته باغی است هر نکته آن شجره اش هر ورقش ثمره است است
 و هر صفحش اختر درایت الله الله مصنف خلد الله در یار
 در کوزه آورده است و کوزه را کوره نور گردانیده کشت است
 که بمبائش خواص را خصوصیت با خدا اخذاید و رساله است
 که عوالم را از تهیه ضلالت و محبت ماورای باید بمطالعش حناج
 فور بیکار است چه بر هر نقطه اش غور در کار است **ه**
 هست خطش سر خط احیائی نین روز بزمین زد سر بهتای چین
 اطمینان داشت از گیتی با مصباح کو اکبر و خشان است نور است
 مصنف بذریع این نیر درایت تا بان با و بتصدق
 حبیبه و آله الامجاد و البهید السید الرحمن عفی عنه
 نقل تحفه حناج حضرت قیام هند صاحب دقایق الفخر

آبِ حَشْتِ الْقَادِرِ نِظْلَه

بِاسْمِ صَلَاقِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ

بِحَمْدِهِ مَوْفِقَهُ وَمُسْتَحَقَّهُ فَمَنْ لَدَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ لِمُحَمَّدٍ

وَعَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَلَهُ وَبَعْدَ يَقُولِ الْعَبْدِ الرَّاجِي إِلَى مَغْفِرَةِ

رَبِّهِ الْغَوْثِ الْغَوْثِ قِيَامُ صَادِقِ الْفَخْرِى آبِ حَشْتِ الْقَادِرِ

صَلَاةُ اللَّهِ تَعَالَى عَنِ الْهَوَمِ وَالْغُفُومِ مِنْ غَيْرِهِ كِتَابُ نَجْمِ ثَنَاءِ

كَتَبْتُهُ لَكَ زَادَ رَهْنَامَى دَاسِرِ نَوْشِ رَبَّانِى بِي جَوْشِ سِرِّ

جَوْشِ وَبِي خَرُوشِ سِرِّ پَاخَرُوشِ عَيْنِى مَجْبِى مَشَى سَيِّدِ نَجْمِ الدِّينِ

بِهَمِّ نَجْمِ الدِّينِ بَايَدِ كَفْتِ وَصَفَا سِرِّ بِمَطَالَعِ كَرْدِ مِ كَلَمَشِ

زَادَ نَوْشِ رُوشِ يَوْمِ بَالِ اللَّهِ سَيِّدِ قَلْبِ مَنْوَرِ بَرَّآمِدِ وَالْفَاطِشِ

اسرار و عالم الانسان مالم یسلم تقد درآمده گویا زب

دشس بدین ترنم گویا بیت در پس آئینه طوطی صفت هم دشمن

انچه استاد ازل گفت بگو میگویم و لسان حالش

بدین نغمه عارفانه و عاشقانه زغمه سخن با نوا بیت

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| دل در ره عشق و نپوید بکنند | جان لذت حاصل و نپوید بکنند |
|----------------------------|----------------------------|

| | |
|-------------------------------|-----------------------------|
| آندم که در آئینه بتابد خورشید | آینه انا الشمس نگویید بکنند |
|-------------------------------|-----------------------------|

الحق که دین در دین را سزاوار عشق و محبت یار

رفیق و یار برآمده در لباس دنیا از اهل دین دیار با چشم

سر آمد نهیش بخیر و خیرش بغیر در تزیید باد و دل دیده اش

بیاد و لقای خداوندی در بنجا و در انجا شاد خدا کند

که هست نیان ازین تحریر چستی بود و چپش بنان را

ازین تقریر در نصرت و عمل درستی چنین بود و چه را نبود که بنده
 از سنده نخواهند بود و بود و بود و هر که هر چه بصفت بندگی
 از خداوند خواست و خواهد شد و شود و این کتاب اگر طبع
 طبع پوشد طبیعت خوان این زیور عمل آراسته کند نگاربان
 فقط تنبیه و تهدید است بلکه ره روان سلوک را از قوت و
 قوت پیراسته سازد و احق این از حق سبکی و ازین
 جاهد و افینا لنهیم سبلنا مصنف این از ان کسان است
 و چه را نبود که محب و محبوب حق پرستان این دین است
 هر که دین و دین خواهد باید که این کتاب نجم الدین را رد
 که برای خواندین داران نجم ثاقب است و برای
 طاعان و هوا پرستان شهاب ثاقب فامحمد الله

اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً التوفيق و الفضل علی رسولہ

و نبیہ و بنیہ محمد بن المصطفیٰ و علی الہ و صحبہ فہم شہوس المنفرد

و نجوم السموات و سلم تسلیم اکثر اکثر التصدیقہ

نقل از خط جناب شاہ علی امیر الحق صاحب

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حامداً و صلياً و سلماً

منشی صاحب صدق و کرم مخزن عنایت اتم مد الظافکم

سلام مسنون برکات مشحون از فقیر علی امیر الحق عفی عنہ

و عن اسلافہ پذیرا باد مکتوب عنایت آمود سر سالہ

نجم ثاقب کہ حقیقت اسم با سہمی ست بمعیت مجہی

خواجہ مقبول علی صاحب رسیدہ شکوم ساخت شیدا

لقای راد و الا کرد انبیا الله تعالی باین یاد فرماید
 و ایشان دیگرگاه سلامت دارد و در این ترقیات
 درجات عطا فرماید حرفاً و لفظاً و لفظاً دیده است
 و خنلی بر دوشستم واه واه عجب سالمه است فی یاتی هذا
 مردمان ملت و دین را خارج از عقل شمرده موافق عقل
 خود دین تراشیده و تراشیده اختیار نمود و خود را
 ذوی العقول شمرده انواع قبیل قال دارند سبحان الله
 در یک آن حال عقل خود غور و ملاحظه نمیدارند
 که چه نور تغییر می یابد بقیقه در فهم لا یعقلون اندالاسی که
 اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفایزین
 و انزلنا هذا القرآن علی جبل الریه خاشعاً متصدعاً

من چیزی را ندانم و ملک الامثال نصیر بهای الناس اعلمهم
تفکرون گواه بر آن هست پس جوابهای چنین بدینها
که درین رساله از قام فرموده اند خوب ندانم شک نیست
و بادی هست او راست را خداوند که هر چه را خیر
و درجه عالی در حجت عطا فرماید که شمره این رساله است

فقط زیاده و اسلام

نقل از خط جناب مولوی نعم الرحمن صاحب کتب با فرد تقریر رسید

قبله و کعبه فی سبیل الله العالی

تسلیم عرض میکنند دی کتاب نجم ثاقب از معاینه
حضرت اخ اعظم مولوی سید حسین علی صاحب قبله
فارغ گشته ترسیل شد امروز سطر چند و چند

خودم را که نکاشته ام بجنو میگذرانم بخدا که لطف فی الله
تجسم کرده نه برای اظهار شخص این جرات
و سودا و ب معاف باد زیاده حد ادب

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله الغیر العلی اعلم

الحمد لله الموفقین و التوفیق علی سید المرسلین و آل و صحبه
الهدایین المهدیین و تابعیهم الی یوم الدین بعد و اعلم
و ابداً ان این صحیفه ایست بهایت شحون و کتاب
دماید رسون و جزیه ایست نصیحت مضمون بحکم الملحدین
نجم المهدیین دوده کمرش کحل اجواب دیده بصیر
سواد ددش سمره ریزه بکوی ضلالت ایره فخرش

و اثر اسلام هر کلمه اش جمله علم کلام عبارتست از صیح
 مضمونش صحیح سوالش انتخاب جوابش لا جواب
 بر این عقلیه اش قاطع حجت های ملحدانه دلائل نقلیه اش
 مشید مبانی عقاید موحدانانه حرز بازوی عقول سلیمه
 تیمم اعضا و افکار مستقیمه نتیجه شایسته طبع و سببیکه
 ذہنش از خطای فکری مصوم و مغموم نورس و وحه عقل
 فریدیکه نفسش از غفلش محکوم بحری حقیق علی الواج الزمرد
 تکتب من قلم اللجین بچار الذہب بل احمری تمیقها بقلم النور
 فی بیاض نخور اخور لا دلائل احب یدر امل او با فی الصدور
 لم لا و هی ضیاء نجم علم اللوذعی کیف لا و هی سنار ذکار
 طبع الالمعی ظہیر الملة نصیر الشریعۃ قائدین پروران کورش

گمراہان غم خوردین و اہل دین سیدنا و مولانا
 محمد نجم الدین ابد اللہ علی روس المستشرقین
 و حفظہ و ابقاہ و رقاہ الی اقصی ما یتیمانہ ابیات

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| چسیت این ایمنی مرزاہل صفا | نیست گرا عجا ز ختم الانبیا |
| کاندیرین طوفان کفر ربلا | نجم ثاقب شد بافضال خدا |
| برق خرمین سوز احقاد و ضلال | شمع شب افروز ارباب کمال |

قطعة تاریخ

| | |
|------------------------------|---------------------------|
| جنید وقت نجم الدین جمع فرمود | مرتب نجم ثاقب نور ویرا |
| نجم شکستہ راس و قلب ایجاد | جزاک اللہ فی الدارین خیرا |

رہتم انجم محمدن المدعو بنور الحسین تجاوز اللہ عن سیا

بحق النبی والہ الصلعم

۱۷

نقل از خط جناب مولوی سید شاه حسین علی صاحب مظلوم

بسم الله الرحمن الرحيم

نحمده و نصلی علی رسولہ الکریم و آله و صحابه اجمعین
اخیرا ذکر شد

تسلیمات پیشکش کرده بلمتسست که دیده را بمطالع
رساله شریف خطی رسید دعا فرمایند که اثر آن
بدل رسد و حال خود چه بزرگوار و الحمد لله علی بن الاسلام
زیاده و تسلیم خاتمه ما و جناب بنجیرا

۱۸

نقل از خط جناب مولوی سید عبد العلی صاحب مری

اللهم صبر الجبار بانوار هذا النجم الثاقب ثاقبا و اجعل
استنارة قیضه کل قلب فی احواله مراقبا

بجرحته النور الاول محمد صلى الله عليه وعلى آله وصحبه

الى يوم الدين والحمد لله رب العالمين

كتبه سيد عبد العلى الرشيدى

نقل تحرير جناب مولوى شاه آل احمد صاحب ظله

١٩

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى زين السماء بزينة الكواكب وزين النجوم
بالنجم الثاقب والصلاه والسلام على شمس الضحى بدر الـ

نور السدى وعلى آله واصحابه نجوم الاهتداء اما بعد فثم

نسخة مشورة غرر اشاراتها فى افلاك الطروس كالبدو

منظومة درر عباراتها فى عقود السطور وهى كلمات يقينيات

زهرى نورها حقيقة الانسان وسنا نورها حقيقة الجنان

كيف لا وقد صدر من صدر صد النبلاء سماء المجد وعلما
 نجم الدين والنيا الذي ماسمع الا سمعى بديله واللبى
 ما نظر عين البصيرة ونميد وصارتا ليفة سببا لا استحكام
 الاسلام واحكامه وباعثا التقوية بنا الدين واحكامه
 موجبا للسعوج اركان العقائد وصديق النية موكدا
 لمباني الارادة السنية اللهم اجعل سعى من الفهم في الدنيا
 مشكورا وفي الاخرة ماجورا آمين ثم آمين

آل محمد

چند سال

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم صل على من نعمت بالرسالة وعلى آله وصحبه وسلم

از اشعار حضرت فریدالدین عطار علیه الرحمته

ای مردن جان چون آن تنو
هر چه گویم آن نه آن قوی

از مدایح الشیخ

هو الاول والآخر والظاهر والباطن وهو بكل شئی علیم این کلیات
عجایز است هم شملجهد و ثنای آلهی است قتالی و تقدس در
کتاب مجید خطبه کبریا فی خود بدان خوانده و هم متضمن نعت و
صفت حضرت رسالت پناهی است صلی الله علیه و آله و صحبه
و علیهم السلام بجا و او را بدان شمییه تو بیت نموده و چندین
نوعی از این جل ثناء است که در وحی متلو و غیر متلو حبیب
نورانیان نامیده و طبع جمال و علی کمال وی ساخته

مجلسه اشعار نعت از حضرت فریدالدین عطار علیه الرحمته

خاتمه این کتاب است
از بیانات و کلمات
صالحات و عبادت
عالیه و کرامت
و بزرگواری

| | |
|---|------------------------------|
| انبیاء و صوفی توحیدان شده | سرشناسان نیز سرگردان شده |
| هم پس هم پیش از عالم توئی | سابق و آخر یکجا هم توئی |
| از اشعار مدحیه حضرات هر چهار ریا راضی شدتقا عنهم و ضروا عنه ترمیم خلقت از حضرت سعاد علیا حجت | |
| آن یار یار صدیق نامو | مجموعه فضائل و کجینه صفا |
| دیگر غیر که لائق پیغمبری بد | گر خواججه رسل نبی تمام انبیا |
| دیگر جمال سیه عثمان کن بر کرد | و پیش وی شمع قتل هر ارجا |
| کس از پیروز و وزیر که جوت نکند | جبار کل مناقب او کفایتی |
| فردا که کهری شفیعی زنند دست | مایم و دست و این موم مر |
| مولای مظهر العجائب سید الدنیا و الدناب علی کل غالب سرور اولیا البر بنیا علی السلام | |
| اینست فهرست سوال یازده و کتالیه نجم ثاقب بسبیل جمال که جواب آن عتلی و عتلی و عتلی و عتلی تحریر یافته است | |

مناجات حضرت
علاجات عبادت
بانجی شکر اسلام
انافذ و نسلان کرب
انافذ و نسلان کرب
چشم کرم و نسلان کرب
دست و نسلان کرب
خود دست و نسلان کرب
زین و نسلان کرب
بست و نسلان کرب
کرم و نسلان کرب
کرم و نسلان کرب
کرم و نسلان کرب

سوال اول از تعریف عقل

سوال دوم از حقیقت نفس

سوال سوم از فرق میان علم و معرفت و تعریف آن

سوال چهارم از اصل نماز که اصل عبادت یا ادوات اگر بدل باشند

بهتر از اینست که زبان فاخر و دل فارغ

سوال پنجم فایده بحیه چیست

سوال ششم از اختیار و دن لباس و دیگر و شاع به قوم چه

سوال هفتم از حال منکر و جود جسمان و صورتی که حق نباشد

و به تکفیرش چیست

سوال هشتم از حالات شبهه سرچ شریف که در کتاب

مسطور است و عقل می گنجی

سوال نهم از سکه جبر و اختیار که عقل حیر نیست

سوال دهم از رفع و نه بر اهل حلال و حرام که بفرم می آید

سؤال یازدهم اینکه بیشتر احکام شرعی مختل باور

مستند جواب شاف که عقل قبول سازد و نه بر پایه تفصیلا

گویند که ماکثر شبهه بر اقوال و اصول بانیه شایع شود فقط

مولوی سید محمد حسین علی میر خان بهادر

که ستودن ان شان عین ستودن خود است برای طریقت کاتب

بر غیبت ناله فرستم فرموده بود که بابت تمام بیگانه

اللهم صل علی سیدنا محمد خیر البریه و آله و علو انبیا و مرسلین

و بیخی بهایا یا ارحم الراحمین

۱
احمد لولیه و الصلوٰۃ علی رسولہ الکریم
از نجاست الہ نجم شاقب

بسم اللہ الرحمن الرحیم

سبحان ربک رب العزۃ عما یصفون و سلام علی المرسلین
و الحمد للہ رب العالمین شعر چندین ہزار سکہ غمخیزی و لذت
اول بنام آدم و آخر مصطفیٰ ﷺ اللہم صل علی سیدنا محمد
و آدم و نوح و ابراہیم و موسیٰ و عیسیٰ و ما بینہم
من النبیین و المرسلین صلوات اللہ و سلامہ علیہم اجمعین
اما بعد حال مولف این رسالہ کہ گسترین غلام از غلامان

۲
قادریه است بسبیل اجمال اینکه از ابتدای عنفوان
شباب تا شروع ایام پیرانه سالی در لذت نوکری و
جاه و طلب افزونی جاه دور و نزدیک از وطن مبتلای
انواع شرور و عین ماند اگر تفصیلش جمالی سازم خالی از هواد
و عبرت نیست لیکن بقدر ضرورت آنچه نویسم این است
که بجهت تمام یعنی شاه جهان آباد و غیره سبب اقامت
بدرعیه عمده که شدند و در باب زمانه از مساعدهت مانده بود
لاند امیرتسم مردم را دید و اقسام حکایات شنید و حضور
حضرات مشایخ شریف و ثار باب تصوف و اهل
تقوی و علمای باطن و نقیض آلهی اکثر حاضر شد و تجربه بقدر
فهم و فائده حسب حوصله و نصیب نصیب آمد و اما بنحمت

ترکیب فخر و آرزوی مدعیان تصوف و سنیان
 عالی فهم و کم فهم و شیعه های متعصب و غیر متعصب
 و بعضی شیعه سنی و معاویست قریب بخروج بنا مروتی
 و دمایان و علمای بی عمل موجب ملائمتی این زمان
 و ملا فیم ملا و طبعی نیم طبعی و غیره و از مجلس بایران
 لطیفه سنج و شاعران عام و خاص و کسان آزاد و شش
 و مے نوش بی خروش و باخوش و تماشا بینان با وضع
 و بد وضع و واقف و ناآنی و هم از بسیاری اشخاص سوا
 اهل اسلام یعنی کسان هر مذہب مردمان سفیه و وزیرک
 هر قسم گفتگو مانند سه آنچه دیدم برقرار خود مانند اینک نهیم
 هم مانند برقرار و آزانواع سرور و لذت اقسام

م
منکر و اندوه و از انقراض بسیاری صحبت مرغوب
و انقلاب گنج ناگون جزو هم و خیال نماند حالا حالیکه دارم همان
نقد و قسست احمد رحمته رب العالمین آدم بر اهل طلب آن
اینکه ازین زمانه پیش از سبت پنج سال کفر کافر هم بجای
خودش درست با من بود و از ما اهل اسلام هر یک بوجه
فهم منی اسلام در ارج دین اهل دین گویا با خود خطاب داشت
جمله شدی مگر سلمان نشدی و معنی این فقره که کافر
نشوی و سلمان نشوی نیکو دهنده از غایت شغف
بر دین اسلام زبان حالش گویا بوده است و کفر هم
ثابت نه زنار را رسوا کن و بعد از آن حواله فحوا و
شهر آشوب و یونانی و قافا و قافا پندار خدا شناسی

و هوای لامذهبی و تصور عقل و دانش بوضع سزمانه را
 فراگرفت که حالاکسان بی شمار از هر مذہب و ملت دعوی
 خداشناسی عقل تمام در سر دارند و بهر ایایسیا و افعال
 و اقوال خود را از عقل شمسازند و هر یکی بوضع جدید خود را
 از موجدان و فلسفه انکارند و هر آنچه در عقل شان نیاید از ان
 انکار کنند تا در حلقه عقلا و عقل باشند و اکثر اعتراض و انکار
 که بر احکام شرعی در دل باشد بر عایت قوم صلحنا للوقت
 بزرگان نه آزند و نفاق را عقل دانند الغرض تفصیل فہم و پیدا
 و عمت ارض آنانکه از چشم و ابرو و افعال و اقوال و اخبار
 و غیره صاف صریح پیدا است نمی توان شد مگر اینقدر
 کنایہ پس بہت کہ گناہ گوین بسیار و بیرون از حساب

شمار چون ریک بیابان باشد دیگر است گفت پیغمبر که
 روز روتخیزد عاصیان را کی گذارم اشک ریزد مگر
 آن قسم اقوال و اعتقاد و اعتراض بر احکام شرعی که از دایره
 اسلام بیرون شود دیگر است معاذ الله منها که کسی بیرون شود
 چه غیبت است در این دین اسلام حضرات اولیا کرام علیهم
 الرضوان از عین یقین دانسته اند در صورت کلمت را
 ازین رساله کلمه و کلام میان با اهل اسلام نیست از بیگانه اعنی
 غیر از اهل اسلام کاری نیست با این همه برگز خاطر سو
 تحریر متوجه نبود که بر اے اثر کلام کلام از اهل دل باید و لطف
 هنوز گامی در راه خلوص نروده و آنچه شنای خامه سازد
 گو در واقع واقعی باشد دیگر باقتضای حالات خودش

[illegible]

بر طم اشش نمی زید و علاوه از ان حرج در آسایش که بهایم
 وارد خواب و خور می گذرانند متصور بود لیکن بوجه حکمیکه در حق
 از دستاش چشم یقین حکم تحریر رساله دیده فرمودنی فرمود
 از واجبات شد که حسب پندار و اعتراض ظاهری و باطنی
 اکثر کسان اهل اسلام که مساوس شیطانی و خطرات
 نفسانی را عقل دانند سوالات چندتایم کرده جواب آن
 حتی النوع بر بنیاد علم و نقل و عقل از اکتب حضرات
 دین و بتائید از دی بوجهی تحریر یابد که بعونه العالی و تصدیق
 حبیبه و البیینه علیهم الصلوٰه والسلام بالکل شریف دفع شد
 دست در دامن حضرت حبیب خداصلی الله علیه و آله
 و اصحابه و سلم باشند پس بلاحظا حالات بر چند تحریر معنی

این نشان است که در حق
 حاکم است که در حق
 علم است که در حق
 برانته شاعر است
 و اهل حال و قی
 از دعا طلب باب و
 ضلالت فرستاده
 و در این نشان است
 به نفع و لباس
 ریاضت و کمال
 سلطان از نشانی
 داری در دوزخ
 مردم با حق نامش
 نمی بوی که خلاف
 نفع است حضرت
 نشان از
 از ان و حکم
 حاجب نموده

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ وَسَحَرَهَا بِدُنْيَا وَحَقِيقَتِ
 أَنْ وَحَقِيقَتِ آخِرَتِ وَحَقِيقَتِ مَرگِ وَأَنَّهُ يُعْثَتِ حَضَرَاتِ
 أَنْبِیَاءِ عَلَیْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ اَزْ بَیْجِ حَقِیْقَتِ اِطْلَاقِ اِنْسَانِ
 بَرکیست و اِنسان را بر اے چہ آفریدہ اند مناسب بے دست
 اَلَا دَر کِتَبِ مَبْسُوطِ اِیْنِمَہِ حَالِ مَفْصَلِ اَلْمَكْتُوبِ اِذَا دَر بِنِ سَالِ
 بِنَظَرِ حَصُولِ حَالِ فَقَدْ یَا زَدَہِ سَوَالِ بِحِیْطِہِ کِتَابَتِ مِی دَر آید
 وَجَوَابِ کَافِیِ بَدَوْلَتِ کِتَبِ حَضَرَاتِ اَوَّلِیَا اے کَرَامِ
 عَلَیْہِمُ الرِّحْمَتُہِ وَ مَدَدِ غِیْبِیِ اَز مَنَیجِ فِیوضِ نَا تَنَہَاہِیِ بَعْدِ
 ہر سَوَالِ زِیْبِ تَحْرِیرِ مِی یَا دِہِ اِیْنِ رَسَالِہِ مَوْسُومِہِ بِحُجْمِ نَہَاہِ
 مِی شُودِہِ مَوْلَفِ نَامِ حُودِشِ نَمِی نُو لَیْسِدِ کہ غرضِ اَصْلِیِ
 دِیْگَرِ ہست لَا تَنْظُرْ اِلَیَّ مَنْ قَالِ وَ اَنْظُرْ اِلَیَّ مَا قَالِ

سے مرد باید کہ گیس در اندر گوش و در نوشت ست پند

بر دیوار: اللهم ایاک نعبد و ایاک نستعین

یاد دہ مارا سخنهای مقبول کہ ترا رحم آورد آن ای می فوق

اللهم صل علی سیدنا محمد و آلہ و صحبہ وسلم اللهم صل علی محمد و آلہ

و بارک علی من اسمہ سیدنا علیہم و ناصرو قوی و حق و

ذو فضل و ذو عز و جلالہ و علیہ و آلہ و اہلبیتہ و اصحابہ

سوال اول تعریف عقل چیست تا معلوم

شود کہ طلاق لفظ عاقل کہ بیت جواب

میگویند کہ عقل بنیانی و قوتی است بمنزلہ

بنیانی از چشم طاہر جد اگر دہے شود بدان

سیان حق و باطل و نیک و بد پس چنانکہ خلق در بصیر

میان حق و باطل و نیک و بد این نیز بر اہل سبقت مقرر
 اما بر قول بعضی فقہاء ظاہر مذہب نیست کہ حسن آنست
 کہ ماسور بہت شرعاً موجب آنتست کہ منہی است شرعاً
 وقیل العقل عند العارفين ففسر الامر وارشاد الحق
 و زاجر الوساوس و مانع الغضب و گفته اند کہ از اخلاق
 عقل تدبیر بہت و افکار و فهم و ادراک و جود و عیش
 و ترک دنیا و مافیہا است و جمیع افعال محمودہ و قیل اہل
 الوزع لا یخرب و العاقل یخیر یعنی بعضی گفته اند
 کہ پرہیزگار فریفتہ کردہ نشود از آنکہ کار و متسامم است ترک
 شبہا نیست پس او از طمع دور بود و اصل بلا ہم
 از طمع است عاقل فریفتہ کردہ شود زیرا کہ او را نظر باصلاح

میان حق و باطل و نیک و بد این نیز بر اہل سبقت مقرر
 اما بر قول بعضی فقہاء ظاہر مذہب نیست کہ حسن آنست
 کہ ماسور بہت شرعاً موجب آنتست کہ منہی است شرعاً
 وقیل العقل عند العارفين ففسر الامر وارشاد الحق
 و زاجر الوساوس و مانع الغضب و گفته اند کہ از اخلاق
 عقل تدبیر بہت و افکار و فهم و ادراک و جود و عیش
 و ترک دنیا و مافیہا است و جمیع افعال محمودہ و قیل اہل
 الوزع لا یخرب و العاقل یخیر یعنی بعضی گفته اند
 کہ پرہیزگار فریفتہ کردہ نشود از آنکہ کار و متسامم است ترک
 شبہا نیست پس او از طمع دور بود و اصل بلا ہم
 از طمع است عاقل فریفتہ کردہ شود زیرا کہ او را نظر باصلاح

جایگاه های هلاک یعنی چون عقل مخرد و دانش بود بافتن
 همه هرائینه از مواضع هلاک باز دارند و بود که تقضای انش
 و خرد این است و بعضی گفته اند که اصل عقل خاموشی است و
 باطن عقل پوشیدن سرست ظاهر عقل اقتدا کردن است
 بسنت و آنکه گفته اند اصل العقل الصمت یعنی چون بلاموکل
 برینطق بود هرائینه عافیت و سلامت در خاموشی بود تا گویند
 المرید ناطق والعارف اخرس هر که اوقت آبادانست
 دم او بسته است از خیر و شر و سخن زاید و گویند سخن نویسی است
 همه زهر و خاموشی زهر است همه نوش از سلطان العارفین
 قدس سیه الغریز نقل است که گفت بهتر از نیازمندی
 صیدی نگرتم و روشن تر از خاموشی چراغ ندیدم و آنکه

گفت باطن عقل پوشیدن ستر بر دو نوع بود
 یکی ستر حق باینده و دیگر ستر بنده با حق و پوشیدن دشمن
 هر دو مقتضای موجب عقل است زیرا که ستر اگر آشکار
 کنی ستر نماند و این خلاف عقل است و آنکه گفت ظاهر عقل
 اقتدا کردنست بسنت مراد ازین سنت آنست که واجبست
 اقتدا کردن بدان قرن شود است یعنی قرن پیغمبر صلعم
 و باب القرن گواهی داده است بخیر و صلاح آن و آن
 خلفاء را شنیدند و هر که عصر پیغمبر علیه السلام دریافته است
 بعد از آن قرن تابعین است پس بعد آن قرن تبع تابعین است
 و آنچه احداث کرده است خلق بعد آن از کارهای بزرگ
 طریق و روش ایشان آنهمه بدعت است یعنی ظاهر عقل

است که پیر و متمایج سنت بود قدس پیش محض
 و اگر تدمی پیش سنت نهد آن عقل نبود هوای نفس بود
 و بعضی گفته اند چون غالب شود هوای نفس پوشیده گردد
 عقل و هوا عبارت است از خواست نفس و مراد پس
 این قائل می گوید که عقل چیز است که بغایب هوا پوشیده گردد
 چون عقل پوشیده شود آدمی در پلای افتد و بعضی
 گفته اند که هرگاه محتاج شوی تو سوی چیز از علمها
 او یعنی محتاج شوی بگرفتن علم از عالمی پس مبین
 سوی چیزهای از حیب های او پس اگر بینی تو سوی
 عیب های او محسوس کرده شوی از برکت شود
 اگر رفتن بطلبهای او نقل است که خواجه سبیل رحمة الله علیه

و اگر تدمی پیش سنت نهد آن عقل نبود هوای نفس بود
 و بعضی گفته اند چون غالب شود هوای نفس پوشیده گردد
 عقل و هوا عبارت است از خواست نفس و مراد پس
 این قائل می گوید که عقل چیز است که بغایب هوا پوشیده گردد
 چون عقل پوشیده شود آدمی در پلای افتد و بعضی
 گفته اند که هرگاه محتاج شوی تو سوی چیز از علمها
 او یعنی محتاج شوی بگرفتن علم از عالمی پس مبین
 سوی چیزهای از حیب های او پس اگر بینی تو سوی
 عیب های او محسوس کرده شوی از برکت شود
 اگر رفتن بطلبهای او نقل است که خواجه سبیل رحمة الله علیه

روزی مردی بنار را بولایت صفت می کرد که در بصره
 بنار است چنین و چنین باری آرزو کرد تا او را ببیند
 چون بصره رسید در دوکان آن بنار رفت دید که نان
 می بخت و بر وجه عادت بنار از جامه برایش خود بسته بود
 آمد و با خود گفت که اگر این را ولایت بودی موسی این بنجی
 پس او را سلام کرد و چیزی پرسید پس آن بنار گفت
 تو تصغیر و تحقیر من کردی اکنون ترا دشمن من منفعت نماند
 هر چند که کوشید که چیزی بگوید او نگفت چنان است که
 چون از وی شنوی یا نه بینی که ترا از روی هر منکر می نیاید
 از افتدان خویش دانی و آن سخن در نفس خود از روی حقیقت
 حق بود و صواب بود باید که با اعتراض و مجادله پیش نیاوی

این سخن از آنست که بنار را
 در بصره دیدند و بنار را
 در دوکان آن بنار دیدند
 و بنار را در دوکان آن بنار
 دیدند و بنار را در دوکان
 آن بنار دیدند و بنار را
 در دوکان آن بنار دیدند

کہ برستاد و عالم کامل آن گران آید و سبب گرد مر قطع
 صحبت را چون صحبت بریده شد هر آئینه از بیک عالم
 وی همان پیش آید قصد مہتر موسمی و خواجہ خضر علی نبینا
 و علیہما الصلوٰۃ والسلام برین شاہد است آن قدمہ معروفت
 از ان آورده نشد فقط عیش و عشق گوید مان نہ باشی خود نما
 عقل گوید ہر یکے را صد نماہ عشق گوید از د عالم پاک شو
 عقل گوید از پے نین ہر دو روید اللہم اجعل حبک
 احب الی من سمنی و بصیرنی اللہم صل علی سیدنا
 محمد عبدک و حبیبک و رسولک البشیر الامی و علی الہ
 و نجیبہ وسلم
 سوال و حقیقت نفس تا تو اند بیان سازند زیراکہ

کہ برستاد و عالم کامل آن گران آید و سبب گرد مر قطع
 صحبت را چون صحبت بریده شد هر آئینه از بیک عالم
 وی همان پیش آید قصد مہتر موسمی و خواجہ خضر علی نبینا
 و علیہما الصلوٰۃ والسلام برین شاہد است آن قدمہ معروفت
 از ان آورده نشد فقط عیش و عشق گوید مان نہ باشی خود نما
 عقل گوید ہر یکے را صد نماہ عشق گوید از د عالم پاک شو
 عقل گوید از پے نین ہر دو روید اللہم اجعل حبک
 احب الی من سمنی و بصیرنی اللہم صل علی سیدنا
 محمد عبدک و حبیبک و رسولک البشیر الامی و علی الہ
 و نجیبہ وسلم
 سوال و حقیقت نفس تا تو اند بیان سازند زیراکہ

و لفظ نفس مشترک است میان معانی بسیار و آن
 جامع است مرجمه صفات مذمومه را از آدمی و نفس را
 چشم بزخاق است بریای خلق کوه های بزرگ را بیکرا است
 بیدیه خود کشد و از برای حق ذره نکشد و سر باز زند و بگزیند
 پس مرد را کار با نفس افتاده است که دشمن درو نیست
 هر زمان از خداوند تعالی فریاد خواهد که خداوند از کبرای
 نفس در مانده ام مراد تکیه و فریاد رس حق تعالی
 ویراسته فخر و که فعلی نامی نفس را به بنید بدان مقدار
 که او کار بر خود می نهد عیب های نفس بر فضا هرگز
 و هر چند علم حاصل کرده باشد چون نفس را راست نگرداند
 و بال علم بروی بیشتر گردد که نفس علم سر آرد و کلاه غر

و لفظ نفس مشترک است میان معانی بسیار و آن
 جامع است مرجمه صفات مذمومه را از آدمی و نفس را
 چشم بزخاق است بریای خلق کوه های بزرگ را بیکرا است
 بیدیه خود کشد و از برای حق ذره نکشد و سر باز زند و بگزیند
 پس مرد را کار با نفس افتاده است که دشمن درو نیست
 هر زمان از خداوند تعالی فریاد خواهد که خداوند از کبرای
 نفس در مانده ام مراد تکیه و فریاد رس حق تعالی
 ویراسته فخر و که فعلی نامی نفس را به بنید بدان مقدار
 که او کار بر خود می نهد عیب های نفس بر فضا هرگز
 و هر چند علم حاصل کرده باشد چون نفس را راست نگرداند
 و بال علم بروی بیشتر گردد که نفس علم سر آرد و کلاه غر

بر سر بند که نفس را به چه چیز یا نرم کردن آسان تر است
 مگر بزوال عز و جاه که آن آسان نیست بلکه سخت است
 و دین با جاه گردنیاید جهان مقدار که بنده را جاه زیاده بود
 دین نقصان گیرد چون نفس را ریاضت کرده باشد
 نه از ذل پاک دارد نه از ملامت خلق آنگاه امید بود
 که از وی کاری آید که خلق حجابی مثل است که نه بان
 ملاست بر مرید را ز کسند که خود را برای چه کیشی بگشنگی
 و بیداری کسی بی پای خود بگوززفته است و روزگار حسیان
 را بر وجهت کنند و بنام و ننگ درویشی بترسانند و نافع
 نگردد از نفس و آفات وی اگر چه به نهایت رسد در غمت
 از اینجا است که اهل غمت از بلائی نفس پیش از آن ترسند

که از بلای شیطان و اهل سلوک و ریاضات و مجاهدات
 اینهمه شایده کرده اند در سلوک خود پس بر حسب شایده خویش
 خبر کرده اند تا تنبیه بود در مطالب را و منع و زجر بود در مدعیان
 بمعنی را و عیب می بسیار است چنانکه جاه خلق حبستن
 و حق را خلاف کردن و باطل را موافقت نمودن با قبول
 خلق خوش گشتن و با اهل دنیا ساختن و بسیار خوشستن
 و بآنک زمانا دادن و خود را به از دیگران دانستن و در
 معاملات تاویل و خصت حبستن و مانند این مجملات
 سیاه شود و پایان نرسد فقط خداوند از مکر یا مخفی
 در مانده ام مراد استکیه و فریاد رس **اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ**
وَبَارِكْ عَلٰی مَنْ اَسْمُهُ سَيِّدُنَا مُحَمَّدٌ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلِّمْ

سوال سوم علم و معرفت هر دو یکی است یا فرق است
 و این خصوص هر قدر توانست بیان کنند فضائل علوم
 جواب العالم یقین است بی و العارف یقین است به
 یعنی عالم اقتدا کرده شود در احکام هست که تعلق آن
 بظواهر است و عارف راه یافته شود بدور احکام حقیقت
 که تعلق آن باطن است زیرا که او راه بخداوند تلقی نمی یابد و بدان
 راه رفته است بخدا تعالی از رسیدن است او خداوند را نیکی
 داند و چیز را دیده و تحقیق کرده پس عالم از شنیده خبر میدهد
 و عارف از دیده بقدر فهم سامع و لیس آنچه کامل است
 انابیان علم و معرفت آنست که علمای ظاهر
 علیهم الرحمة گویند که علم و معرفت هر دو یکسان است

علم و معرفت هر دو یکسان است

و غیر آن صحت علم را با خداوند تعالی معرفت خوانند
 و مشایخ این طائفه صحت حال را با خداوند تعالی معرفت
 خوانند و از آنست که معرفت را فاضل تر از علم گفتند یعنی
 عارف نبود که بحق عالم نبود اما عالم بود که عارف نبود و در خیال
 مراد از عالم علم در است است نه علم وراثت تفصیل این اجمال
 اینکه فرمود حضرت حبیب خدا صلی الله علیه و آله و سلم
 که علما میراث دارند پیغمبرانند علیهم الصلوٰة و السلام
 و معلوم است که علم پیغمبران بر علم لدنیست پس هر که علم
 مستفاد است از کتابها یا از معلمان فی الزور است پیغمبران
 نبود در علم خویش بگویم بطریق مجاز و از افراط میراث و علم پیغمبران
 مستفاد نبود مگر از خداوند تعالی نه از کتب نفقه و نه از معلمان

و کے کما قال عز وجل علم الا انسان ما لم یعلم و این بیان
نیزند که تعلیم خداوند تعالی مخصوص است به پیغامبران
علیهم الصلوٰۃ والسلام مگر اینکه تعلیم هر یک موافق جو مصلحت
و استعداد و مرتبه او است چنانکه او تعالی در کلام مجید خود
فرمود و اتقوا الله و علمکم الله یعنی هر که در او ک خوش
بحقیقت تقوی برسد خداوند تعالی بحکم و عده تعلیم کند
او را علم که نمیداند و علم لدنی آنرا گویند که علم بیا سوزد
بیا سوزانیدن خداوند تعالی بغیر واسطه کتاب و علم
پس معلوم شد که علم در است دیگر است که بواسطه کتاب از علم
بیج و شلر و دیگر انواع علم که متعلق بخواندن است حاصل
می شود و آنکه فضل عالم بر عابد است مراد ازین تعلیم در نسبت

بلکه اشارت بعلم باشد است و قوت یقین زیرا که بنده باشد
 که خدا شناس بود و یقین کامل باشد اگر چه از علم ظاهراً
 سبب بهره بود علم دانستن معارف شناختن و شناختن بر دانستن
 فاضل است در هر دو فرق است علمای ظواهر خدا میدانند
 و عارفان حقایق را می شناسند کیلکه بادشاه میداند
 و همه کس میداند و تلمیم که بادشاهی هست نمی شناسد
 پس از وی کارهای نامرضیه در حضور بادشاه ممکن است اگر
 روشناس نباشد و اگر روشناس است بهر لباسی که
 باشد حضور او نامرضیات ممکن نیست حالا از روی عقل
 در علم و معرفت تمیز بخوبی میشود و البته علم در است
 و در اشت فرق است عقل قبول میکند که بواسطه کتب خوانی

علما از علام الغیوب را انواع امور حسب حوصله و مهت
 هر کس میرسد و این بدلائل بنیه بشاکنای بسیار
 از بسیار ثابت است چنانچه خواص اشیا و غیره که
 حکما و غیره را معلوم شد عموماً و ایجاد چیزها که سابق بود یا نبود
 و اگر بود آخر ابتدا از کجا شد ظاهر است که بلا وسیله کتاب
 که آخر کتاب هم از کجا است یعنی جمله از منبع فیوض نامتناهی سید
 و آنچه بالا گفتیم آنست که علم در است چیزی نیست بل چیزیست
 پس گرانمایه مگرد در مهت ام حکمی دیگر و مالی دیگر دارد چنانکه
 قطره آب برین از صد ف آب است اندرون صد ف رسیده
 در شد تقرب مدارج یا غیری آن تفصیل این طول می خواهد خواند که
 بغرق مراتب خود در تحصیل علوم در است یکی بر دیگر

در این کتاب
 از کتب
 در این کتاب
 از کتب

ترجیح دارد چنانچه یکی صرف و نحو و منطق را بنظر تحصیل علوم
 دین خواند و خداشناسی مراد باشد و دیگری برای تحصیل
 معاش و حصول حیات مشغول شود پس لازیم هر کس بهر
 نیت و جهت که خواهد خواند آنرا اثر دیگریست اثباتیهست
 از روی عقل ثابت و هر سلم را فیض دیگریست هر ذکر را
 خاصیت دیگریست مثلاً در خواندن شاهنامه جهت یکدود
 خواندن اقوال حضرات اولیای کرام علیهم السلام جهت حال دیگر
 و علم فقه و حدیث را اثر دیگر و کتب تواریخ دیدن را رنگ
 و روغن دیگر ذکر هر چیزی در باب خاصیت میسر آنکه دارد
 هر سنت ماسیهته میسر و این معنی را هر کس از روی تجربه هم
 معلوم می تواند ساخت پس بطفلان که لوح ساده دارند

بدرجه اولی نذر میبایست هر علم صحبت هر شخص را بر حسب
 مقتضای آن باشد آنچه رسیده نقش کا محب شده از نیجاست
 که حق هر طفل بردوش والیان آنهاست که اطفال را
 علمی آموزانند که عقل سلیم و کار آبد نصیب شود نه این ع
 که از بهر دنیا دهر دین بباد و چه باقی را بر فانی ترجیح است
 غفلت او در گذشتن عمر گو به طول انجامد هر س علوم می توان
 ساخت که گوید چشم زدن گذشت بهر حال ع علمیکه
 بحق نماید بهالت است و کسی را که لذت علوم فلکیات
 و هندسه و علم مریا و غیره و ذائقه اقوال فلاسفه و ادب
 گرفته است نه از آن قبیل است که آن لذت را بر دیگر
 تمام کند اما ممکن است که از اهل آن علوم بفرق مراتب

حسب استعداد و حوصله حاصل فطرت ذاتی خود با بر دیگران
که پابند دین خود با باشند و ازین علوم بجهت نداشتن حسرت
خورند و اکثر چشم حقارت نگیند و دانند که از حقیقت
قابل گفتگو هم نیست و لیکن که بعضی ازینان گویند از علوم
مذکور نصیب تمام ندارند مگر بنظر اثبات این معنی که منصف
علاج وقت در دان علوم است علمای دین خود را اقامت
کنند که خبر افسوس و غیره نمیدانند الغرض تکمله نفس انسانی را
که مراد خدا شناسی باشد منحصر بردانست این علوم نیستند
و بس فقط اصل نیست که لذت علم خیس که در باختن
شمارنج و غیره حاصل میشود بر دیگر می تمام کردن نمی تواند لذت
دیگر علوم که برتر از انست چون تمام می توان ساخت

اما آنکه بعضی از شاعران این زمانه یادگیران که در کدام علوم
 کو علم موسیقی و ستار نوازی باشد کمائی دارند پروا
 کس ندارند و از انواع صفات مذمومه و غیره معرashedه
 آزادانه بسر می کنند و جان مال را در ری نهند
 پس از اهل علوم مصرع بالا اگر کسی بصفت آزاد می و غیره
 متصف شده مریخ و مریخان در لذت علوم فارع از جان
 گذرانند زهره هم مقام تعجب نیست پس چگونه مقام
 تعجب باشد بر حال آن حکیم یعنی بر سر یکی از حکما که را تو
 مشغول شنیدن و آنره بود کسی بهر قتلش رسید حکیم
 پسر او گفت قتل می کنم حکیم گفت اندک صبر کن تا این
 و آنره را با تمام رسانم مگر قاتل از سگدلی مهلت هم نداد

از درخواست
 مهلت آن حکیم
 پسر او گفت
 تا این که
 قاتل را بیاورم

افسوس است که روح آن حکیم متعلق آنقدر آرزو ماند و زنده ماند
در لذتِ علوم چنانکه محو بود می رفت اسی بر حال ما و شما که مبتلا
انواع آرزو هستیم مگر نتیجه تصدیق و اقرار رسالت کاری
خواه فرمود که وقت آخر محو آفریدگارِ علوم و حلاله کائنات
که همه از یک کلمه کن فرموده اوست خواهیم رفت بمنه
و فضل الهی صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم و حالات حضرت
اولیای کرام علیهم الرحمة که از علم که فی فیضیاب اند
ما و شما چه دانیم لیکن از روی فهم و عقل بی شائبه یرب
معلوم می شود که معنی اسم حجاب الاکبر از فرموده
این حضرات نهایت درست است اتحقی که این حضرت
همیشه در مشاهدۀ حق اند اگر حضرات ایشان بدر هر چیز

[illegible]

مشاهده نباشد نتوانند با هیچ کس سخن کردن زیرا چه
 هر چیزی که از حق باز دارد ثبت و زبانه است که ماضی است
 عن الحق فهو طاعون و تک پس این حضرات را هیچ چیز نماند
 نیست که در همه چیز و اشیاء مشاهده حق می کنند مگر چنان
 نفهمند که همین مت درست و بس چه می بیند که ایشان
 را این معنی کمال ثلثه احجار فی الاستخاره باشد نسبت
 چیز با تکیه ایشان راست و حضرت مخدوم الملک قس
 سره العزیز می فرمایند این معنی که ثلثه احجار فی الاستخاره
 از جهت حقارت نیست بل بدان معنی است که این معنی
 مرا ایشان را از لایب یا تست بی این هرگز نباشند و بی
 ایشان را هرگز قرار و آرام نباشد و می فرمایند که بوجه

اتباع سرور کونین علیہ الصلوٰۃ والسلام اولیای او تعالی
 بدرجہ میر سندنکہ ایشان را غیب شہادت میگرد
 و احوالیکہ بعد از مرگ معائنہ خواہد شد ایشان را پیش
 از مرگ کشف می شود و باعتبار اتباع بدرجہ محبوبی
 میر سندنکہ قولہ تعالی قل ان کنتم تحبون اللہ فاتبعونی
 یحبکم اللہ و این حضرات را ہمیشہ ترقی از حالی بجالی
 است فقط الحاصل ^{۵۱} و ای برہم انگس کہ حکما را بہتر ازین
 حضرات اولیای کرام علیہم الرحمۃ فہم حالانکہ
 از حکما کہ سنگریبوت بودند خود ظاہر است کہ آنان را
 چہ دانستی است مگر از انہا کہ اقرار بر رسالت دانند
 و بانواع علوم و فنون ظاہری پیراستہ اند البتہ معظم

و محترم و مکرم هستند با این همه با حضرات اولیای کرام
 علیهم الرحمة نسبت نیست در بصورت حیف و حدیف
 بر کسی که عالما علم هندسه و فلکیات و غیره را که از زبان
 اوصاف آزادی و بی طمعی و غیره در لذت علوم فارغ
 از جان و مال گذرانند بطوری می کنند که بمقابلان
 کسی رافت در عرفان نباشد و مدار تکمله نفس انسانی
 در علوم هندسه و غیره داند و بس و نداند که این قسم صفات
 محمود و قطع تعلقات در محبت مجازی که مگر کشد چنان
 حاصل می شود که سرافدا ساختن و زنی نداند بل معرا
 از جمله پندار و عجب بوده ازین علم بهم لا علم باشد
 ترا عشق همچون زنی آب گل ربا بدی صبر و آرام دل

که از این طریق فکری که حاصل شود بهر چه بد و بدی که در این راه است از آن بگذرد و از آن بگذرد و از آن بگذرد و از آن بگذرد

و محترم و مکرم هستند با این همه با حضرات اولیای کرام
 علیهم الرحمة نسبت نیست در بصورت حیف و حدیف
 بر کسی که عالما علم هندسه و فلکیات و غیره را که از زبان
 اوصاف آزادی و بی طمعی و غیره در لذت علوم فارغ
 از جان و مال گذرانند بطوری می کنند که بمقابلان
 کسی رافت در عرفان نباشد و مدار تکمله نفس انسانی
 در علوم هندسه و غیره داند و بس و نداند که این قسم صفات
 محمود و قطع تعلقات در محبت مجازی که مگر کشد چنان
 حاصل می شود که سرافدا ساختن و زنی نداند بل معرا
 از جمله پندار و عجب بوده ازین علم بهم لا علم باشد
 ترا عشق همچون زنی آب گل ربا بدی صبر و آرام دل

بیک نغمه کو بهر جا برکنند بیک ناله ملکی بهم برکنند

حالا اگر اندک خوب کنند علوم می توان شد که نهست فنون
و علوم گوناگون دیگر است و معرفت دیگر عقل سلیم می کنند
که لذت معرفت از لذت علم بیشتر و علم در است دیگر است
و علم وراثت دیگر که علم وراثت بذریعہ حضرات انبیا
علیهم الصلوٰۃ والسلام امتان هر عرصه بوجه اتباع و امتیاء
سلوک و عدم اعتراض و اعراض بطفیل قبول رسالت
فائز المرام شدند یعنی هر آنچه اصل مقصود آفرینش است
که بعد ازین عالم بجا آید نصیب شد و اگر برای عرفان
حق ضرورت این همه علوم می بود حجه حضرات انبیا علیهم السلام
امتی نمی بودند و امتان هر یک حضرات انبیا علیهم السلام

ظاهر است که اعتراض و ابانت دین خودش دور از
 مروت و انصاف است پس ستم بردن که به پیرایه
 انصاف نماید دیگر است و انصاف دیگر و خود مقتضای
 عقل سلیم نیست که با کسی بلباس دوستی دشمنی کند
 یعنی خودش داخل حلقه اسلام گفته اگر زبان با عمل
 می کشاید ضرر گفتارش دیگر مسلمانان را زیاده خواهد بود
 بخلاف آنکه شخص غیر دین اعتراض کند بعضی از ذایقان
 علم فلسفه و غیره که گویند جمله علوم فکلیات و غیره خوانده اند
 انصافا اقرار دارند که تحصیل این علوم مضر بحق اصل
 هر مذهب و ملت است که سوسی لاندی می کشد و شافا
 که کسی بر دین خودش مانده و اگر ماند پس مست

ظاهر است که اعتراض و ابانت دین خودش دور از
 مروت و انصاف است پس ستم بردن که به پیرایه
 انصاف نماید دیگر است و انصاف دیگر و خود مقتضای
 عقل سلیم نیست که با کسی بلباس دوستی دشمنی کند
 یعنی خودش داخل حلقه اسلام گفته اگر زبان با عمل
 می کشاید ضرر گفتارش دیگر مسلمانان را زیاده خواهد بود
 بخلاف آنکه شخص غیر دین اعتراض کند بعضی از ذایقان
 علم فلسفه و غیره که گویند جمله علوم فکلیات و غیره خوانده اند
 انصافا اقرار دارند که تحصیل این علوم مضر بحق اصل
 هر مذهب و ملت است که سوسی لاندی می کشد و شافا
 که کسی بر دین خودش مانده و اگر ماند پس مست

ظاهر است که اعتراض و ابانت دین خودش دور از
 مروت و انصاف است پس ستم بردن که به پیرایه
 انصاف نماید دیگر است و انصاف دیگر و خود مقتضای
 عقل سلیم نیست که با کسی بلباس دوستی دشمنی کند
 یعنی خودش داخل حلقه اسلام گفته اگر زبان با عمل
 می کشاید ضرر گفتارش دیگر مسلمانان را زیاده خواهد بود
 بخلاف آنکه شخص غیر دین اعتراض کند بعضی از ذایقان
 علم فلسفه و غیره که گویند جمله علوم فکلیات و غیره خوانده اند
 انصافا اقرار دارند که تحصیل این علوم مضر بحق اصل
 هر مذهب و ملت است که سوسی لاندی می کشد و شافا
 که کسی بر دین خودش مانده و اگر ماند پس مست

و ضعیف الاعتقاد و البته ظاهراً هست که کسی جاہل منکر حق
 نشده است و اعتراض بر دین و اعتراض از دین نکرده
 و این پنهان است که فرعون دعوی خدائی نمیکرد و اگر او را
 عون موافق خواہش نمی بود پس معاذ اللہ از پیچ و عن
 و علوم که نتیجہ آن لامذہبی باشد گویا از اینجا است العلم
 حجاب الہ الا عظم و اعوذ باللہ من علم لا یمنع مناجات

عالم بر سبب
 با شک و جوب
 تعلقات
 سبب
 حق و حق
 صل و صل
 و اصل
 علم و علم
 علم و علم
 علم و علم

ای خدا بنما و ما را آن عت م | کا نذران بنی حرف میروید کلام

سوال چارم او تعالی از عبادت مانعنی است
 و اصل عبادت یاد او است و این یاد اگر بدل
 باشد بهتر از آنست که بزبان اگر زبان اگر و دل
 فارغ از آنست جز سواد ب امر دیگر تخیل نمی شود

پس ازین نماز پنجگانه هم که دل حاضر نباشد حاصلی جز
 عجب نیست و خود را بهتر و دیگران را بدتر دانستن طره
 برافستنی ریاء علاوه از آن خطا هرست که در وقت هر یک
 حضرات انبیا علیهم السلام طور عبادت یعنی نماز پنجگانه
 باین وضع نبوده است هرگاه طور عبادت از قدیم یک
 وضع نماز تخصیص ادای نماز باین وضع و باین ترتیب
 چه معنی دارد فقط جواب این سوال و دیگر سوالات بعد ازین
 خواهد شد با علمی و عملی و نقلی عاقلانه باید داد
 جواب از اسمای پاکش اسم غنی معنیها دارد که عفت
 انواع امید و خوف را شامل است او تعالی از عبادت
 و غیر عبادت اسلام و کفر و هر آنچه فرض کنند غنی است

ملک صمدیت را سودی و ریائی نه بدگر حافظ قرآنی و رجال
اصنامی بدلیکن از طرز سوال پیدا است که این خیال بهتر
نافرمانیهاست و نمی فهمند که تعمیل فرمان نه برای آنست که
او تعالی را نفع است بل هر کس آنچه میکند در حق خود می کند
ع گندم از گندم بر وید جوز جو بد اگر مریض فرموده طبیب
بجانه آرد مشرف بهلاکت باشد و یاد او تعالی که بدل باشد
بهتر از آنست که زبان زد او دل فارغ از آن مگر کسی که با چشم
نرسیده است این خیال نتیجه غفلت است و این معنی را
از چشم انصاف بخود ملاحظه کند که واقعی صرف قال است
یا حال چه در ابتدا س حال اگر ذاکر بزبان نشود ممکن نیست
که یادش بل چنان متسم گردد که دست مبارک و دل باریا باشد

برای همین طریقه اذکار و آورا و غیره نهاده اند که گودل
 فارغ از ان باشد آنگاه عضو از عضو پاداش میگیرد
 و در آشنای اذکار تنبه بر غفلت میشود و باز بر سر پاداش می آید
 و همچنین بتدریج حصول اصل مقصود ممکن که کار با کریم است
 رحمت حق به انمی جوید بهانه می جوید و دل را غافل
 داشتن جرمی است پس بطرز معین بذریعۀ آن باید کوشید
 نه آنکه از زبان هم ترک گوید و جوارح را هم در معاصی اندازد
 و در ذکر زبان که دل فارغ باشد اطلاق لفظ سوء ادب
 عموماً نمی توان شد چه معنی حسنات الابرار سینات
 المقربین را غور کنند و عقل هم میگوید که برای هر یک
 موافق حالش ادب دیگر است و سوء ادب دیگر و در عقل

میکند که ما و شمار این تصور سوز ادب ذریعۀ فارغ البالی
 از اذکار است و عقل باور میکند که بغیر تحبیه فوائد اقوال
 و قواعد حضرات مشایخ علیهم الرحمة که طرق مختلف در باره
 ذکر بجهت روح و جسم و غیره و طرق یاد در جمیع مردمان
 و عین سماع سخنان و هم عین یاد در طریقه دفعیه یا نهاد^{اند}
 معلوم نمی توان شد مگر اینهم فهم درمی یابد که هر کس فایده
 موافق نصیب حسب استعداد و حوصله و بقدر قطع تعلوق
 از لایعنی رو خواهد داد و البته برای نماز حضور قلب
 شرط است مگر از نماز با نظر حضور قلبت برداشتن بچینا^{ست}
 که کسی قلم برای نوشتن نه بردارد تا آنکه خط خوش ننویسد
 و اگر در همین انتظار تسلیم نه برداشت خوش خطی کجا باید خطی

ہم نمی توان نوشت فقط خدا یا پناه از جیل و مکان شیطان
 کہ بہر مقام وضعی خاص دارد جای برای ادائے نماز از
 خواب بیداری سازد و جائے بدتر از خواب بیداری
 می نماید کہ بہ پیروی عقل و تخیلات گوناگون از نماز باز می دارد
 انقضای بام و شهادت مخصوص نماز ہم طرز اغواء دیگر است با اکثر
 سالکان راہ رفتہ کہ بانواع مجاہدہ و اذکار بہ کشف و کرامت
 رسیدہ باشند درین بارہ نماز طریق و سواس دیگر چنانچہ فرمود
 یکے از حضرات اولیای کرام علیہم الرحمۃ نیست کہ گروہی
 از صوفیان کہ ریاضتہائے قوی کردہ باشند و شہوتہا از پیش
 برگرفتہ و مدتے مدید و خلوت نشسته و دل بکلمہ لا الہ الا اللہ
 آورده در مراقبہ دل آنقدر کوشیدہ کہ جز ذکر خدای عزوجل

در همه احوال بر دل ایشان چیزی نگذرد ایشان را
 بسیار احوال نیکو کشف شده باشد و اسرار ملکوت کشاده
 و بدرجه حجاب کرامت رسیده و از غیب خبر یاد دهند و رسی آید
 اگر محبت و بیاری بنزد نیکو شود و اگر محبت بر هلاک دشمن بند
 هلاک شود ابلیس اینجا حسد بر دهمه اسرارش بعیت بدیشان
 نماید مگر یک سرو آن آنست که از هوسم پوشیده بود تا بدان
 سبب آدم صلوٰۃ اللہ علیہ را سجده نکرد و اما آن سر که بر ایشان
 آشکارا کند گویند مقصود از ترک محبت آنست یا شکی نیست
 و صفات بشریت زیر دست آید تا مروت را از خدا بی حوالی
 باز ندارد و مقصود دیگر آنست که ذکر حق به عمل غالب شود
 و دل از ظلمات بشریت بکر خداوند صافی گردد و تا حقیقت

معرفت خداوند او را حاصل آید پس ورزیدن شریعت همه
 راهی است بجنبه وصال و کسی که بجنبه وصال رسیده او را
 براه و توبیخ و ستور چه حاجت باشد پس این قوم را چنان
 نمایند که اگر نماز بکنند ایشان را حجاب شود از آنچه بدان سید اند
 گویند ما خود همیشه در شاهده ایم و مقصود از نماز و رکوع و سجود
 آنست تا دل غافل را بحضور آورده شود ما خود یک ساعت
 غافل نیستم و عالم ملکوت را آشکارا می بینیم و جواب هر مقدس
 انبیاء در صورت نیکو بامی نمایند ما را بدین چه حاجت و این
 عین صورت واقع البلیس است که در کمال قرب خود نگذاشت
 گفت مرا بسجده آدم چه حاجت است آدم کم از من است مرا
 از سجود او چه فایده و قصه او در قرآن نه بر اے افسانه است

بلکه برای مثل این قوم است تا بدانند که هیچ مسترب
 بر فرمان بردار می زیان نکند و این معنی که بزرگان بن گفتند
 که شریعت زید بن حسم رفتن راه است بجای قمار
 راست و حق گفته اند آن دیگر قضیت که از ایشان پوشیده داشت
 است که بدیشان نمود که مقصود شریعت اینست پس این غلط است
 که مقصود دیگر هم است مثلاً پنج نماز چون پنج مسامتت بر دیگر
 کمال که اگر این مسامیتت با وی نبود از کمال باز افتد
 چنانکه ابلیس افتاد اگر کسی گوید این پنج نماز چه وجه دارد که
 مسامیتت کمال آمد و مناسبت او چیست جواب چنین گفتند
 که شناخت وجه او در قوت بشریت نیست و این بطریق صحیح
 است که عقل ابرو هیچ دست نیست چنانکه سنگ مقناطیس

این را بخود گشود و بچاکس ندانند که سبب آن چیست فقط
 این صاحب کرامت و کشف را همین غلط اقا که سری
 از اسرار شریعت بر و ظاهر شدند داشت که در هیچ
 دیگر نیست و ابلیس همین پیدا شدت و این از خطاها بزرگ است
 سالکان و روندگان را افتد و غلط گاهی است که بسیار روندگان
 راه دین اینجا لپاک شده اند فقط آدم برب جواب لفظ
 عجب و غیره چنانکه نسبت نمازیان در سوال هر قوم است
 میگویم که این مقامیست بس نازک و نهایت غور طلب
 یعنی نمی توانم گفت که هر نمازی از عجب و ریاض و غیره پاکست
 یا ملوث چاین امر از محسوسات نیست و اگر از بعض قوای فعل
 معلوم شود بر آن هم مرتبه اذعان نه مثلاً مثلاً کسر

کسی را گفت که نماز از ارکان اسلام است بهر حال و بهر طور که
 شود ادا باید ساخت ممکن است که این ناصح از راه شفقت
 گفته باشد و این هم ممکن که خود را بهتر دانسته بتلاعی عجب است
 و در نصیحت مقصود ریا باشد پس از روی عقل که ع کار خود
 کن کار بیگانه کن نه تنها با حالش چه کار شما کرد عجب و بیانگیزم
 و نماز بخلوص ادا کنی و چون نیک نگذرد شما بوجه عدم گزاردند
 نماز بتلاعی عجب اند که خود را بهتر و او را بدتر دانستند
 دیگر عجب آن شد که من بر کسی از بهر نماز اعتراض نکردم
 و کار کردم که از اعتراض بر خلق فارغ شدم و گویا عجب
 نه است باریک است که تمیز آن دشوار لیکن بتأمل و غور
 معلوم نمی توان شد بخلاف کسانی که نماز میگذارند ممکن است

که بر عجب خود طالع بوده متنبه شوند و متنی ریا نشد که ز عبادت
 تعرض خلاق باشد تا در چشم خلق نیکو نماید پس کسی که نماز کند
 بقول شما معلوم شد که ریا کار است پس وقت که بماند
 که نماز ذریعه ریا باشد و چون حرمت و غرت کسانی راستند
 که نماز را نمی گذارند یعنی مردم بے ریا است و در نیصوت
 حال بالعکس گشت که بوسیله عدم ادای نماز چشم مردم
 محترم است پس غالباً این رمانه همان مانده باشد که در کتابی معتد
 دیده ام که رمانه خواهد آمد که در آن مانده ناکردن عبادت داخل
 ریا خواهد شد فمائل و تدبر و بعضی فقها چنین تقریر کرده اند
 که در افتاح ریا داخل نیست چرا که بر هر کس واجب است همه
 میکنند و نکردن باید پس ریا اگر باشد هم قیام جماعت را

حکم نمی شد و یاد و نوافل ممکن است که بعضی خوانند بعضی نتوانند
و بعضی کم خوانند و بعضی بیش از نوافل حکم اخفا شده و علاوه
از آن اگر اندک هم عقل است از کیفیت نماز خود گویو مانع
فی جمیع حضور قلب تعدیل یا رکن حاصل شود هرگز نماز
بار دیگر هر یک فهم اعمال و عبادات که ظاهر از فعل امور حسنه
معلوم می شود که خداوندیش که بدرجه اجابت رسیده
نخواهد دانست اگر شب روز در عین کرد و فکر مانند ابواب
عیوب و تفاق خودی بخود پستی و غیر بسیار بسیار
نوبت باشد و بر این می رسد که آنگاه تجربه در کار است و درین
بیانید و نماز گذارد تا رسوائی و نصیحتی نماز را اعمال سه خد
با الفضل تمام در سه سال اولی از آن خداست که یاد دیگر

جراتم این نماز و غیره را هم عفو فرما که بجا نماند من تشبیه شدیم
 قیوم بنحسب ترک نماز و غیره را دل نخواهد خواست فتح فرموده
 حضرت مخدوم الملک قدس سره را عقل هم قبول
 میکند که دروغ بر او تعالی ماندن خوشتر از آنست
 که بر در دیگران راست که اگر بچیت نیست باری تنگ
 نیست بفهم می در آید که حلقه گنج باشد بر در ^ب
 و جا بجا را بر نگذازد و نماز عجب نیست بلکه بایه انفعال
 و قلب آنان پیدا است مگر از این علم که سنانیکه نماز ^{گذازد}
 از این حیل و توجیه میسنند در ذهن دارند و گذارند گمان
 نماز را الهی از عجب و ریاضا و حاکم ندانند و دانند که او طریق
 یاد خداوند تعالی را هیچ ندانسته است طرفه اینکه این حیل

منتهی شریف
 بنی از این عجب و حیل
 ملاحظه فرمایند

خیال را دانند که از عقل ست و ندانند که شیطان به پیروی
عقل راه رده میخندد که قفایش از سیال لعن محفوظ و عقل
می گرید که ناحق بدنام می شود چه کارش تمیز در خیر و شرست
هرگز نخواهد که بتلاهی شتر گردانند و از درگاه خدا باز دارد
و اگر گویند که این قسم تقریر کردن را نشان آنست که خود را
از عجب و ریای پاک دانستی و این عین عجب و ریاست میگویم
که اگر بیان حالات بنظر تمیز یا مفید نفع برادران مسلمان
داخل عجب و ریای باشد باطلیه فائده و صلاح که از کتب دست
سید پدید آید یعنی کسی با اینها مطالب و عقده کشانی در کند
ریا و عجب نمی پرداخت و هرگز عقل هم اجازت نمیدهد
که در امر که نفع داند با اینها و بیان آن نگوشت باقی

یبندی اللہ من گیشاء و مولف این رسالہ بغرض نفع و
 بلحاظ حکیمیکہ مجملأ و خطبہ نوشت می نویسد اسی برادر کا تو
 برزیت است * چونکہ نیت صاف شد امانیت است *
 و درین شک نیست کہ خود را گواہ چشم یقین معیوب اندک نظر
 بین منی کہ بر عیب خود مشرف شدم حالتی باریک است
 کہ این پندار دیگر دست دادے گفتی بت پندار شکستم
 این بت کہ تو پندار شکستے باقیست * لیکن خداوند تعالیٰ
 ازین مرحلہ ہم بر منی آرد چنانکہ بزرگی حالت نماز خود را
 با چشم زبطوریکہ فرمود دل و مالک دل میداند کہ ہرگز از راہ
 تصنع نگفت یعنی گفت کہ اجماع فراغ از نماز چنان باشم کہ کسی
 چیزے در دین در عرق افعال غرق شدم فقط حاشا و کلا

که آن بزرگ را نظر برین که نماز خود را معیوب دانستیم هرگز
 باشد پس عقل میگوید که اینهمه حالات بغیر تجربه معلوم نمی توان شد
 تجربه فرمایند تا دانند که حال چیست ع کجا دانند حال یکسان
 ساحلها و اگر چه بطور عبادت یعنی نماز پنجگانه باین وضع در وقت
 هر یک حضرات انبیا علیهم السلام نبوده است مگر بار از شریعت
 پیغمبران دیگر چه کار بر فرموده پیغمبر خود علیه الصلوٰۃ والسلام
 عمل نمایم و این معنی عقلان نیز محجوب است چه درین شک نیست
 که از امتثال هر یک نبی علیهم السلام هم عاقل بوده اند و عقلا
 حسب فرموده حضرات انبیای خود با علی نبینا وعلیهم الصلوٰۃ
 و استلام عبادت می کردند و بحسب ادخاص از طرف خود نمی نمودند
 و بطاهر یا باطن لب با اعتراض نمی کشادند که این وضع عبادت

در عهد پیغمبر سابق نبود علیه السلام یاد ابتدای عالم
 یعنی در عهد حضرت آدم علیه السلام هم کسی نگفت که بوضع
 خود یاد او تعالیٰ خواهم ساخت که از عبادت غرض
 یاد او ست و بس زیرا که بخوبی عقل سلیم می کند که حضرات
 انبیا علیهم السلام را با خداوند تعالیٰ رازی و نیاز است
 که ولی را نباشد تا بدیگران چه رسید پس صلیحت و نفع در
 وضع عبادت بهر وقت چنانکه از ارشاد خداوندی معلوم
 حضرات انبیا علیهم السلام شد کسی دیگر فهم نمی توان کرد
 و ظاهر است که مریض را نباید که در نسخه حکیم خل کند و مقدار
 معین و اراکم و بیش سازد و در ترتیب و ترکیب اشرف
 و چیر بایستی بدی می معلوم می شود و برین معنی مثالها بسیار است

شمه از ان اینکه روحن زرد را متواتر از آب شویند معلوم
 باشد که اثری خاص پیدا می کند و در بعضی عارضه نفع می بخشد
 و شیر و ماهی یک شامل بیک وقت نخورند که اثر دیگر دارد
 و در سخن کچهری همان ال و برنج را اگر عله علی و بریان نمایند
 و در آب اندازند و پزند چنین کچهری که مفهوم ما و شماست هرگز
 طبایز و همچنان در امور غیر حسنی ترکیب و ترتیب را اثر خاص
 است که آن کیفیت و تمیز و جدائی است این تجربه معلوم شدن
 ممکن نیست که این معنی را عقل نیز باور میکند و همچنان ببینند
 حروف تهجی را که از ترتیب حروف معنی پیدا می شود و اگر
 همین حروف را به ترتیب نویسند مصل شود حالا غمخوارند
 که نزد عظمای سیر حضرت اولیای کرام علیهم السلام از ما و شما خدا شناس

چنانکه بهتر بود از فهم ما و شما بیرونست و جمله صفات محمود
 این حضرات را بوده است علیهم الرحمة آنچه گفتند راست گفتند
 میفرمایند که فائده ترتیب هرگز نماز پنجگانه هر کس را معلوم
 نمی توان شد و درین نماز پنجگانه که بر آن اطلاق نماز باشد
 سبب نمی نهاده اند برای جذب الی الله تعالی چنانکه در
 متقناطیس و آئین است که کسی نمیتوان فهمید و از فهم ولی هم
 بیرونست که در غیب سه رکعت فرض و در نماز فجر دو رکعت
 از بهر سبب است پس هرگز عقل نخواهد که فرموده حضرات اولیا
 که از هم علیهم الرحمة را باور نکنند و اگر کسی در نماز ظهر و غیره که چهار رکعت
 فرض است در رکعت دوم بعد تشهد ثلاث مثلاً درود بخواند
 سجده ۳ و لازم آید غرض اینکه بوضعیکه حکم است در آن

حضرت مولانا

سبب سبب خلاف آن نباید و ظاهر است که اگر کسی بجای
دو سجده سه سجده قصد کند یا اولاً سجده بجا
از آن قیام سازد و یا در سجده سوره فاتحه و در قیام سبحان
ربی الاعلی یا همین طور پنج در نماز است بطور مختلف بوضع
جداگانه گویند از فائده ترتیب نماز محروم و مرکب ترک واجب
خواهد بود و همچنان اگر در حالت حواس قصد ترک نماز نکند
شبث روز بدل زبان در یاد خداوند تعالی ماند عقل می گویند
که هرگز از باز پرس بری نخواهد شد که موافق حکم بجا نه آورد
و فائده که در نماز تعبیه کرده اند حاصل نخواهد شد زیرا که در ترتیب
از کار و نشست غیر فرموده حضرت مشایخ علیهم السلام
اثر خاص دیگر است چه چاکه فرموده حضرت حبیب خداست

صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم حضرات دین علیم الرحمة میفرماید
 که جمله عبادات معینه هر یک قسم یعنی عبادت فرشتگان
 و غیره مخلوقات درین نماز شامل است و تفصیل آن در نیتقام
 برای آنکه بطول نماند نمی شود و آلبتة در نماز لذت جداگانه
 وقت قیام و رکوع و سجود و قعود نصیب هر کس موافق نصیب
 و حوصله اوست و نماز یعنی ذکر زبانی و جوارح را حکم است
 و ذکر دل و جان را حکم است دیگر اگر یک ادا شد از نماز
 پرس ادا نکردن حکم دیگر ربانی نیست هر دو حکم را
 بجا آرند و هر ظاهراً باطن است یعنی حقیقت آن پس حقیقت
 نماز دیگر است که از فهم ما و شما بیرون مگر از نشانای فی الجمله
 واضح می توان شد اعنی انظر آتش و آب بزربان آرند

و از زبان قلم بر صفحه قرطاس گذارند اصلاً تسوید و تفرشت
 و حقیقت آن چنانکه هست معلوم الغرض صرف نظر بر ظاهر
 نکنند و عقل هم قبول می کند که این وضع نماز پنجگانه شامل
 جمیع قسام عبادت و حاصل جمیع عبادات عباد
 حضرات انبیا علیهم السلام پیشین است زیرا که حضرت
 محمد مصطفی پیغمبر و شفیع ما و شما صلی الله علیه و آله و سلم
 خاتم النبیین مسیّد المسلمین و حریص علیکم و روف و رحیم اند
 ضرورت است که عبادت معینه حضرت پیغمبر ما و شما صلی الله علیه
 و آله و سلم که ملاو از راز و نیاز و حکم خداوند است شامل بشود
 جمیع عبادات ما تقدّم و ما تاخر و جمیع عبادت مخلوقات
 مکرر تا وقتیکه کسی را محض از و هرب و عنایت خدا می کریم

بحقیقت محمدی صلی الله علیه و آله وسلم چنانکه حضرات اولیا
 کرام علیهم الرحمة بچشم یقین دیده میفرمایند یقین و شوق نخواهد شد
 غیر ممکن است که برکنه گفته ما رسد و تدرین اسلام چنانکه
 باید در ذهن او مرتسم گردد و شایسته این بن شود تعمیل
 احکام شرعی را واجب دانند پس مقرون عقل بهین است
 که فرموده حضرات اولیای کرام علیهم الرحمة را که ولی جزرات
 نگوید یقین داند نمی بینی که نابینا چگونه گرفته بینا یقین برود
 آفتاب می کند یا حئی یا قیوم بر حجتک استغیث اللهم
 صل علی سیدنا محمد عبدک و حبیبک و رسولک
 النبی الامی و علی اله و سلم اللهم تقبل شفاعته فی امتیه و
 استعملنا بسنته و توئمنا علی ملته و احشرفنا فی زمرته و تحت

لواءه واجعلنا من زلفاته واذر دناؤضه واستقنا بكم
 واقفنا بحبته اللهم آمين برحمتك يا ارحم الراحمين
 سوال پنجم من زرش رابی ش از بهر حلیت که این
 ریش سبب عرفان حق می شد البته واجب بود می بینند
 که قوم دیگر هم گویند شسته اند که موقوف نیست پس چه
 را خواه خواه زشت نمودن ازین ریش خلاط ایل را ریش
 اخضر و صحبتی بمنفرد کردن چه حال ریشی انرا
 مورچه پی نامند و حق زرش وقت خجاطت حکم نمودن دارد
 جواب معلوم است که بحیه شریف جمله حضرات انبیا علی
 نبیا و علیهم الصلوٰۃ والسلام و جمله حضرات دین حضرات
 اولیای کرام و هر یک امتان اولیای حضرات انبیا

علیهم الصلوٰۃ والسلام را بود پس عقل پیر و می بل عرفان
 سبب عرفان حق است و باعث عرفان حق اسلام
 نیز و موجب عرفان خود هم هست که سیّد صاحب شینما
 را کسی اسی صاحب نگویید و غور نکنند که امتنان حضرت سید
 علیہ السلام نیز عاقل بوده اند مگر بجا ناسوی فرعون بش
 خود مانع شدند ازین رو عقلاً نظریه قوم دیگر که بنیت و غرض
 جداگانه مؤبر رومی گذارند نمی توان گردید که قوم دیگر هم
 بوضع خود با خداوند تعالی را واحد میگویند پس نه است
 که با بجا ناسی گفتار آنان ترک وجه گفتن گیرد و گو واحد شدن
 و واحد گفتن بایان حسب وضع و فهم آنان نیست و ایشان
 را محاسن فرموده اند پس آنرا از شسته چهره فهمیدن هاست

صاحب شینما
 را بود پس عقل پیر و می بل عرفان
 سبب عرفان حق است و باعث عرفان حق اسلام
 نیز و موجب عرفان خود هم هست که سیّد صاحب شینما
 را کسی اسی صاحب نگویید و غور نکنند که امتنان حضرت سید
 علیہ السلام نیز عاقل بوده اند مگر بجا ناسوی فرعون بش
 خود مانع شدند ازین رو عقلاً نظریه قوم دیگر که بنیت و غرض
 جداگانه مؤبر رومی گذارند نمی توان گردید که قوم دیگر هم
 بوضع خود با خداوند تعالی را واحد میگویند پس نه است
 که با بجا ناسی گفتار آنان ترک وجه گفتن گیرد و گو واحد شدن
 و واحد گفتن بایان حسب وضع و فهم آنان نیست و ایشان
 را محاسن فرموده اند پس آنرا از شسته چهره فهمیدن هاست

که آن حبشی در رگبندی آینه یافت برداشت و دید
در آن جز زشته روی خودش ندیده بتصور زشته
آینه سراپا سوخت و آینه را بر زمین زد و گفت قابل کار
احادی نه ازین روپا مال سبکس ناکس کرده اند فقط این
نقل معنی باد که انواع سوال و خدشه های بمعنی را جواب
میدهد بهر حال نمی بیند مخت نشان و خواجه سرا که ریش چه
بروت هم ندارد چه قسم صورت مکرده است بالینهم
برخوب روی خودش نازشی است که از رفتار و گفتار و آن
دیده باشند کسی تاویل العمر را که ریش بروت نه برآید چنان
معلوم می شود الغرض حکیم علی الاطلاق در زیب بلفلان
و مردان زنان فرق فرمود و در هر امر کمال و صحتی و

نفعی و ضرری و نفعی استناد که واقفیت کما حقہ خبر حضرات
 انبیاء علیہم السلام و اسلام را نیست آئین معنی را عقل
 قبول می کند که البته هر کس را واقفیت تمام نمی توان شد
 و علم نفع و حصول نفع بر عمل موافق نیت است چنانکه کسی از
 رنجوری بجهوری رنجور زد و کسی را میسر نیاید بر فاقه رنج کرد
 و کسی صبر و کسی شکر فرمود و کسی بقصد بیداری برای کار
 دنیا سعه را خالی داشت و کسی به نیت مناجات و
 سبک بر خوابتن وقت شب دست از طعام برداشت
 ظاهراً هست که در نا خوردن همه برابر اند مگر هر یک را حالتی و
 و نفعی دیگر است و رنجوری اهل محض تحمیل بی بنیاد و نا اہلی است
 و یقین این معنی که صرف و ہم است بذریعہ تفسار از اہل خود

و نفعی و ضرری و نفعی استناد که واقفیت کما حقہ خبر حضرات
 انبیاء علیہم السلام و اسلام را نیست آئین معنی را عقل
 قبول می کند که البته هر کس را واقفیت تمام نمی توان شد
 و علم نفع و حصول نفع بر عمل موافق نیت است چنانکه کسی از
 رنجوری بجهوری رنجور زد و کسی را میسر نیاید بر فاقه رنج کرد
 و کسی صبر و کسی شکر فرمود و کسی بقصد بیداری برای کار
 دنیا سعه را خالی داشت و کسی به نیت مناجات و
 سبک بر خوابتن وقت شب دست از طعام برداشت
 ظاهراً هست که در نا خوردن همه برابر اند مگر هر یک را حالتی و
 و نفعی دیگر است و رنجوری اهل محض تحمیل بی بنیاد و نا اہلی است
 و یقین این معنی که صرف و ہم است بذریعہ تفسار از اہل خود

معلوم خواهد شد و در هر هفته چند بار وقت ستردن ریش
از دست حجام سلوک مالش خساره بوضعیکه می شود علاو
تکلیف ناهق اضماعت اوقات خلاف عقل است و
ظاهراً است که اگر ریش باعث زشتی چهره و رنجوری
اهلش می بود از قوم دیگر اکثری درین جوانی از سرور و
زشت نمی نمودند و زناش بوجه تکلیف خود با تکلیف ستردن
میدادند که مانعی درینش نبود و ریشی که آنرا سورچه پی می نامند
گوهران حکم ریش نباشد و نه گویم که موافق حکم است مگر خالی
از شائبه ایمان نیست چه آخر وقت ریش گو دراز نباشد
و در دهن او ترسم است که رضا بسته درن می دهد تا آنکه حالش
سرمایه سرورم که بر بخیه او نام سورچه پی می سوزد علوم است

در وقت ستردن ریش
چونان که در هر هفته
چند بار وقت ستردن
ریش از دست حجام
سلوک مالش خساره
بوضعیکه می شود
علاو تکلیف ناهق
اضماعت اوقات
خلاف عقل است و
ظاهراً است که
اگر ریش باعث
زشتی چهره و
رنجوری اهلش
می بود از قوم
دیگر اکثری در
ین جوانی از
سرور و زشت
نمی نمودند و
زناش بوجه
تکلیف خود با
تکلیف ستردن
میدادند که
مانعی درینش
نبود و ریشی
که آنرا سورچه
پی می نامند
گوهران حکم
ریش نباشد و
نه گویم که
موافق حکم
است مگر خالی
از شائبه
ایمان نیست
چه آخر وقت
ریش گو دراز
نباشد و در
دهن او ترسم
است که رضا
بسته درن می
دهد تا آنکه
حالش سرمای
ه سرورم که
بر بخیه او
نام سورچه
پی می سوزد
علوم است

که در ایام غدر بخوف سپاهیان بکیش و مردمان ظالمان
نا اندیش که نوبت بجان و کار و بر استخوان و وقت اغر را
یقین بود برای حفظ جان در تبدیل و ضعیف قصد سترون
نمود با چشم تر بوجه غلبه ایمان از سترون باز ماند پس چنین
ریش مورچه پی او آفرین صد آفرین از این مسلم ایمان او
اسید است که روزی از روزها ساز و برگ برآورد فقط
و اگر چه این ریش کاتب و نخل ریش نیست که انرا محاسن
و انم مگر صرف پاسبان ضعیف اسلام از دست حجام محفوظ است
و تصور می شود که اگر به پیرانه انخسار زدن با سترون هم خود را
از ابل ملاست دست نه پذیرد و شب تازه پیدا سازم چه
البتة عقل باور می کند که شیطان و ملائمت او در هر وقت از او

[illegible]

حیل حسب حال مقام است اللهم اغفر ذنوبک من شرف
 أنفسنا و من سببنا و اعمالنا سوال ششم آنکه
 او تعالی ظاهر را نمی بیند مگر دل را یعنی حکم بردل است
 پس لباس هر قوم دگر که بلبوس خلص باشد چه مضایقه
 بل بسته است که از پارسا نمانی حاصلی نیست و
 همچنین در جمله وضع و نشست و برخاست موضع
 هر قوم که باشد ضرری اندرون خاطر نمی رساند
 جواب کسیکه لباس قوم دیگر بوجه کدام رغبت باطنی ^{موفق}
 هر اسی نفس اختیار کرده تصور کند که حکم بردل است بخوبی
 ظاهر که عجیبی باریک دامن داشت گرفته است که خبرش نیست
 یعنی منم که دل را چنان آراسته ام که حالا پابند لباس

اع
ظاهر نیست و بدین بر دیگران علاوه بر آنست که اینان
بصفای خاطر نکوشیده ظاهر را آراسته اند پس معنی این
نقصره که او تعالی ظاهر را نمی بیند مگر دل را نه این است
که لباس و وضع و نشست برخاست قوم دیگر اختیار
کنند و متبلائی عجب خود بینی و بد بینی شوند بل صاف مطلب
اینست که مجرد لباس اهل اسلام و پارسانی یا وضع سلاطین
و پارسایان که تعلق بظاهر است نمی بیند و می بیند و لها شمل را
یعنی صرف بظاهر قناعت نمیکنند به آراستگی دل نیز
کوشند که حکم بر دل است حالا مثل فرمایند که در فهم مطلب
غور را کار نغز مودی و اگر گوئی که تا بصفای دل برسم
وضع اسلام در لباس و غیره بسیار نگویم می گویم که این معنی

عقلا قابل قبول نیست زیرا که در لباس و وضع و نیت
 تاثیر و کفیتی حاصل می شود که تجرید و تقریر راست
 نیاید از تجربه معلوم می توان تشخیص آنکه کسی تنگلی بسته
 چه بدستی بدست گیرد و بعد از آنکه بدست بسته تبسیمی بدست
 دارد و بی شبهه از کیفیت هر دو وقت ممیز خواهد شد
 و نهایتیکه از عمامه غیر مرابیه نسبت به نیت خالص خود را
 عزیز سازد اثر خاص دیگری است که این هم با تجربه معلوم
 نمی توان کرد و تشخیص آن اگر کسی به تکلف و بنیت آنکه از فرم
 قوم دیگر معلوم شود لایب بر قلب او بر توفیق قلب انقوا
 به قومی که باشد خواهد رسید و این ضرر باطنی را نمیتوان فهمید
 اما وقتی که چنان شخص هر دو قسم لباس و وضع را اختیار کرده است

قلاب خود را تمیز کنند که در سفیدی تمیز سیاهی بخوبی می شود
 چند آنکه سفید تر تمیز سیاهی تمام تر و هرگاه سفیدی قریب
 سیاهی رسیده باشد چندان تمیز نمی توان شد چنانکه
 آئینه زنگ خورده رو نماید غرض اینکه کسی را که این قسم
 اعتراض در خصوص لباس از ته دل باشد یعنی از حکم
 مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ ترسان نیست هر آینه
 آئینه داشت را زنگ گرفته است و وجه رغبت باللباس
 و وضع قوم دیگر بسیار است که تفصیل را در بحث نیست
 خرا حافظ است پس همچو کس را صاف و صریح تمیز سخت
 دشوار است گاه البته از روی انصاف و تجربه امید است
 که بی تمیزی از میان بر خیزد و حق این است که تا وقتی که در خود

محبوب نخواهد شد لباس وضع دین خود مرغوب شدن
 مشکل چه عقلاً این معنی ثابت است که کسی را دوست
 میدارد هر وضع و هر طور او محبوب مرغوب می شود بخلاف
 آن خلاف آن و اگر اختیار کدام لباس برسم ملک
 بلا تکلف باشد بوجه عدم تکلف که دال بر عدم محبت با نفی
 است ضروری درون خا طرنی رساند مگر از روی تکلف که
 بوجه رغبت باطنی باشد اثری خاص برای ازدیاد
 رغبت پیدا خواهد کرد از اینجا است من تشبه بعجم فتونهم
 پس معنی المنزاع من احب جنایکه در عقل می آید سخت مقام
 خوف است و نهایت مقام اسید است کسانی را که محبت
 با دین اسلام خود و عظمت قدر این دین اسلام دارند

و عقل می گوید که اگر محبت با دین اسلام خود هست خواه
 نخواه هر وضع اهل اسلام مرغوب خواهد بود و محبت متقا
 خواهد شد که اگر هیچ نیست باری تقلید حضرات دین
 و تشابه با اهل دین غنیمت دان ع بلبل بهین که قافیه کل
 شود پس است و اگر چه تکلف اختیار لباس قوم دیگر
 برای آنکه مثل آن قوم معلوم شود نماید مگر این رنگ رخ و
 چشم سیاه را چه علاج پس علاوه مقام خوف و خطر آنکه
 بالا گذشت جز سوائی حاصل نیست و عور کنند که کسی را
 وضع لباسی محبوب و وضع لباسی مبعوض باشد پس اگر چه
 کسی مبعوض باشد اگر چه اختیار لباس محبوب نزدش البته
 مستوجب رحم خواهد شد و ظاهر است که اگر آن قوم محبوب است

محبت محبوب محبوب است ازین رود رلباس وستان
 آیم که مستوجب رحمت شویم چنانچه از سلسله الذنب
 تصنیف ملا جامی علیه الرحمة که عالم ظاهر و باطن بوده اند
 دیده باشند ابیات زال فرعون بود ناسره ❖
 هرزه گو مسخ روی سخنة ❖ پیش فرعونیان ناسرگی ❖
 مثل موسی شدی مسخر گری ❖ ستر تقاید موسی بر او بودی ❖
 هر چه دیدی ز موسی جهان کردی ❖ القه در آب نیل او غرق
 نشد حضرت موسی علیه السلام عرض فرمود کاین بدین
 مکرمت نه از زنده هست ❖ که همه مرده اند و او زنده هست
 گفت حق کای گزیده وی کیچند ساختی با تو خویش را مانند
 آنکه از محض دوستی خیزد ❖ کس چه داند که تاجه انگب نزد

اللهم اربنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارزنا الباطل

باطلاً وارزقنا اجتنابه سوال نهم آنکه اگر چه برهان
عقلی کسی قائل شود که آسمان نیست پس چه چسبیت بر آن
اطلاق باشد چه سن که حضرت حق نیست فقط
جواب برب سن که آسمان اطلاق کفر از آنست که در واقع
منکر حق است چه وجود آسمان از کلام الهی ثابت پس
تصل هرگز تسلیم نمی کند که کسی فرموده حق را حق
ندانند که منکر حق نیست المثل صانع الاقوال بادشاه
چیزی نگویید کسی آنرا کذب فمده ظاهرست که بادشاه
کاذب گفت پس گویند وجود بادشاه منکر نشد مکنند
که تکذیب بادشاه در واقع انکار از شان بادشاهی

انکار آسمان حق نیست
انکار بایات و احادیث
است که در آن وجود
آسمان را می بینیم
پس منکر آسمان را
منکر حق است

عین انکار بادشاه هست و هر کس که از روی تقلید یا بلا تقلید
 محض از روی فهم خودش منکر آسمان هست از دو حال
 خالی نیست یا آرزویش هاست و در بین دیده هیچ ندیده
 منکر شد یا بوجوب دیگر برهان عقلی اگر امر اول هست بخوبی
 ظاهر که هرگاه وقت دیدن کدام شی شیشه هاست و در بین
 و شیشه عینک که عین چشم هست و شیشه محسوس نمی شود
 اگر وجود فلک را که بس لطیف است ندیده چگونه بعید
 از عقل نیست بلکه انکار بعید از عقل است که از قدرت
 خداوندی آنچه فهمش نیاید آنرا منکر شود بلکه محال بلادت
 که هر چه محسوس بخواس ظاهر نیست آنرا انکار سبب از انکار
 ملائکه هم خواهد کرد و در صورت شوق ثانی که به برهان

عقلی منکر شده است میگویم که معلوم شما باشد در کتب
 حکمت چون میندی و صدر اد فلکیات دلیل بر اثبات
 فلک آورده اند و انکار آسمان از حکیمی مشهور از متقدمین
 منقول نشده ازین رو یقین بر گرفته منکران نمی توان کرد
 درین صورت از ما اهل اسلام اگر کسی را این وسوسه
 شیطانی به پیرایه عقل روناید عاقلانه دفع خدش
 باید ساخت که تو کار زمین را نکو ساختی که آسمان
 نیز پرداختی و علاوه ازان کار عقل این است از مقام
 خطر و مملکه دور باشد پس عقل سلیم همین میگوید که از انکار
 آسمان یک ذره هم فائده نیست مگر به آینه مقام خطر
 و باعث بلاکت است که انکار از فرموده اُولیائے

مجز بلاکت نیست و آن بلاکی بعد ازین عالم بوجب تجرد
 روح زیاده از آن معلوم خواهد شد که بعد آمدن درین
 عالم یک یک مُسور و مجسم معلوم می کند و اگر برین معنی
 دلیل عقلی باید دریافت کنند از خواب های متوحش
 که چشم شخص اهل خواب بند و گو بر بستر نرم است بخواب
 گرم می بیند و از حال ایذای او کسی از رفیقانش را که نزدیک
 او بیدار باشند یا خفته اش نبی نیست اللهم یا رب
 اِنِّی اَسْأَلُکَ اَنْ تَغْفِرَ لِّیْ وَ تَرْحَمَ لِّیْ وَ تَتَّوْبَ عَلَیَّ
 وَ تُعَافِیَنِّی مِنْ جَمِیعِ الْبَلَاءِ وَ الْبَآءِ اَوْخَارِجِ مِنْ اَرْضِ
 وَ النَّازِلِ مِنَ السَّمَاءِ اِنِّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ مُّجْتَبَدٌ
 یا از حم الراحمین ط سوال هشتم حالات شرب معراج شریف

چنانکه در کتب مسطور است در عقل نمی گنجید که خرق در
 آسمان چگونه شد فقط جواب معجزه و خرق عادت و افق
 عقل تلاش کردن حماقت است معراج معجزه پیغمبر است
 و تحجب خرق عادت مانا مندر که خلاف عادت باشد
 و چون در عقل گنجید چنین عادت باشد که هر کس کردن تواند
 پس محسوس نشد معجزه آن باشد که انسان از آن عاجز آید
 اگر در عقل گنجید دلالت بر محال معجزه کرد و اگر یقین بر درهای
 آسمان که در شب معراج داشتند نداری می گویم که خرق
 آسمان بر پا و شهادت شوازمی نماید بر خالق ارض و سما چرا دشوار
 باشد که از جمیع بوجود آورده است و اگر قدرت ندارد
 خدا نباشد آنکه نزد پیش از آن رویست و غایب و نیست

اند نیست. در بیضه بدون خرق هم جان میرود چگونه
 وزین بر که ارم چیز است و پایش چیت عقل چه تجویز کنی
 بهر حال اگر همین دست در است که در عقل نمی گنجد بهر صورت
 غیریت است و اگر کسی را انکار زود داد معاذ الله منحصرا
 چه انکار از فرموده حق تعالی بکنر وضالالت چه باشد
 و امری که در عقل گنجد انکار آن کی مقتضای عقل است بسیار
 امور این هم اند که در فهم آن عقلا حیرانند مگر از ان انکار
 ندارند و که عقل احتیاط از مملکت است بپند که در انکار فایده
 نیست و در قبول آن مصلحتی نیست که در حلقه دین اسلام
 ماند و آنچه از حالات شب عراج و حقیقت محمدی صلی الله
 علیه و آله و سلم حضرات اولیای کرام علیهم السلام بحسب جمله

و مرتبه خود را واقف شده اند از آن بقدر فهم ما و شما فرمود
 که بران فت در ایمان ضرورت نیست و از فرموده این حضرات
 است که اجسام حضرات انبیا علیهم السلام اسرار حضرات
 اولیا است علیهم الرحمت درین مقام اگر بوسه شیطانی
 عاقلانه سوال کنی که اسرار از محسوسات نیست و اجسام
 از محسوسات است که همه با حضرات انبیا علیهم السلام را
 میدیدند میگویم که اجسام حضرات انبیا علیهم السلام در لطافت
 و نزاهت مثل اسرار حضرات اولیای کرام علیهم الرحمت است
 چنانکه فرشته بشکل انسان مُشکل شود همه با بینند مگر با هر
 که این دید مانع لطافت حضرات فرشته نیست و فرق مراتب
 در لطافت هم که گویند هم لطیف اند و بشکل انسان مُشکل می شوند

مگر بجهت لطافت فرشتگان میسرند که فرشتگان چندی
 می بینند و چندی فرشتگان را نه بینند و لطافت مراتب حضرت
 انبیا علیهم السلام از ملائکه بدرجه زیاد که از فهم ما و شما بیرون
 و اگر کسی از وجود جن و ملک انکار باشد و گوید که وجود
 آن عقلا ثابت کنی می گویم که نور بصر از مخلوقات الهی است
 که بدان اشیا را می بینی و آن نور را نمی بینی مگر بر وجود
 آن یقین داری که این قوتیت از جمله ودیعت الهی
 پس چرا باور نکنی که امثال این بسیاری مخلوقات
 بوجه کمال لطافت غیر حسی اند که از کمال قدرت اوتعالی
 که از فهم و حوسم بیرون است بعین نیست ندانسته که
 انکار از ان منجر بانکار قدرت اوتعالی می شود ما قدر توانست

حق و تدریه اشعار متنوی شریف نور حسنه گو

غلیظ است و گران به است پنهان در سو او دیدگان

چونکه نور حس نی بینی چشم به چون بینی نور آن نبینم

نور حس با این غلیظی مخفی است به چون خفی نبود ضیائی

کان خفی است به و آنکه حضرت حبیب حس را محمد مصطفی

صلی الله علیه و آله و سلم را سایه نبود بخوبی ظاهری که باعث

لطافت و نزاهت بدرجه اتم بوده است پس هرگاه گویند

فی بزوج تمثیله در رسیدن فرشته در را حاجت

نباشد پس در حالت حراج شریف حضرت حبیب خدا محمد مصطفی

صلی الله علیه و آله و سلم و رونق افروزی حضرت

عیسی علی نبینا و علیه الصلوة و السلام بر فلک چرا بتلای

و سوسه می شوی مگر اینکه از قدرت قادر مطلق ذره هم
 واقف نشدی و دعوی خداشناسی در مظارعی و اگر
 کسی را چنان ایمان نباشد که هر چه در محم نیاید آن کند ظاهر
 است که او موافق فهمم خودش خدائی می داند که مسخو
 است قدرت ندارد که هر چه خواهد فرماید حالاً عقلاً
 غور کنند که آیا خداوند تعالی قادر است یا معذور و اگر
 ایمان بر تو اریخ است در تو اریخ بنگر که یکم زدن عشر
 بلقیس را آت من بنیاز کجا بجا آورده حکم سلیمان
 علیه السلام و حکم خدا رسول را جبریل علیهما السلام
 بر آسمان بخین زد و می رسانیدن نتواند حکم خدا از حکم
 سلیمان هم کمتر و جبریل از آصف ضعیف تر و وجود باجو

رسول صلعم از عرش بلقیس گران تر ع زهی عقل و دانش
زهی علم و داد ده اگر بخت را ایمان آری و بر رسول
ایمان آری هیچ مشکلی نیست ورنه در حقیقت از خدا و رسول
انکار هست پس ما را ادب مانع هست که مثالهای دیگر
بین و صریح که مقرون عقل هست در خصوص معراج شریف
آشنای خامه سازم اگر عقل سلیم است آنچه بالا نوشته
تسلیم خواهد کرد ابیات شاه رسل شفیع ائمه و اجداد
نور هدای حبیب حسد اسید انام به مقصود ذات است
و گر لم به طفیل به منظور نور است و گر جللی ظلام به هر تیره
که بود در امکان بر اوست ختم به نعمت یکده داشت
خدا شد بر او تمام به بردشست از طبیعت امکان قدم که آتش

امری بجایست من المشیح الحرام : تا عرصه جواب
 که اقصای عالم است : کاخ بانه جاست فی جهت
 و فی نشان نه نام : متلست بس شگرفت را نجا پیچ مان
 از آشنای عالم جان پیرس ازین مقام : جزو
 در آن مقام گنجی محکس : او بود و ذات پاک خداوند
 و سلام : علی الله علیک یا حبیب الله
 غیر ازین هیچ نخواهم زد و عالم باشد : عشق تو با من یوانه مبارک باشد
 سوال نهم مسئله خبر خست یار و کتب مرقوم است مگر
 عقل در وادی حیرت حیران که اگر مجبور است عقاب را
 سبب چیست اگر مختار دانند اختیار کجا که برخلاف
 علم و شیت آئی ظهور امری محال : جواب

بالحاظ آیت کریمه و انا بنعمت ربک فحیرت قبل تمییم و بیبا
 مطلب جواب کافی میگویم الحمد لله رب العالمین که درین مسئله
 هم اطمینانی کافی دارم هرگز حیرت نیست کسانی را که حیرت از
 است آنزان مرفع میتوان شد که بر فرمود حضرت ولیا می که اعلیهم
 الرحمة که بر خدا هیچ نیست یقین کنند و عمل به قبول نمیکند که هیچ چیز از
 هستی حقیقت باشد و باینکه عین است حق مراتب تفریع و تالیس
 او تعالی اضمحلی ذهن هر قسم است بهر صنفیکه و اوصفت کنند از
 منزله است اسی درون جان بیرون جان تویی *
 هر چه گویم آن نه و آن تویی * و بر صراع ثانی این شعر نیست
 فرید الدین عطار علیه الرحمة که ظاهر مضمون قیاس یکدیگر است
 خدا محمد نوعی قلب ما را اطمینان است که هرگز خدشته راه

۲
 روح من در این
 جواران خدایه

نمی یابد و وقعت شریعت آخر که آخر کمال باشد مع جمله حکام
 از ابتدای معنی عند هر یک حضرات سل و انبیاء علیهم الصلوٰۃ
 و السلام هر انچه باجاظر حال زمانه و القوم و ائمه شیعیان
 و سایر ائمه تائبی رود ادب همه بجای خود درست و نهایت
 درست و یقین معلوم میکنم و همچنان بخیر اسما و صفات نامحصول
 حضرت حق منسوبی تعجب نمیکنم از ادب و تنوع و عقاید
 گوناگون مشرک که و دیگر جمله مالات که همه پذیر نیست بیرون
 از عقل و فاسد قیاس است نیست فهم و اعتقاد ما که محض
 و مذهب است مالات چیز دیگر است و دل دیگر تشبیه با شما
 فرماید که دوستی طایف حالا آدم بر صریح بحث آنرا نمیکند
 علم معصود است از ادب و تاجربا بر هر کس را اعتقاد

نسبت هر قوم باشد بی جدل

نفس پرور صاحب دل کی بود

حال آنانیکه دارند اسیفت

دیگر است حال جمیع خیر

ز آنکه کامل را بود در حله حال

محض نقصان است طنطنه خفا

گر بخویش نسبت بی نسبت

همچنین با جاہل ناقص تمیز

اختیار فعل شد راه کمال

و نه نفس خود بحق نسبت دهند

می شود فسق و عاصی اسباب

حکم دیگر اندر فعال و عمل

پایه ناقص چو کمال کے بود

است از از مقتضیات هوا

تا بجز نفس و هوا باشد دیگر

اعتقاد جبر سراج کمال

که صدور فعل را در روزگار

موجب خود بینی و مزیت است

نسبت جبر است نقصان اعنی نیز

ز آنکه گرفتار اهل ضلال

بهرشان باشد مضر نا شودند

موجب بعد است از درگاه رب

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| این شبهه بیت از مولوی معنوی | زان شبهه آرد شد اندر شنوی |
| چهره ستمندان و بند جاهلان | چهره پادشاهان و پادشاهان |
| بال زراغان را بگورستان برد | بال بازان را سوی سلطان برد |
| بود انا الله بلب فرعون زور | بود انا الحق بلب منصور تور |
| هر زبان را می سوزد حرف دیگر | یعنی از فرزانة والا گهر |
| هر سخن گور امرادی در خورست | هر ولی را اعتقادی در خورست |

بهر حال عقل هر کس قبول نکند که آنچه بود و نبود و شد و نخواهد
 و سوال و جواب اعتراض و تسلیم و اسلام و غمخیز
 و ثواب و عتاب سعید و شقی و راحت و رنج دنیا و دین
 و دیگر هر چه بنیال در آید یا نه در آید جمله از و هست از حکم
 او شکیست موافق علم او هست در دنیا و دین هر آنچه از او است

و غیره میگذرد و خواهد گذشت و گذران خواهد ماند با آنکه خبرش
 هیچ نیست همه در علم او هست مگر از همه منزله و اگر کسی را
 معاذ الله خلاف این عقیده باشد ظاهر است که تعریف خداوند
 تعالی در علم و غیره چنانکه شایان خدا نیست برگز صا د
 نمی آید پس هرگاه وجود غیر و ملک غیر نیست در ثواب
 و عقاب مع تمام تجویز و اعتراض نباشد و هر کس که تجویز
 است و رفع نشود یا تجویز و اعتراض نیست و تسکین است جمله
 موافق علم و وحی است و مست تعالی شانه همچنان برای
 هر کس هر آنچه تقدیر رفت مطابق آن خواهد شد اگر خواهند
 که از روی مثال ظاهری ظاهر او با طبا مجبور بیند چنین
 دست کسی مبتلای ریشه را و اگر بظاهر اختیار رود در باطن

عالمی که
 در عالم
 است

مجبورم کردن می خواهم بر بین جنبیدن دست کسی را
 که بتلاشی این عارضه نیست چنانچه میفرماید حضرت مولانا روم
 علیه الرحمة اشعار یک مثال میل پی فرقی بسیار به تابدانی
 جبر را از اختیار به دست کان لرزان بود از ارتعاش به
 و آنکه دستی را تو لرزانی ز جاش به هر دو جنبش آفریده حق شناس
 لیک نتوان کرد این با آن قیاس به از اینجا فهم کنند که حکام
 شرعی نسبت دزد و غیره از روی مباشرت فعل باعتبار
 ظاهریست و جمله احکام داور می روز داور می موافق
 تقهیر از نیست و آن جمله عین عدل فضول است ابیات

گویند اندر شرح جبر و اختیار

ستیدگی و دراز نامدار

خستیار ما و ما را آفرید

کمان کرم فرما خداوند مجید

حاکم این ابیات
 حضرت شیخ
 علیه السلام
 در این ابیات
 در این ابیات

هم تقدّر ساخت آن غریب

آفریدہ میں نے آن داناندا

آفرید او در ورخ و اہل سفت

آتش اور دوزخ اور داعی

احتمال سوز را هم سبب

ناله و زاری که در دوزخ کنند

که خن را نبود و جودی باودا

بندہ مگر چون خادم و چاکر مجبوری

فعلہامی بدازان عبداسی فتمی

پس خنیں مالک مر اور اپر عتاب

ظلم می بود آن ولی رب المجید

هر چه از سر فاعل آید در عمل

چشمہ راہ علمای شہنا

ہم بہشت و اہل آن را بسبب

اور آتش حرقت سفر آفرید

آفرید او اندر انواع بشر

جماعه پیدا شد از وی چون چند

و بود و هم او باشد و

چون مجازی مالک آن اورید

سیکینان بوی آوردی بجا

ہر پیر و رات عمل کر دے غائب

دورخی را بهر دورخ آفرید

[illegible]

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| افانند در دوزخش گرسینه ریش | عدل باشد وضع شی بر جانحش |
| کافران ماصیان در حسیم | چون بسوزد گوید آن رب العظیم |
| کان همین کردم اینهم من کنم | این بدانید و بسوزید ازالم |
| از شما چنینگر اگر هم اوتان | بود و من کردم تصف اندران |
| نام آنرا ظلم گوئید و جفا | و حقی دارید ای اهل خطا |
| دعوی آنرا که سید از من است | مسترد کرد انم آن حق بی سخن |
| چه نه این است نه آنج بال خوش | من تصف می نمایم کم و بیش |
| عین عدل است این نه ظلمست جفا | کاؤل و آخر منم فرمان مرا |

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ الْعَفْوَ وَالْعَافِيَةَ فِي الدِّينِ
وَالدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اللَّهُمَّ اشْفِ بَشَرَكِ أَجْمَعِينَ
سوال و مسلم برای اکل حلال تاکید بسیار است

که بغیر اکل حلال امری درست نمی توان شد مضم
 نمی آید یعنی ارتکاب فعال مذموم که بذریعہ آن
 زرب دست آید امر دیگرست مگر زریکه بدست آمد
 از آن اگر غذای بدن شود مضرت معنی صلیت
 جواب تاکید برای اکل حلال بی وجه نیست نفع اکل حلال
 بی آنکه کسی تجربه کند چگونه معلوم خواهد شد و اگر گویند که مضرت
 اکل حرام کجا معلوم می شود میگوئیم که اثر این مضرت
 بر جواریح ظاہری نمی رسد که بینی کج شود و کمرس بپیند
 لیکن خود آنکس میتواند فهمید حضرت سهل تستری علیہ الرحمۃ
 میفرماید که هر که حرام خورد و هفت اندام وی در معصیت
 افتد ناچار اگر خواهد و اگر نه و مضرت باطنی از روی حالات قلبی او

که وجدانیت اگر تا متر گنج نشد است معلوم می توان شد
چنانکه کسی از غیبت و دروغ گفتن پرهیز کند اگر احیاناً مرتکب
شود خودش را مضرت و افسردگی فی الفور معلوم خواهد شد
و آیه به معنی از روی تحقیر نیست یعنی آنچه گویند و پشت نهند اثر آن
بدل می رسد و از آن خبر نباشد که چه قسم اثر پیدا کرد و درین زمانه
اکل حلال با نهار اموال نصیب بزرگان درین مشکل بیخفت تر
مشکل است مگر از روی فتوای ظاهری از آنچه حکم حلال باشد
نخوردن را جویان باشد اگر بشیر نیاید طعام به تحسیر خوردند بشیر
و حتی اموال از حرام محض تر باشد که در خبر است می فرماید خدای
تعالی که سانیکه از حرام پرهیز نکنند شوم دارم که
با ایشان حساب کنم و تو آن این رساله را از عرصه دراز

۵
 بیا که در نظر افراشته
 فدا کارم شود از اینجاست
 که نیتش در میان
 که قصدش در میان
 صدق مقال در میان
 چه بجا چه در میان
 که نیتش در میان
 مافوق و تقلیل و میان
 اسباب و ذرات در میان
 باشد در بدست گیر
 زیرا که اگر اینچنین
 بر او حق کند و در میان
 بر او اجابت
 بیا که در نظر افراشته
 و از نظر افراشته
 مانند پس بر او اجابت
 این بر او اجابت
 بیا که در نظر افراشته
 از این پس آن فواید
 از روی آن فواید
 بر او اجابت
 و از نظر افراشته
 و از نظر افراشته
 و از نظر افراشته
 و از نظر افراشته

درین خصوص فی الجمله خیال اکل حلال ماند با این همه
 اگر چه هنوز چهل روز هم علی الاطلاق اکل حلال که بجمیع الوجوه
 حسب فتوای ظاهری دُست حلال باشد میسر نیامد زیرا که محال
 تاثر و غیره نامشروع با محسوسات را استغنی عن غلط است این
 بلحاظ فرق مراتب در هر امر است در هر زمانه بهر قسم که
 زبردست آید بوجه خور و نوش از آن در حالات خود تمیز کنندگان
 مانند ارباب فرق مراتب به نسبت هر یک از تمیز کرد که بر دیگران
 ثابت و تفصیل آن نمی توانم بخت بهر حال غالباً عقل
 هر کس قبول کند که در حرام و حلال بفرق مراتب اثر است
 مثل آن اثر که در اشیاست محتمل نیست مگر چون بکار بر بند
 آن اثر ظاهر گردد و هر شے را اثر دیگر است اثر اکل حلال

درین خصوص فی الجمله خیال اکل حلال ماند با این همه
 اگر چه هنوز چهل روز هم علی الاطلاق اکل حلال که بجمیع الوجوه
 حسب فتوای ظاهری دُست حلال باشد میسر نیامد زیرا که محال
 تاثر و غیره نامشروع با محسوسات را استغنی عن غلط است این
 بلحاظ فرق مراتب در هر امر است در هر زمانه بهر قسم که
 زبردست آید بوجه خور و نوش از آن در حالات خود تمیز کنندگان
 مانند ارباب فرق مراتب به نسبت هر یک از تمیز کرد که بر دیگران
 ثابت و تفصیل آن نمی توانم بخت بهر حال غالباً عقل
 هر کس قبول کند که در حرام و حلال بفرق مراتب اثر است
 مثل آن اثر که در اشیاست محتمل نیست مگر چون بکار بر بند
 آن اثر ظاهر گردد و هر شے را اثر دیگر است اثر اکل حلال

که بران اطلاق لفظ حلال باشد آنست که دنیا بر دلش سرور
 و چشم دلش را بینا کند همچنان اشراکلی حرام که مطلق حرام
 باشد که در معنی اول و ابتداء امور دنیا که شب و روز جز فکر دنیا
 نبود و هیچ نشود و در بنیام زیاده ازین نمی نویسد که
 لَمْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ در کتب تصنیف حضرات
 اولیای کرام علیهم الرحمة درباره اکل حلال و حرام
 تبصریحیکه مسطور است سخت مقام احتیاط و عبرت است
 خدای کریم ما و شما را مامور اکل حلال چنانکه باید نصیب فرماید
 که کلید گنج است پس حرام خواری اصرار
 نباید و در پی تاویل نیاند چه تا وقتیکه گناه گناه می نماید
 آنست که ازین تو به نصیب شود و بیهوده و کسر

سوال یازدهم اسم بسیاری احکام شرعی
 این قسم است که هرگز عقل باور نمیکند و در قیاس
 نمی آید و تفصیل هر یک دشوار است پس جوابی
 شافی که عقل قبول سازد تفصیلاً گویند و از هر در
 سخن بطوری رانند که بالکل شبهات بر اقوال
 و اصول بیانیته شمارف رفع شود و خاطر تسکین انجامد
 جواب بنیاد شبهات ظاهر عقل است در واقع از عقل
 نیست اعنی عقل دیگر و پندار عقل دیگر چه تعریف عقل بالا گذشت
 از آن پیداست که عقل چیز نیست که دور بین و محترز از مملکه
 باشد چه حال عقل هر کس متفاوت و عقل را مدام ج است و
 بهایم را هم فهم است و در اینان نیز تفاوت در فهم بدیهه

را سبب معرفت محبت است و بس و حضرات اولیا
 کرام علیهم الرحمة بحشم یقین همین مقام محبت را نوشته اند
 یعنی اجبت مقام محمدیست صلی الله علیه و آله و سلم
 و زیاده ازین هر چه رقم فرموده اند در نیمت ام نوشتن را
 خصیت نیست الحمد لله که ما را بران ایمان بخشیده اند
 اللهم زدنی ایماناً و اگر کسی شبهه و خدشه با حق خود را
 بر نموده چند از حضرت جدیب خدا صلی الله علیه
 و آله و حبه و سلم بوجه عقل داند بخوبی ظاهر که ابتدا
 این قبح عقل و قیاس از شیطان است که وقت حکم جسد
 خودش را از نار و نار از این بهتر دهنده پس ندانند که
 خلاف عقل و قیاس و قریه عمل آزند و ندانست که بر حکم خداوند

این و آن جز ضلالت و کفر معنی ندارد و هرگاه معلوم است

کہ بروجود واجب الوجود بل برسالتِ جمیع حضراتِ رُسل

عليهم الصلوة والسلام شيطان را يقين بوده است پس

نهایت مقام عبرت و تنبیه است که صرف این قسم دانست

نسبت خدا و رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کار آمد نیست

چہ معنی دانست و یقین و اقرار و تصدیق آنست کہ بر احکام دین

چون و چرا گردند و آنچه خلاف حکم سرزند آنرا عصیان دانند

وگوید رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا ۖ إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

از عقل دانسته کلام پندار عقل بر سر نهاده الغرض معلوم

المکوث که عقل و دانش از ابتدا مغرور است همین خلایق

کہ مثل خودش بہرے را خراب سازد کسی را بہ پیرایہ عقل

اگر ایامی که غمور را
 فریاد می نمودی تا
 که با جوش مردان
 حال را بیان کنی
 که از تقلب و خدای
 و علم و دانش خود را
 غالب بینی ای
 قطره زین غم را
 پیچیده و صاف
 و چون در اسرار
 و جانها

در انواع وادی های حیرت و عجب و خدشه و شبهه انداز
و با کسی میگوید که اوقات از عبادت غنی است و کسی را غرض
از آفرینش می فهماند که اوقات را یکی داند و بس و میگوید که
سوافق عقل که از روی عقل حمله امور نفیست میرسد کارکنان
و باز ابدان و عابدان و غیره طریق و سواس دیگر و با فاسقان
طرز گفتگو دیگر دارد و کسے را می نماید که این انصاف نیست
و بر کسے ظاهر می سازد که این از رحم مرحله باشد و الغرض طرز
اغوا را انتهائیت تا آنکه اگر کسے سر بدینا فرو نیارد
در امور عجب گیرد مگر دست رس نیست بر مردان خدا
ما و شما که باشیم که برای اغوا تردوش باشد از فرموده
حضرات اولیای کریم علیهم الرحمته دریافته باشند

سبط
 همی ایسا باشند
 اولیا ایچو غوث باشند
 وقت ایک ایسا باشند
 مادریشان بسند
 این در سند ایشان
 هستند در میان
 هر دو لون زبور و دراز
 یک خند زین شش
 هر دو لون آه و غر و در
 بن کیمین و در
 هر دوی خند و یک
 آن کی خالی و آن چار
 این خور و دیو و
 آن خور و دیو و
 این خور و دیو و
 وان خور و دیو و
 صد هزار چهل شادان
 فرق شان فکد سالدانی

که چون شیطان براه شریر کسی غالب نیاید به پیرانیه
 غیر سر بر آرد سبحان الله کلام الملوک ملوک الکلام در تصریح
 این دفتر باشد و ختم نشود و خود ممکن نیست که کیفیات
 وجدانی و آنکه بر هر یک و سوا س که نظایر خیر و در باطن
 شتر باشد و از مدغمی بران همیشه مشرف بوده از ان مرحله
 بر می آید بتخریر در آید حالا غور کنند که هر گاه در امور حیرت انگیز
 و نفس را کار باست بخوبی نظایر که شبهات و اعتراض
 بر احکام شرعی هیچ کن بنیاد اسلام است نعوذ بالله منها
 عقل سلیم می کند که عقل را انواع و انواع تفاوت
 مراتب درجات است و اگر تقسیم کنند بدو قسم منقسم گردد
 عقل سلیم و غیر سلیم عقل سلیم آنست که براه سلامت می بر

و سلامت را انواع است کسی سلامت دنیا و دین بهم
 جوید و کسی صرف حسن عاقبت خواهد و کسی را که جذبه من
 فضل الله تعالى نواز و عقل کجا و او کجا از هر دو دست
 بردارد یعنی جز خدا هیچ نخواهد و دین قسم نیز انواع
 قسم است و عقل غیر سلیم آنست که بهلکه می اندازد
 بلا کی دین باشد یا خسران دنیا و الآخرة و دین امور هم
 انواع شناختست مقام غور است که دزدان در شب تاریک
 اکثر بقصد دزدی بر آیند و در روز دلیری نکنند پس آنکه
 در روز قصد نمی سازد البته ظاهراً مقتضای عقل است مگر
 در واقع عقل سلیم نیست که بنیاد نداشته است مال آن خوب
 نیست بهر وجهان باشد یا دران جهان و همچنین بسیاری

امور غیر مشروع که اگر تصریح کنیم و فتر شود ظاهراً از عقل
 معلوم خواهد شد چه نظر صرف بر ظاهر باب ولذت
 و نفع ظاهری عموماً همین عقل غیر سلیم راست که از انجام
 کار آخرت غافل و پایان کار عقل سلیم می بیند که اصل پلای
 بالکی اثر است از اینجا است عموماً و آخرین مبارک است
 و در قریب عقل داخل است که تمیز کند و شر ازین زور
 ضرورت است که امور خیر و شر را دانند و نه هر کس به پیروی هوا
 خودش شر را خیر داند و خیر را شر کند و در تعریف عقل نوشته اند
 که هر آنچه در دین یا خیر است یا شر است و هر آنچه شر است شر است
 پس بنگاه خلاف آن خدشه شود فی الفور خیال سازد که این
 از کجاست و بر احکام شرعی عرضه دهد اگر صراحت خلاف شرعیت

در دل جاننده که شیطان بیکار نیست و این اعلی است
 همین است حکم و سیالیت نهایت غیب و اصل عالم برین پایه
 بنده و ندامتی نیست مگر بطریق فیض و توفیق حضرت حبیب خدا
 صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم بطرز مسبین و ما و شما هرگز
 حال و سیرت وین علیهم الرحمته بر حال خود با خیال نکنیم
 ع کار پاکان را قیاس از خود بگیریم. این حضرات را جرم
 دیگر است غلام دیگر شعر با ختن جان در قمار عشق با شمع طاعت
 طاعت اینجا دیگر و جرم و گناهی دیگر است. حضرت
 سلطان العارفین حضرت خواجہ بابزید بسطامی قدس سره
 العزیز را هرگاه خیال بهشت می آمد خود را جنب دهنده
 غسل می فرمود و بزرگی روزی درخواست بهشت ساخت

از آن بعد برین درخواست گریست و بعضی از حضرات صحابه
 رضی الله عنهم حضور حبیب خدا صلی الله علیه و آله وسلم از خد
 خود عرض داشتند که بپوش آن اگر کوه بر سر آسانست
 فرمود حضرت حبیب خدا صلی الله علیه و آله وسلم که این عین
 ایمانست فقط ازین مقام علوم مرتبه آن صحابه پیدا است که
 مثل حضرات اولیای کرام که بطور شمه بالا گذشت گریستن
 و غسل کجا رسیدن کوه بر سر آسان بود پس درین ماند اکثر
 کسان را این قسم اعتراض و شبهات که از دانه اسلام
 بیرون افکند اگر برخدش و خیال حضرات دین علیهم الرحمة
 نظر باشد جز ضلالت بر ضلالت نیست و بمنحله تعیف عقل
 گفته اند که الغافل یجترع و بمعنی را عقل سلیم باور میکنند

که البته جمله خیال که بدالذمت خودش موافق عقل باشد
صحیح نخواهد شد ورنه میان حکما که عاقل بوده اند در امور استدلالت
اختلاف است اختلاف راه نمی یافت و گوهر یکی را برگرفته
خودش من لآل ساطعه و برهان قاطع باشد بخوبی ظاهر که
یکی از ان در واقع درست نیست مگر اطلاق لفظ عاقل
بر هر دو بخوبی می شود و بخور کنند که خداوند تعالی را بلفظ عاقل
نمی ستایند بلکه در شان حضرات انبیا علیهم السلام
و السلام لفظ عاقل ذور ایشان می نماید تا اینکه در وصف
حضرات اولیای کرام علیهم السلام که سبب مراتب متفاوت
متصف به صفات حضرت حق می شوند لفظ عاقل خوش
نمی آید یا آنکه عقل کامل همین حضرات را بوده است البته صفا

بفهم می آید که مقتضای عقل چپ و راست بنظر فائده نبیند
 و اسباب ظاهری نگریستن و حفاظت باعتبارات ظاهر
 از مملکت جستن است و احکام شرعی مملو از عقل و منافع
 داین و اسرار معنوی جاذب الی الله تعالی است پس
 عقل ماوشا اگر بدان کار نکند تسلیم و سکوت مقتضای عقل
 است و عشق چیز دیگر است که هیچ نمی نگرد و بیرون از فهم عقل است
 گو افلاطون و ارسطو باشند هر چه گویم عشق زان برتر بود
 عشق امیرالمؤمنین حیدر بود و الغرض جمله حضرات انبیا
 علیهم الصلوة و السلام و حضرات ائمه علیهم السلام و جمله
 حضرات دین رضی الله تعالی عنهم و قدس اسرارهم و علیهم السلام
 بفرق مراتب مستغرق عشق و محبت بوده اند صرف حکم

خداوند تعالی در اوقات تبلیغ احکام و غیره از مرتب و با
نزول فرموده بهدایت خلق و ارشادات باقتضای
تکلم و الناس علی قدر عقولهم فرموده اند و در جمیع احکام
و ارشاد اسرار و مصالح تعبیه است ایات هر چه او
گفت راز مطلق دان و هر چه او کرد کرده حق دان
خاک او باش بادشاهی کن و آن او باش هر چه خواهی
هر که او نیست خاک بردار او و هر که فرشته است خاک
بر سر او و صلی الله علیه و آله و صحبه و سلم این بیت
که در لغت حضرت حبیب خدا صلی الله علیه و آله و سلم
در تصنیف حضرت مخدوم الملک قدس سره و اخیرین
مکتوب است ندانم که از لفظ بادشاهی کن و هر چه خواهی کن

شما هست خود را داخل حلقه حکم کردن جز نپذیرد باشد
 و هیچ غور نکردند که بعضی از آنان بوجه عدم قبول رسالت
 از چه قسم فیض محبت که با خدا باشد محسوس ماندند چنانچه
 قبول رسالت از ان دریای عشق و محبت که بران افلاک
 عشق و محبت باشد قطره غمی رسد و البته انکار زبهر
 خداوند تعالی عین انکار از خداست سبحان الله چه قدرت
 قادر مطلق است که با وجود چندین عقل و دهنش مبتلای این
 پندار شد که پیغمبر برای حتمقا اندک گرفتار افلاطون الهامی بعلم
 سن بیک پندار نادانست کنم و زیاده ازین چه نادانی
 باشد که حضرت حق پیغمبر را بلا هیچ تخصیص عاقل و غیر عاقل
 برای تبلیغ احکام که در تعمیم آن جذب الی الله تعالی

و اینست که بعضی از ایشان بجهت عدم قبول رسالت از چه قسم فیض محبت که با خدا باشد محسوس ماندند چنانچه قبول رسالت از ان دریای عشق و محبت که بران افلاک عشق و محبت باشد قطره غمی رسد و البته انکار زبهر خداوند تعالی عین انکار از خداست سبحان الله چه قدرت قادر مطلق است که با وجود چندین عقل و دهنش مبتلای این پندار شد که پیغمبر برای حتمقا اندک گرفتار افلاطون الهامی بعلم سن بیک پندار نادانست کنم و زیاده ازین چه نادانی باشد که حضرت حق پیغمبر را بلا هیچ تخصیص عاقل و غیر عاقل برای تبلیغ احکام که در تعمیم آن جذب الی الله تعالی

اینست که بعضی از ایشان بجهت عدم قبول رسالت از چه قسم فیض محبت که با خدا باشد محسوس ماندند چنانچه قبول رسالت از ان دریای عشق و محبت که بران افلاک عشق و محبت باشد قطره غمی رسد و البته انکار زبهر خداوند تعالی عین انکار از خداست سبحان الله چه قدرت قادر مطلق است که با وجود چندین عقل و دهنش مبتلای این پندار شد که پیغمبر برای حتمقا اندک گرفتار افلاطون الهامی بعلم سن بیک پندار نادانست کنم و زیاده ازین چه نادانی باشد که حضرت حق پیغمبر را بلا هیچ تخصیص عاقل و غیر عاقل برای تبلیغ احکام که در تعمیم آن جذب الی الله تعالی

از علم و عقل و دانش و کسب مجاهده و تزکیه باطنی که چو گیاه
هم باشد حاصل نمی شود ایمان که ثمره آن محبت و عشق است
دیگر و بذریعۀ اقرار رسالت در دین و دنیا شریک دیگر است
الحمد لله رب العالمین ع مسلمان هستم ایمانم محمد
صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم و آنکه خودش را محمود الصفات
می داند دانستن دیگر است و متصف بصفات محمود بودن
دیگر است که تصریح را واجب نیست البته صریح عقل قبول
می کند که هرگاه پابندی دین نیست جمله غات دیانت
و حلم و راست با نی و غیر هر چه نسبت خودش یقین میکند
بر وقت منفع کثیر و غیره آن جمله صفات متوهمه بالا می لاق
خواهد رفت که منمونه و بعد از آخرت نفس مصلحت

با دیگر مراتب می داند صاف است که از آخرت منکر برای
 خوش زیستن است جواب آن مُشکل مگر میگویم آنچه فرمودید
 حضرت مشکل شاعلی مرتضیٰ علیه السلام منکر را
 که اگر چنین است که تو میگوئی همه رستم و گر نه مانده رستم
 و تو - رماندی فقط این ارشاد هدایت بنیاد با منکر موافق
 فحش بود که به پیرایه عقل انکار و پشت تا از روی عقل
 دریابد فقط و آنکه می فهمد که او رحیم است در آخرت مکافات
 معنی ندارد می گویم که نه این است که خدا می تعالی در آخرت
 رحیم است در دنیا رحیم نیست بل اینکه رحیم و کریم مطلق
 در دنیا و دین است و دنیا نمونه آخرت است پس به بین
 حال مردمان دنیا را که چگونه یکی در رنج و دیگری راحت

و با انواع حالات نامتناهی مبتلاست که تفصیل فرق مراتب
 و درج و سرور و لذات مرتبه و غیره سخت دشوار از اندک
 غور معلوم می توان شد چنانچه در هر دیه و قصبه و شهر و ملک
 اگر خیال کنند کسان مقرون دولت و سرور در حساب
 چه قدر کم اند که حساب آنان می توان شد و خلاف آن
 کسان بی شمار در انواع حالات ضیق و تردد و مبتلا که نیست
 آن دشوار و حساب آن غیر ممکن الغرض در اینجا و در اینجا
 فرمود و خواهد فرمود و جمله از فصل و عدل است و اگر معنی
 رحیم و کریم آنست که بی آنکه بجاری بد روی پس حراست
 و تجارت طلب زرق چرا می کنی صبر کن و بجاری باش
 که خدای تعالی کریم است و قادر است که بی تخم ریزی نبات

رویند چون بدین کرم ایمان ندای با آنکه میگوید و ما من
 ذابته فی الارض الا سئل الله رزقها و آنگاه در آخرت
 این اعتقاد کنی با آنکه گماید و آن لیس للانسان الا ما عی
 این از نهایت گمراهی باشد چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم
 فرمود الا تخمق من اتبع نفسه هو لها و تمشی علی المغفرة
 و چنانکه کسی طمع فرزند دارند بی آنکه کج کند یا بکج کند صحبت نکند
 یا صحبت کند و تخم نهد بلکه باشد با آنکه خدا می تعالی که رحیم و بزرگوار
 فرزند بی تخم قادر است و آنکه صحبت کند و تخم نهد و بزرگوار
 بنشیند تا بود که خدا تعالی آفات باز دارد تا فرزند پدید
 آید عاقل است همچنین هر که ایمان نیارد یا ایمان آورده بود
 و عمل صالح نکند و امید نجات دارد بلکه است و آنکه این مرد

هر که تخم نهد بی آنکه کج کند یا بکج کند
 یا صحبت کند و تخم نهد بلکه باشد با آنکه خدا می تعالی که رحیم و بزرگوار
 فرزند بی تخم قادر است و آنکه صحبت کند و تخم نهد و بزرگوار
 بنشیند تا بود که خدا تعالی آفات باز دارد تا فرزند پدید
 آید عاقل است همچنین هر که ایمان نیارد یا ایمان آورده بود
 و عمل صالح نکند و امید نجات دارد بلکه است و آنکه این مرد

بکند و امید میدارد بفضل خدای تعالی که صواعق بارود دارد
 و در وقت مرگ تا ایمان بسیار است هر دین عاقل است
 و آن دیگر غرور و آنکه خودش را خدا شناس بی شائبه
 می داند محض پندار است و این پندار بیرون آمدن را اگر
 فضل و شینیت خدای کریم مثال است درین ماه علاج
 خبر ازین بهتر نیست که کتب حضرات اولیای کرام علیهم السلام
 چشم یقین بیند که خدا شناسی چه بیست حالت بزرگان
 دین درین خدا شناسی چه بود اما معلوم سازد که ما و شما
 خدا را تو حید را و تقوی را و وقوف را و دعوت شریعت احکام
 شرقی را چه میدانم و این حضرات چه میدانستند و یافت
 و حالت دیگر است که در کتب مسطور نمیتوان شد و علوم

و در وقت مرگ تا ایمان بسیار است هر دین عاقل است
 و آن دیگر غرور و آنکه خودش را خدا شناس بی شائبه
 می داند محض پندار است و این پندار بیرون آمدن را اگر
 فضل و شینیت خدای کریم مثال است درین ماه علاج
 خبر ازین بهتر نیست که کتب حضرات اولیای کرام علیهم السلام
 چشم یقین بیند که خدا شناسی چه بیست حالت بزرگان
 دین درین خدا شناسی چه بود اما معلوم سازد که ما و شما
 خدا را تو حید را و تقوی را و وقوف را و دعوت شریعت احکام
 شرقی را چه میدانم و این حضرات چه میدانستند و یافت
 و حالت دیگر است که در کتب مسطور نمیتوان شد و علوم

خواهد شد که خود در عرفان فرق میان حضرت اولیای
 کرام علیهم الرحمة علاوه از آن است که تفصیل آن غیر ممکن
 مگر درین مقام از حکایتی مستند و معتد اگر زمین سلیم است
 در یابد و آن اینکه حضرت ابو تراب نخشبی رضی الله عنه
 مرید بود عظیم متفرق اندر کار خود یکبار ابو تراب
 نخشبی ویرا گفت که اگر بایزید را ببینی روا بود گفت من
 مشغولم از بایزید چند بار گفت مرید گفت من بایزید را می بینم
 او را چه کنم ابو تراب گفت یک راه بایزید را ببینی ترا بهتر بود
 از آنکه هفتاد بار خدای بایزید را مرید را عجب آمد گفت
 چگونه گفت ای بیچاره تو خدای را تعالی و تقدس بر مقدار
 وجه صند نه بینی و بایزید را نزد خدای تعالی بینی بر مقدار او

مریدم کرد گفت برویم فقط میفرماید حضرت ابو تراب حبشی
 که چون نزدیک او شدیم او در پیشه می نشست بر بالای
 شایم تا بیرون آمد پوستین کمنه در پوشیده مرید و
 نگرست و نعره زد و جان بداد گفتم یا بایزید بیک نظر
 شتی گفت نه ولیک مرید صادق بود و در و سهری بود
 که آشکارا می شد بقدر او چون ما را بدید یکبار آشکار شد
 و او ضعیف بود قوت نداشت هلاک شد فقط و حضرت
 ابراهیم او هم رحمت الله علیه گفت بار خدا یادانی که
 بهشت نزد من پریشه نیرزد در جنب محبت و دوستی
 و آنس که مرا بگذر خود داده فقط غرض ازین حکایت حضرت
 یازید و حضرت ابو تراب حبشی را میفرماید که او هم مرید

اسرار هم و دیگر بسیاری این قسم حکایات حضرت اولیا
 کرام علیهم الرحمة که تفصیل موجب طوالت دستم این است
 که برای ما دشما همین خدای شناسی است که بر احکام شرعی
 اعتراض و اعتراض از دین غایتی و درین دین اسلام دخل
 باشیم بینه و فضله و ساعدت زمانه را از عقل خود دانستن
 جز نفاق است چه باشد و مریخ انکار از انعام حق و نافی شنا
 و پندار حق شناسی است و نایش و آرام اینجارا خوب
 انداخته و لطف او تعالی دانستن دلیل مریخ است برسیا
 قلمش که بوجه لاندی می نماندش شدنی بیند که کسی را فرزند
 عزیز بود و غلامی ذلیل فرزند را به روز در بند و بیستان
 و چوب مسلم دارد و غلام را فرزند گشته باشد تا چنانکه

۹
 درین مقام العجیب
 فرزند و غلام و بیستان
 نیست و لطف او تعالی
 چنانکه از دست و پند
 است و نایش و آرام
 اینجارا خوب

نخواهد میزد که باد بار او پاک نمی دارد و اگر این غلام پند
 که این از دوستی می میکند و او را از فرزند دوست میداند
 آن حماقت است و سنت حسد اسی تعالی نیست که اولیا
 خویش را اندر دنیا از دنیا دریغ دارد و بر دشمنان خویش
 ریزد و آنکه از اکثر حضرات اولیای کرام علیهم السلام را
 حشمت و قسطنطین از دنیا بسیار بود یقین دانند که آنحضرت
 مطلق التفات بآنها نبود و نیست که از تحته مازل غالب
 و ماطغی شوق داشتند و می دارند و در مخصوص نیز حکایات
 وارد است اگر نوشته شد و بطول انجامد باقی از ما و شما
 اگر با وجود مساعدت مانده بر دین خود قائم بوده احکام خدا
 و رسول خدا صلی الله علیه و آله را است دانسته

از خدشه نیست و همچنان آنانکه تقید کلام دین دارند ظاهر است
 که در هر دین تکلیف این کن و آن مکن و عاقبت و جزای
 عاقبت ضرورت است ازین رو اسکان دارد که روی تفحص
 و تحقیق دین حقیقی که ثمره آن در واقع محبت با خداوند تعالی
 باشد آرد باین وجه شیطان را ازینسان هم اطمینان کافی
 نیست پس اطمینان کافی شیطان را در همین پست دار
 موجر و لاندی است پس نفس هر سر آرام می خواهد و بدین
 آرام را از یاده ازین چه باشد که فهم کند که در عاقبت هم آسایش
 که از محبت آفریده است رنج نخواهد داد و غرض آفرینش که مقصود
 خدا شناسی است نیکو حاصل شد که او تعالی واحد است و
 از عبادت غنی است حالا غور کنند که ظاهر سبب بوجه شعی

همچو شخص را ازین اندیشه بی برآمدن مشکل است که به نسبت
 داین از تخنیات چند طینت حالانکه اگر ازینان صف
 همین متدرج پدید شود که خالق را واحد دانستن چنان
 دارد ایا این واحد از اعداد است که بعد از آن دومی شود
 بخوبی ظاهر که عدد محاط می باشد و این شایان الوهیت است
 غالباً فهم کردن نتوانند و اگر فهم کنند از جواب عاجز مانند یا جواب
 پرکننده دهند و خود ندانند که موجد کسیت و تعریف موجد است
 و توحید عملی گرانامند و در یاسی احدیت و وحدانیت فردا است
 و زوجیت چه معنی دارد و اگر هزار بار در کتب ما اهل اسلام
 تمنعی با مکتوب بنیند ذره هم فهم نسازند و اگر فی الجمله فهم کنند
 تسخیر شوند و اگر گویند که اکثر کسان باعث نایابی رزق

از گرسنگی بپلاک شده اند پس چیه است آنی که گرسنگی
 و ماسن... بته فی الارض الا على الله عز وجل جواب
 نیست که منی آیه کریمه فاذا اجتمع اهلنا لم لا یستأخرون
 ساعته ولا یستأخرون در زمین داشته بچشم این
 دیده باشد که بسیاری مرض اهل دول و غیره چند روز
 قبل از آنکه از جهان روند با وجود موجود ماندن جمله اشیا
 خوردنی بیکه آنهم خوردن نتوانستند پس معلوم شد که رزق
 مستدر تا وقتی که بود و غیر ممکن است که نمی رسید گرسنگانی
 بستم میرسد و آنرا ان گوهره ملک در قبضه اقتدارش
 باشد و زنده باشند و ممکن است که دانه از خلق فرورود
 همچنان که آنیکه از گرسنگی رفتند رزق معلوم تا وقت

معلوم اور رسید چنانکه اغنیا و بادشاه و غیره را رسید
 و بعد وقت معلوم هر دو را نصیب نیست گو چند روز در جتا
 باشند فقط نیست جواب مجمل و اگر تفصیل آن خواهند
 طول است خلاصه اینکه رزق را انواع است کسی را بیش
 و کسی را کم و کسی را بی حساب با اینهمه می بینند که از آنچه
 قوام بدن می شود همانقدر رزق خاص آن او است
 و کسی را مقدور نیست که زیاده از آن خوردن تواند گویا
 مقدور باشد و آن رزق هم بجای های معین و اوقات
 معین مقدر است که شش آب و دانه شنیده باشند
 و گوشت در خانه باشد یا در سفر و همه چیز موجود باشد مگر بوی بسیار
 با وجود اراده غذا اتفاق خوردن نیگیرد و آنچه برای خورند

اکثر بدگیران سیر و ناخوابه بلا و هم و گمان
و بلا است باب ظاهری در حالت یاس چیز بامی سازد نصیب
میفرماید وجه نیست که تا وقت معین و بهر وقت معین هر قدر که
مقسوم است بر خداست رزق که او تعالی شان را لایب
بلا طلب نصیبش میفرماید که بر نوعی حکایات وارد است آنکه
همه را بل حرفه سبب رزق خودش را همان حرفه و کسب را
میداند تقدیرش همین رفته است و خواهد بود که در
وید و هر چه این نصیباند که روزی ده و ده و ده و هر گاه که
توکل کند او را هم آنچه به قدر رزق خواهد رسید و هر کسی را
بهر کاری ساخته اند تا میل آن را در او انداختند و یقین
باید داشت که فهم ظاهر معنی آیات کلام الله نیز مشکل است

از غرضی که در این کتاب
لا اله الا الله است که این را در
قرآن مجید و سایر مواضع
و در بیان این را باطن
تا در این سخن حضرت محمد
صلی الله علیه و آله و سلم
و این است که در این کتاب
لا اله الا الله است که این را در
قرآن مجید و سایر مواضع
و در بیان این را باطن
تا در این سخن حضرت محمد
صلی الله علیه و آله و سلم

و این است که در این کتاب
لا اله الا الله است که این را در
قرآن مجید و سایر مواضع
و در بیان این را باطن
تا در این سخن حضرت محمد
صلی الله علیه و آله و سلم

ماه شما چه باشیم که اراده مهم مطلب معنوی سازیم
 معنی قرآن نقاب آنکه براندازد به که دارالملک ایمان
 مجز و بیند از غوغا به بر لفظ غوغا بخور کنند که معینها دارد
 یعنی تا آرزوی بهشت مع نظر بر کشف و کرامات اگر باشد
 و اهل غوغاست فقط و مضامین کتاب تاثیر انظار شنیده باشند
 و کتب را ازان یا از گفتار دیهات که در دیدن اینان نیز
 اشیاء است بخار نیست که در نظر و عمل اثر می ننهد و اندک سخن
 است که بعضی کسان را این آموزش کرامات حضرات
 بیان که هم معینم الحمت و خیال آمده است حیف و صد
 و است و زنده هم ندانستند و اگر چه زنده هم نشن
 معنی که هرگز با کرامات مشایخ است و راز ادب

و ابعید از نشان حضرت علیهم السلام است الزم فیصل برادر
 دفری شود و بی پایان رسد مگر حکایت حضرت ابراهیم
 قدس سره و العزیز از کتاب شنوی شریف بسبیل اختصار
 درین مقام نقل میکنم ابیات شنوی شریف هم زابیه
 او هم آمده است که کوز را ہی بر لب دریا نشست و دلق خود
 میدوخت آن سلطان جان و یک امیری آمد آنجا گان
 آن امیر از بندگان شیخ بود و شیخ را بشناخت مجده
 کرد زود و خیره شد در شیخ و اندر دلق او و دیگر
 گشته خلق و خلق او و کور با کرد آنچنان ملک شگرت
 برگزید این فقیر بس باریک حرف و ترک کرد او ملک هفت
 تعلیم را و مینه ندید و دلق سوزن چون گدا و شیخ واقف

حضرت مولانا
 قدس سره
 اولیا اطفال
 حاجی صاحب
 بیاد از پیش
 مکانان
 پیش خاتون
 پیش خاتون
 با سحران
 در شب واقف
 اولیا که
 پیش خاتون

بر اندیشه اش پشیمانی چون شیر است و دلهای بیشه اش
چون رجا و خوف در دلهای آنان به نیست مخفی بروی اهل
جهان به دل نگه دارید ای بی اصران به در حضور حضرت
صاحب دلائل به پیش اهل دل ادب بر باطن است به زانکه
دل شان بر سر ابر فاطن است به تو بکسی پیش کوران
بهر جا به با حضور آئی نشینی بانگاه به پیش بنایان کنی
ترک ادب به ناز شهوت را از ان گشای حطب به چون
نداری فطنت و نوردهی به بجه کوران به وی را میزن جلا به
شیخ سوزن زود در دریا قلند به خواست سوزن را با و از
باند به صد هزاران ماهی الهی به سوزن زو و لب هرانی
سهر آور و نداز در یای حق به که بگیر ای شیخ سوزن ماهی

[illegible]

گفت الهی سوزن خود خواستم : داده از فضل نشان را تمام
 ماهی دیگر برآمد ناگهان : سوزن او را گرفته در دمان پد روید
 کرد و بگفتش کای امیر : ملک ل به یا چنان ملک حقیر : این
 نشان ظاهریست این هیچ نیست : باطنی جوی و نبط است
 سوی شهر از باغ شاخی آورند : باغ و بستان با کجا آنجا برند
 خاصه باغی کاین فلک یک برگ اوست : بلکه آن مغربست
 و این عالم چو پوست : بر نمداری سوی آن باغ گام : بوی
 افروز جوی و کن دفع ز کام : تا که آن بو با ذب جانت شو
 تا که آن بو نور چشمانت شود : تا که آن بو سوی بستان کشت
 و انخاید مر ترا راه رشد : این حضرات را نظر بر کشف و
 کرامات هرگز نبود و ظهور خوارق عادات بنظر صابح و آسرا

و این عالم چو پوست
 بر نمداری سوی آن باغ گام
 بوی افروز جوی و کن دفع ز کام
 تا که آن بو با ذب جانت شو
 تا که آن بو نور چشمانت شود
 تا که آن بو سوی بستان کشت
 و انخاید مر ترا راه رشد
 این حضرات را نظر بر کشف و
 کرامات هرگز نبود و ظهور خوارق عادات بنظر صابح و آسرا

بحکم الهی بوده است و از فرموده این حضرات هست که درجا
 بت با بسیارند از انجمله کشف و کرامات هم هست فقط نیست
 اندکی از حال پیشوایان دین ماکه بوجه کمال اتباع ظاهری
 و باطنی مورد نخبه کیم الله شده بدرجه رسید اندکه از فهم و قل
 بیرون و در اندک فهم اقوال این حضرات لذتی هست که آنرا
 دل و مالک دل داند و حال کسانی که درین راه رفته اند چون
 باشد و الله دین اسلام ماحق هست اللهم زدنی ایمانا
 بتصدق حبیبک صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم مناجات
 اسی کریم و مغسم و آمرزگار + از سر احسان و لطف بی شمار +
 دولت و دیدار و گنج معرفت + روزیم فرما بمحض هویت +
 اگر کسی - اوساوس شیطان و امن گیر و که اهل هر مذہب

۱۳۹
مذہب خودش را حق می داند پس چگونه معلوم شود که دین

حق کیست میگویم که به بینید و بستانند اهل را که دران

ادیان متنوعه نوشتند از ان هر کدام دین را که مطبوع او

معلوم شود خود را بران قرار داد و از دین با اهل اسلام

مقابله کند و اصل حالتین از کتب حضرات اولیای کرام

علیہم الرحمۃ کہ اینان معنی قرآن مجید و حدیث شریف نیکو

دانسته اند بخوبی معلوم می شود و این مبعانه آن ضروری

بفضلہ تعالیٰ معلوم خواهد شد کہ حالا طریق وصول الی الله

تعالیٰ در سہمین دینِ مابہل اسلام است چہ عقلِ بخوبی قبول کنی

کہ دین حق یہاں نیست کہ در پیروی ظاہری و باطنی آن امین

حصول محبت با خداوند تعالی باشد و اگر گویند که هر یک از این

[illegible][illegible][illegible]

دعوی محبت با خداوند تعالی است میگویم که دعوی محبت دیگر
است و آنکه واقعی محبت باشد دیگر است چه محبت را نشانهاست
چنانکه کسی واقعی مست باشد و دیگری ناخورد و جرعه خود را مست
نماید الغرض هر تدر در محبت را سخ تر است در رضای محبوب
مست م سعی بیشتر و درین معنی هم انواع مملکه و پندار است
که اگر درین با اهل اسلام بطریق معین رود فرق در امان و فرجی
داند چنانچه اگر علم و فهم است کتب حضرات اولیای کرام علیهم
الرحمت را ببیند که چه قسم موشگافیها فرموده اند و این موشگافیها
در گدانی دین و ملت دیگر هرگز نخواهد یافت و هرگز فرق در هیچ
و امانس نخواهد بود و تفضیل این غیر ممکن مگر بطریق اجمال اینکه
در دین ما از حضرات دین علیم الرحمة با وجود حصول جمله صفات

[illegible]

طریق برآمدن از بنیت پرستی با نهاده اند و کسان دین دیگر
از روی علوم و دانش انتها اینست که مسئله وحدت وجود
را قبول کنند و معنی این شعر را **رقصان شوای قرینه**
چون **صل ص ل** کانی **ج** جوایمی هر چه هستی میدان که **صل آ** فی
فی **ا** جمله فهم سازند مگر بوجه عدم قبول رسالت که فیض خالص
بغیر اتباع نمی توان رسید در اسفل السافلین بودند و برین
قول که سبب هیلیلارام کا خوش باشند و مبتدای انواع
منایمی شوند و ندانند که گل گل است و نارخار اگر چه از یک اصل
است در دین با اهل اسلام از کتب حضرات دین **علیهم السلام**
از روی انصاف اگر تعصب را راه ندهند و معامی می توان ساخت
که ادراک مسئله وحدت وجود ابتدای کار است بعد از آنکه

خود را از این دنیا جدا
کلیش فواید بسیار
که در این دنیا
و از خود در این دنیا
دست از دنیا ببرد
که از دنیا ببرد
و از دنیا ببرد
و از دنیا ببرد

ازین دریای وحدت قطره چشید کار با پیش است که در
 جنب آن فهم معنی وحدت وجود چون دروازه باشد برای
 درآمدن در ملک عظیم که در آن انواع تجلیات و ترقیات
 را اگر عمر هزار یا سال باشد و در هر ساعت هزار در هزار گونه
 ترقی کند پایان پذیر نباشد همچنین می روز پایانش میرش
 در چنین دروسی زور دانش میرسد و حضرات دین با که راه
 رفته و دیده اند انواع مضامین باریک را بطور عجیب و غریب
 تحریر کشیده اند که خود آن تحریر شاهد عادل است که ممکن نیست
 که کسی نادیده و نافرسته بیان سازد اگرچه تفصیل بسبیل اختصار
 هم که ششم پس بطول انجامد لهذا آدم بر مطالبی که معنی مثال
 فریبی و امان اندکی از بسیار نیست که عدم التفات

وعدم محبت با فرزندان و لواحقان بوجه سنگدلی باشد آنرا
 از غلبه محبت با خداوند تعالی انکار و بسبب شقاوت مضطر
 و رنجور نشود داند که راه رضا و صبر همین است و اسراف را
 جود و بخل را انتظام داند و نیز دلی و حین را تحمل و حلم و غصه را
 شجاعت شمارد و با جمله تعلقات و ابتلائی دنیا فهد که قطع
 تعلق از دنیا و مافیها بطور حضرات اولیای کرام علیهم الرحمة
 است که این حضرات را بیم ترن و فرزند و مال و متاع بود
 و خاطرش فافل و مطمئن از آخرت باشد مگر آنچنان خاطر خود را
 از نفوس مطمئنه فهد و خوش خوش بسر کرده خیال کنند که
 اَلَا اِنَّ اَوْلِيَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ط
 و آنکه خاطرش را سپیدان جنت یا بیم بخیال عدم حصول آن

این آیه
 در حدیث
 آمده است

پندار خود نویسد پندار و عجب دیگر باشد مگر الحمد لله رب العالمین
 که بر احکام شرعی شبهات و خدشه نیست و هرگز بفضل تعالی
 گردانیت قسم خدشه و شبهه نمی کردم اعتراض و اعراض اصلا
 دیگر است و عصیان و توبه و استغفار دیگر و حاصل و مراد از این
 رساله همین قدر است که از دایره اسلام بیرون نه رود و عقول
 بر احکام دین و اعراض از دین نه باشد که بفضل تعالی دست
 در دامن حضرت حبیب خدا صلی الله علیه آله و عجله سلم باشد
 و ازین رساله پارسا نمائی یا اینکه در راه مردان بیابند قضا
 نیست که خود و امانده ام و ما را صلاحیت انقسم گفتار بنمیت
 که اَنَا مُرَوَّنَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَشَوَّنَ اَنْفُسُكُمْ بِسِ مَآوِ شَمَا
 کجا و راه مردان کجا خلاصه اینکه هرگاه از عقل قسم دیگر که حضرت

ملائکه علیهم السلام بر حکمت و مصلح حضرت خداوند قادر مطلق
 واقف نشده استَجَلُ فیهَا مَنْ یُفْسِدُ فیهَا عَرْضُ دَاشْتند و از
 حضرت حق ارشاد شده است اِنِّیْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ
 پس ظاهر است که این قسم عقل که اعتراض بر احکام دین موجب اعراض
 از حکم خداوند تعالی باشد از عقل معلوم الملکوت است که سابق
 حال قیاس و عقل گذشته و عرض مصرح بالا از حضرات
 ملائکه علیهم السلام بسبیل نخوت اعتراض نه بود چنانچه ملائکه
 علیهم السلام عرض ساخته اند سُبْحَانَکَ لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا بِمَا
 عَلَّمْتَنَا اِنَّکَ اَنْتَ الْعَلِیْمُ الْحَکِیْمُ فَقَطَّحَالَا اَنْدَکِی غُورٌ کَا
 که هرگاه حضرات ملائکه با وجود منزلت عالی از فهم مصالح
 و اسرار این دوی معذور مانده دیگر فکر و اصرار بر ساختن از در عجز

واعتراف در آمدند ما و شما که باشیم که بر احکام مملو از اسرار
 و منافع دارین لب بچون و چسبیدیم بر عقل کشائیم
 اللَّهُمَّ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَحَبِّبِهِ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ
 اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ شَفَاعَتَهُ فِي أُمَّتِهِ وَاسْتَعْمِلْنَا بِسُنَّتِهِ وَاجْعَلْنَا
 فِي زُفَرَتِهِ وَتَحْتَ لُؤَائِهِ وَاجْعَلْنَا مِنْ رُفَقَائِهِ وَأَوْرِدْنَا
 حَوْضَهُ وَاسْقِنَا بِكَاسِهِ وَانْقِنَا بِحُجَّتِهِ اللَّهُمَّ آمِينَ يَا رَبَّ
 الْعَالَمِينَ صَلِّ عَلَى اللَّهِ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ از درت
 که یک شفاعت در رسد به عصیت را هر طاعت در رسد
 ای شفاعت خواهی شست تیره روز به لطف کن شمع شفا
 بر فروز به هر که شمع توبه بیند شکار به جان بطوح دل دهد

پروانه وار به دیده جان راقای تو بس هست به هر دو عالم
 راصفای تو بس هست به الله صلی وسلم وبارک علی
 من اسمہ سیدنا محمد وحریرہ علیکم وقوی و ذو فضل
 و ذو عز و ناصر و شفیع و رؤف و رحیم و کریم و ولی
 صلی الله علیه و آله و صحبه وسلم برحمتک یا ارحم الراحمین
 و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین ط فقط
تتم الکتاب بعون الملک الوهاب
 نقل قطعه تاریخ طبع این رساله نجم ثاقب از جناب شایه محمدی صاحب

مطبعه اسرار چوین بلخ

نامش بلند است چون نجم ساطع

از طبع طبع گردیده طالع
 محمدی علم

شد نجم ثاقب در چشمه علم

آنکس که تالیف این نسخه فرمود

تاریخ طبعش گو نجم ثاقب

۵۰- قطعه دیگر

| | |
|-------------------------------------|---|
| فرمود نجم الدین با تالیف با طرز حسن | نافع فی اعلیٰ و ادنی این کتاب لایحوا |
| در طبع آن سید مین الله محبت صرف کرد | تا منتفع زان بمید تالیف که در شیخ و شای |
| ییحی نویستم مصرعی که لای تا بیخ طبع | الله اکبر آمد اندر قالب طبع این کتاب شده هجری ۱۲۸۶ |

رباعی

| | |
|--------------------------------|---|
| مطبوع شد این نسخه بفضل و اہمیب | یاران در کار هست فکر صائب |
| ییحی نوشت سال طبعش بینید | تا بمید ز اوج طبع نجم ثاقب شده هجری ۱۲۸۶ |

از جناب موسیٰ حد کبیر صاحب

| | |
|-------------------------------------|---|
| نجم ثاقب طبع شد چون خوابه دین | نور زن مطبوع در اقلیم های شمع شده ۱۲۸۶ اصلی |
| باقت اندم گفت از تحریر که امی مدوخل | مژده ده با ایل ایمان نجم ثاقب طبع شد شده هجری ۱۲۸۶ |

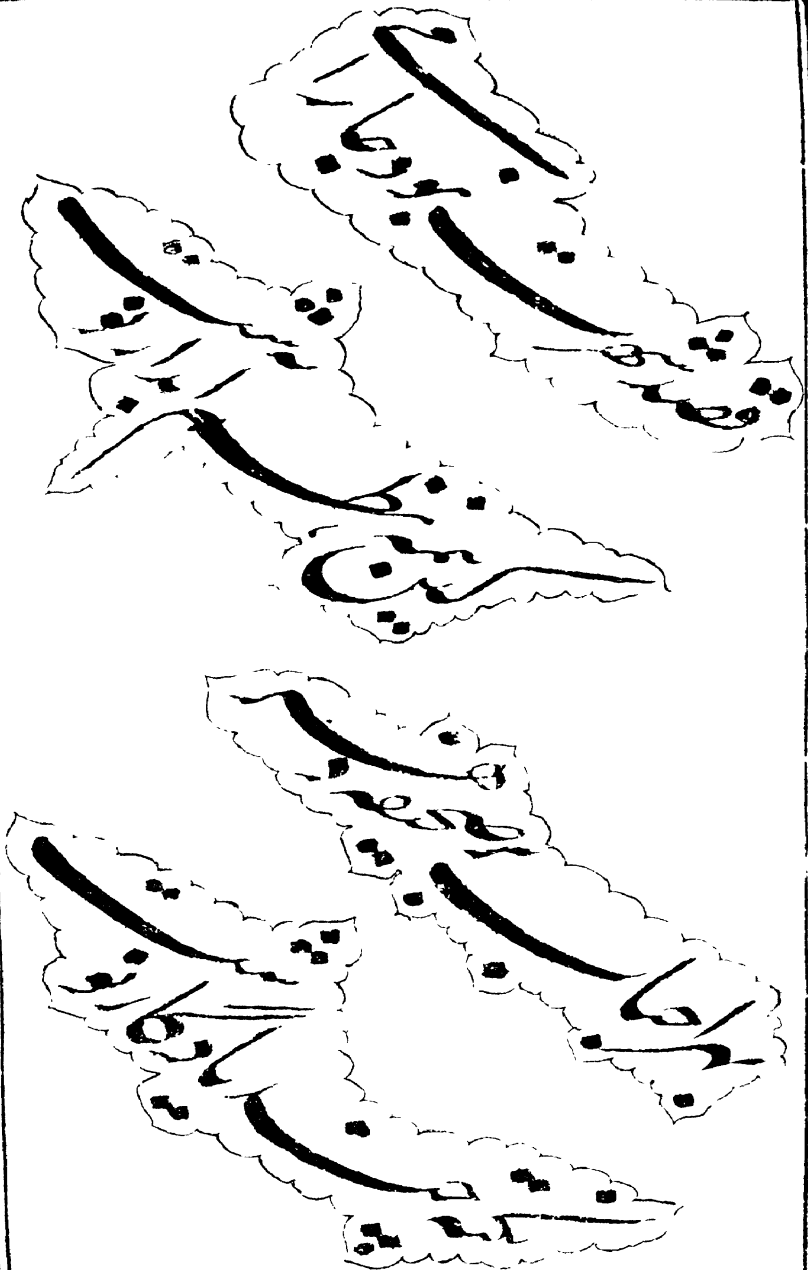
ایضا

| | |
|------------------------------------|--|
| مقرر طبع شده که دانی چشمه علمش | دران چمن نجم ثاقب طبع شد طبع می |
| بجستم سال فصلی بی اشکال باجری | بقید بنیات هم ز برازیرت نادران |
| بگفت از من همین مصرع پی مانج و نوش | دلاواشد طلوع نجم ثاقب پایت ایمان شاه افضل شاه ملوک باجری صلعم |

سال وصال ۱۲۹۵ هجری صلعم

من و دست دامن آل رسول

صلی الله علیه وآله وسلم



| صفت نقره لطیفات ساله مخمرنا قرین سفید اما صفت ۱۲ | | | | | | | |
|--|-----|-------------|---------------------|-----|-----|-----------|-----------|
| صفر | سطر | غلاط | صبح | صفر | سطر | غلاط | صبح |
| ۳ | ۶ | سجاد و خنجر | سجاد و طاقچه و خنجر | ۳۵ | ۶ | زین | زین |
| ۷ | ۷ | و این خنجر | و این خنجر | ۳۶ | ۷ | چان | چان |
| ۸ | ۹ | وجود | وجود | ۳۸ | ۱۰ | کشید | کشید |
| ۱۳ | ۱۱ | ۷ | ۷ | ۳۳ | ۹ | + | عمر و علی |
| ۲۱ | ۲ | غم | غم | ۳۴ | ۳ | زمانی | زمانی |
| ۲۵ | ۹ | علی | سلا علی | ۳۵ | ۷ | نور الحسن | نور الحسن |
| ۲۷ | ۶ | نیش | نیش | ۳۷ | ۱ | دائر | دائر |
| ۷ | ۹ | ازد | ازد | ۷ | ۵ | بغضاد | بغضاد |
| ۲۸ | ۷ | ودم | ودم | ۳۹ | ۱۱ | توبه | توبه |
| ۷ | ۱۱ | بیم | بیم | | | | |
| ۲۹ | ۹ | بست | بست | | | | |
| ۳۱ | ۳ | شکلات | شکلات | | | | |
| ۳۱ | ۵ | که | و | | | | |
| ۳۲ | ۱۱ | دک | دک | | | | |
| ۳۳ | ۳ | دشین | دشین | | | | |

از اینجا صحت کتاب بحکم ثواب صفحہ ۱۰ تا صفحہ ۱۵ کہ علیہ التقریبات است

| صفحہ | سطر | غلط | صحیح | صفحہ | سطر | غلط | صحیح |
|------|---------|----------|----------|------|---------|--------|---------|
| ۳ | ۲ | اقد | نقد | ۲۳ | برعاشیہ | پاری | یاری |
| ۴ | ۷ | جله | کہ جلد | ۲۴ | برعاشیہ | برتن | برتن |
| ۵ | ۶ | کند | کنند | ۲۵ | برعاشیہ | پا | یا |
| ۶ | ۱۱ | دساق | درواق | ۲۶ | برعاشیہ | روان | روآن |
| ۸ | ۲ | امشان | امشان | ۲۷ | ۵ | ملکم | ملکم |
| ۹ | ۹ | قوی است | قوی و دل | ۲۸ | ۵ | عافان | عافان |
| ۱۰ | ۱۰ | بدرک | بدرک ہام | ۲۹ | ۹ | دیگر | دیگر |
| ۱۱ | برعاشیہ | مارگرم | مارگرم | ۳۰ | برعاشیہ | توبہ | توبہ |
| ۱۲ | برعاشیہ | باعتل | باعتل | ۳۱ | برعاشیہ | حمدا | کہ حمدا |
| ۱۳ | ۸ | اختیار | اختیار | ۳۲ | ۶ | ہتبا | اختیار |
| ۱۸ | ۵ | ربک | ربک | ۳۳ | برعاشیہ | منجت | مجب |
| ۱۹ | برعاشیہ | زرق | زرق | ۳۴ | ۹ | علوم | علوم |
| ۲۰ | برعاشیہ | خفا | خفا | ۳۵ | ۲ | عقرین | عقرین |
| ۲۱ | ۷ | نگو | نگو | ۳۶ | ۶ | الہ | اللہ |
| ۲۲ | ۷ | ار رسیدہ | ار رسیدہ | ۳۷ | ۲ | دیگران | دیگران |

| صغ | سطر | غلط | صحیح | صغ | سطر | غلط | صحیح |
|----|--------------|---------|---------------|-----|--------------|--------------|--------------|
| ۴۲ | ۷ | بختزلان | البدیه بزلان | ۹۳ | ۱۰ | بیند | بیند بیند |
| ۴۵ | ۶ | ببر | ببر | ۹۶ | ۱۰ | استر | استرنا |
| ۴۹ | ۱۱ | ثلث | ثلث | ۹۸ | ۱ | کنج | کنج |
| ۵۰ | ۸ | عجب | عجب | ۱۰۰ | برخشیه ۱۳ | راواجبت | رازاواجبت |
| ۵۲ | برخشیه ۵ | پیش | پیش افغانی | ۱۰۱ | برخشیه ۱۷ | که ما | که عوما |
| ۵۴ | ۸ | خود غور | خود غور | ۱۰۲ | برخشیه ۲۱ | بزدارند | بزدارند |
| ۶۶ | ۶ | نال | خال | ۹۹ | ۴ | مخس | مخس |
| ۷۰ | ۷ | منغن | منغن | ۱۰۰ | ۵ | لجنا | لجنا لک |
| ۷۷ | برخشیه ۱۱ | نیست | نیست | ۱۰۱ | ۷ | عقل | عقل |
| ۷۸ | برخشیه ۲ | نیست | نیست | ۱۰۳ | ۱۱ | آرد | آرد |
| ۷۹ | ۸ | نداند | نداند و نداند | ۱۰۴ | برخشیه ۸ | مطالب | مطالب |
| ۸۱ | ۱۱ | غایب | غایت | ۱۰۵ | برخشیه ۹ | بیچ | بیچیده |
| ۸۵ | ۱ | کو | کو | ۱۰۷ | ۱۰ | باشد | فاسد |
| ۸۹ | ۱۱ | قد | قدشه راه | ۱۰۹ | ۵ | علیهم الرحمة | علیهم الرحمة |
| ۹۰ | ۳ | الفوم | الفوم | ۱۱۳ | ۵ | ن | نمان |
| ۹۲ | ۱ | سبت | سبب | ۱۱۴ | ۹ | دمان | جهان |

| صغیر | سطر | غلط | صحیح | صغیر | سطر | غلط | صحیح |
|------|---------------|--------|---------|------|---------------|---------|-----------|
| ۱۱۳ | برشانیه ۱۵ | صفه | حافه | ۱۲۹ | ۱ | تفید | تفئید |
| ۱۱۴ | برشانیه ۱۳ | مستقیم | مقام | ۱۳۹ | برشانیه ۱۵ | اہل | ماہل |
| ۱۱۵ | برشانیه ۲ | درہ | درنقل | ۱۳۰ | ۹ | کدای | کدای |
| ۱۱۶ | برشانیه ۳ | خلافه | خلافه | ۱۳۱ | برشانیه ۱۱ | نیہقام | درنیقام |
| ۱۱۷ | برشانیه ۵ | دنا | دنا | ۱۳۲ | برشانیه ۳ | منون | المنون |
| ۱۱۸ | برشانیه ۱۲ | سر | سہ | ۱۳۳ | برشانیه ۳ | ہوہ | وہوہ |
| ۱۱۹ | برشانیه ۱۳ | مستقبل | مستقبل | ۱۳۴ | برشانیه ۸ | بت | محببت |
| ۱۲۰ | برشانیه ۹ | دجواب | درجواب | ۱۳۵ | ۱۰ | می توان | می توانند |
| ۱۲۱ | برشانیه ۲۰ | انہا | لہ انہا | ۱۳۶ | ۹ | تفہیل | تفہیل آن |
| ۱۲۲ | برشانیه ۱۱ | سبش | تلمبش | ۱۳۷ | برشانیه ۲ | ذہن | دزدہن |
| ۱۲۳ | برشانیه ۱ | ہم | ہم | ۱۳۸ | ۶ | عقل | عقل او |
| ۱۲۴ | ۴ | عقوبت | عقوبت | ۱۳۹ | ۲ | بیامزد | بنامزد |
| ۱۲۵ | ۵ | دارند | دارد | | | | |
| ۱۲۶ | برشانیه | عنایت | عقاب | | | | |
| ۱۲۷ | برشانیه ۳ | منت | سنت | | | | |
| ۱۲۸ | ۴ | برغم | برغم | | | | |

